تاریخ افغانستان

در عصر گورگانیان هند

نگارش:

علامه عبدالحی حبیبی

د کتاب پېژندنه

- د کتاب نوم : تاریخ افغانستان در عصر گورگانیان هند
- شاعر : علامه عبدالحی حبیبی
- خپرونکی : د اطلاعاتو او کلتور ریاست/ کندهار
- کمپوز/ ډیزاین : علامه رشاد خپرندویه ټولنه/ کندهار
- کمپوزر : مطیع الله روهیال
- چاپ کال : ۱۳۸۹ ش - ۲۰۱۰ ع
- چاپ شمېر : ۱۰۰۰ ټوکه
- کچه : ۲۱×۱۳/۵۰ سانتي متره
- د مخونو شمېر : ۳۷۶ مخه
- د خپرونو لړ : ۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

یاداښت

د افغانستان د لوی عالم، مؤرخ او لیکوال علامه پوهاند عبدالحي حبیبي د مختلفو آثارو په لیست کې یو هم (تاریخ افغانستان در عصر گورگانیان هند) دئ، چې د افغانستان د تاریخ له یوه خاص او مهم څپرکي څخه بحث کوي.

دغه مغتنم او مهم اثر د افغانستان له یوه حساس او تاریخي حالت څخه له ډېرو معتبرو مأخذونو په حواله موږ او تاسي خبروي.

دغه اثر علامه حبیبي رحمة الله علیه په ۱۳۲۰ ش کال کې د یوې میاشتي په موده کې لیکلی او په ۱۳۴۱ ش کې په کابل کې د تاریخ ټولني له خوا چاپ سوی دئ، چې پر چاپ یې دوه کم پنځوس کاله اوړي او اوس مهال د تاریخ لېوال او لوستونکي عامه استفاده ځکه ځني کولای نه سي چې په کتاب پلورنځیو او حتی په کتابتونونو کې هم موجود نه دئ، ځکه نو د همدې ضرورت پر بناء د کندهار والي پوهنوال ډاکټر توریالي ویسا په ځانګړې پاملرنه، مرسته او توجه سره د اطلاعاتو او فرهنګ ریاست وپتېیله چې دغه ارزښتمن تاریخي او تحقیقي اثر یو ځل بیا په نوي شکل او ډیزاین سره چاپ او د لوستونکو تر لاسو پوري ور ورسوي.

د کندهار فرهنګپال والي پوهنوال ډاکټر توریالي ویسا په کندهار ولایت کې د نورو عمراني او تعلیمي لاسته راوړنو تر څنګ علمي او فرهنګي لاسته راوړني هم لري، دغو مسایلو ته خاصه پاملرنه

کوي او خصوصاً د مهمو کتابو د چاپ لپاره خاصه علاقه مندي لري، چي دا دئ دغه اثر هم د دوی په علمي توجه او مالي مرسته د چاپ جوګه سو.

د کندهار د اطلاعاتو او فرهنګ ریاست د محترم پوهنوال ډاکټر توریالي ویسا له دغي نه هېرېدونکي او نه ورکېدونکي مرستي او ملاتړ څخه ډېر –ډېر تشکر کوي او د لوی خدای ﷻ له درباره دوی ته د اوږده عمر او دغسي نورو بریاوو غوښتنه هم کوي.

په ادب

عبدالقدیم پتیال

د کندهار د اطلاعاتو او فرهنګ سرپرست رئیس

فهرست

باب اول

فصل اول

بابر

فصل دوم

همایون

فصل سوم

جلال الدین اکبر

فصل چهارم

نورالدین محمد جهانگیر

فصل پنجم

شاه جهان

فصل ششم

اورنگزیب عالمگیر

فصل هفتم

نتیجه و انتقاد

باب دوم

فصل اول

نهضت های ملی در مقابل مغل

فصل دوم

تشکیلات ملکی و عسکری

فصل سوم

عمرانات دورۀ شاهان مغولیۀ هند در افغانستان

باب سوم

فصل اول

فصل دوم

آغاز

اندر خزان ۱۳۱۹ هـ حینیکه نگارش بخشهای تاریخ افغانستان در دورهٔ اسلام، په نگارنده گان افغانستان در کابل تخصیص و سفارش داده میشد، دورهٔ سلطنت گورگانی های هند را بمن سپردند.

چون آثار و مأخذ لازمهٔ این دوره موجود نبود، نگارش آن تا خزان ۱۳۲۰ دست نداد، در اوائل میزان این سال برخی از کتب و مدارک مهمهٔ این دوره بدست آمد، بنا بر این در مدت یکماه بتحریر این کتاب پرداختم.

از خوانندگان گرامی خواهشمندم اگر کوتاهی ها، و خطا بنظر برسد، آنرا بسبب قلب بضاعت علمی من و نبودن مأخذ و مدارکیکه برای نگارش چنین آثار لازم است عفو فرمایند.

پوشیده نماند که درین کتاب تنها حوادثی ذکر شده، که در دورهٔ پادشاهی سلاطین گورگانی هند در مدت ۲۴۰ سال از بابر تا فتح نادرشاه افشار در صفحات افغانستان وقوع یافته و وقایعیکه بتاریخ وطن ما ربط ندارد، صرف نظر گردیده است.

همچنان در نگارش حوادث و وقایع تاریخی از ایجاز کار گرفته شده، و مأخذ هر واقعه در پایان صفحات نشان داده شده است.

در فصولیکه راجع به نهضتهای ملی و عمرانات و معرفی رجال ادبی و علمی و حربی افغانستان درین دوره نگاشته شده، معلوماتی فراهم آمده، که تاکنون در دسترس این ضعیف بوده، و البته مباحث جامع و مستوفائی شمرده نمیشود، و تکمیل آنهم وظیفۀ آیندگانست، که زیاده تر درین موضوع غور و کاوش کند.

عبدالحی حبیبی
ده افغانان–کابل
اول عقرب ۱۳۲۰

باب اول

بابر – همایون – جلال الدین محمد اکبر – جهانگیر – شاه جهان – عالمگیر تا فتح نادر شاه

از

سال (۹۱۰ هـ) تا (۱۱۵۱ هـ ق)

مدت (۲۴۰) سال

فصل اول

ظهیر الدین محمد بابر

مؤسس سلطنت گورگانی هند

مؤسس شاهنشاهی گورگانی ها در هند شخصی بود، که محمد بابر نامداشت، وی پسر عمر شیخ میرزا پادشاه اندجان و فرغانه بود، این پادشاه یکی ازان شهزادگان تیموری است، که در عهد حیات پدرش سلطان ابو سعید میرزا، هم سمت حکمرانی داشته، و پدرش هم بدو نسبت به تیمورگورگان فاتح مشهور آسیا میرسد، بدینموجب: ابو سعید ولد سلطان محمد میرزا ولد میرانشاه ولد تیمور گورگان[۱]. بابر در فرغانه از بطن قتلق نگار خانم[۲] دختر یونس خان فرمانروای مغولستان بروز ٦ محرم سنه ۸۸۸ هـ مطابق به ۱۴ فروری ۱۴۸۳ ع متولد و طوریکه اباً به چنگیز مشهور نسبت داشت، مادرش نیز بسلسلهٔ چغتای پسر دوم به چنگیز میرسد. پدر بابر روز دوشنبه چهارم رمضان (۸۹۹ هـ = ۹ جون ۱۴۹۴ ع) از بام کبوترخانه افتاده و جهان را پدرود گفت، یکروز بعد سه شنبه ۵ رمضان همان سال شهزادهٔ کوچکی

---

[۱] فرشته، عمل صالح ج ۱، پادشاه نامه ج ۱، کیمبرج هستری، اکبرنامه ج ۱ ص ۸٦.

[۲] منتخب اللباب، ج ۱، ص ۲۱: مهر نگار خانم.

بسن یازده سالگی در اندجان از طرف امراء بشاهی برداشته شد[۳] و وی را ظهیرالدین محمد بابر نامیدند که بعدها این شخص یکی از شهنشاهان بزرگ اسیا گردید و در هند سلسلهٔ شاهنشاهی بزرگی را شالوده نهاد.

بابر در مقابل شاهان مغول و اوزبک:

بابر پادشاه کوچک اندجان به مجردیکه بر اریکهٔ شاهی نشست، با دستهٔ از رقبای خاندانی خود روبرو گردید، ولی چون بابر حسب عنعنات تورانی از طرف پدر و مادر به مشاهیر جهانگیران توران (چنگیز و تیمور) منتسب بود بنا بران با داشتن چنین حسب و نسب لایق مقام پادشاهی شمرده می شد. از همین سبب است باوجودیکه شاه اندجان خورد بود، ولی در مقابل حرکات عنودانهٔ عم خویش سلطان احمد میرزا حکمران سمرقند و سلطان محمود میرزا حکمران قندوز و بدخشان امراء و اعیان مغول وی را دست داده و نگذاشتند، که شاهی بابر از بین رود[۴]، بابر نه تنها توانست که اندجان را نگهداری کند، بلکه بعد از مدافعه و تعرض های متوالی در سال (۹۰۳ هـ = ۱۴۹۷ هـ) در اواخر ماه ربیع الاول بر سمرقند تصرف نمود و رقبای خود را بهر طرف دوانید. درین وخت که سپاهیان مغول نتوانستند در سمرقند به تاراج و یغما نائل آیند، به رهنمایی برخی از سرداران خود مانند ابراهیم کوچک (ابراهیم بیگ) و جان علی، و سلطان احمد و غیره

---

[۳] فرشته، کیمبرج هستری، مطلع السعدین قلمی، انسکلوپیدی اسلام، ج ۱، ص ۵۴۷، اکبرنامه، پادشاه نامه ج ۱، فرنازد گروناد.

[۴] فرشته، سیرالمتأخرین، اکبرنامه، منتخب اللباب.

بشورش پرداخته و پراگنده شدند و برادر بابر جهانگیر میرزا را که منتظر فرصت بود به تسخیر اندجان کمک و یاوری کردند، بنا بران بابر هم برای اینکه اندجان را به مخالفین نسپرده باشد بعد از چند ماه (بقول انسکلوپیدی اسلامی تا صد روز) سمرقند را پدرود گفته و بسوی اندجان حرکت کرد ولی اندجان پیش از وصول بابر سقوط کرده و طرفداران وی مانند مولا قاضی و غیره در انجا کشته گشتند، چون بابر سمرقند و اندجان هر دو را مختل دید بنا بران بسوی چلکاری آهنگران شتافته، و سلطان محمود خان ولد یونس خان مشهور، خال خود را بیاوری طلبید، محمود که در بین دو خواهرزادهٔ خویش گیر آمده بود، بیطرفی را پسندیده و بدون مداخله به تاشکند رفت و لشکریان بابر پریشان و پراگنده گشتند.

بابر از حسین گورگان اجازه خواسته، چندی در قریه ساغرج رحل اقامت افگند، و بعد ازان به دعوت علی دوست طغائی به سمت فرغنستان شتافت، و ان قلعه را بتصرف کشیده و به تسخیر اندجان همت گماشت، تا که در ذیقعده سال (۹۰۴ هـ = جون ۱۴۹۹ ع) آن شهر را بتصرف آورد[(۵)].

بابر در سال (۹۰۵ هـ) لشکری را بسوی اوش برد، و جهانگیر میرزا و سلطان احمد تنبیل، که مراقب فرصت بودند، آمده و اندجانرا به محاصره کشیدند، تا که در حوالی قریهٔ خوبان سه فرسخی اندجان بابر به‌آنها مصاف داده، و اندجان را نگهبانی نمود[(۶)].

[(۵)] فرشته ج ۱، ص ۱۹۳ – ۱۹۴. انسکلوپیدی اسلامی، ج ۱ ص ۵۴۷.

[(۶)] فرشته.

در خلال این احوال محمد شیبانی خان[۷] بر سمرقند تغلب جست و بابر خواست که این رقیب تازه را نیز مغلوب سازد، بنا بران مخفیانه بادویست و چهل تن از سپاهیان جنگجوی خود شبانه بر سمرقند تاخت و از راه سرپل مغاک بر حصار برآمده و شیبانی خان را با هفت و هشت هزار سواریکه داشت هزیمت داد، و وی را بسوی بخارا دوانید (۹۰۶ هـ = ۱۵۰۰ع)[۸].

شیبانی که شخص آهنین و پیر مرد سالخوردۀ بود رقیب جوان خود را آرام نگذاشت و در زمستان همان سال قراکول و دیگر بلاد را گرفت. بابر که این حریف قوی را در مقابل خود می دید، از سلاطین و شهزادگان تیموری که در خراسان و بلاد دیگر حکمرانی داشتند استمداد نمود، ولی چون از طرف آنها کمک و حمایۀ ندید، در شوال (۹۰۶ هـ) لشکری را فراهم آورد، و در حوالی کاروزن به شیبانی مصاف داد، جنگی عظیم واقع شد و سردار سپاه بابر دران معرکه جاند سپردند، و شیبانی بپای حصار سمرقند رسید، بابر مدت سه تا چار

---

[۷] ابو الفتح محمد شیبانی خان بن شاه بداغ سلطان بن ابو الخیر خان از نسل شیبان بن جوچی بن چنگیزخان است که در سنۀ (۹۰۶ هـ) در ماوراء النهر پادشاه شد در سنه ۹۱۶ هـ در قریۀ محمودی مرو در جنگ صفویان کشته گردید، وی به تورکی شعر میگفت و نصاب تورکی را برای قاضی اختیارالدین هروی منظوم کرد. از احفاد دختری او سلسله جانیان استراخان از (۱۰۰۷ تا ۱۲۰۰ هـ) شاهی کردند و دیگر افراد خاندانش تا (۱۰۰۷ هـ) در ماوراء النهر و بلخ و بخارا و سمرقند سلطنت داشتند، فتوحات خود شیبانی در افغانستان تا هرات و سیستان و قندهار رسید، ولی افراد خاندانش در صفحات شمالی مملکت حکومت کرده اند (دول اسلامیه، ص ۴۳۱ و مذکر احباب ص ۱۴ ببعد خطی).

[۸] فرشته، انسکلوپیدی اسلامی، تزک بابر.

ماه، سمرقند را در حالت محاصره نگهداشت، چون چاره را حصر دید در اوایل (۹۰۷ هـ) با صد تن از یاران خود سمرقند را پدرود گفته و به تاشکند شتافت، در انجا سلطان محمود خال وی مقدمش را گرامی دانست، و بعد از انکه ایام زمستان سپری شد، خواست که ولایت فرغانه را برای بابر تسخیر نماید، بدین نمط بابر توانست بکمک خال خویش باز اوش را تصرف کند، ولی در مصافیکه باحکمران اندجان سلطان احمد تنبیل نمود زخمی برداشت و بسوی اخسی مراجعت کرد، از آنطرف رقیب دیرین بابر شیبانی خان اوزبک با فوجی گران تاخت و تاشکند را بتصرف آورده و بابر را بسوی مغولستان و ترمذ دوانید[۹].

بابر چون مملکت ماوراء النهر را تماماً در دست رقبای خود دید بسوی مملکت افغانستان روی آورد، و خواست که بکابل بیاید، و درینجا طرح نوی را برای شاهی افگند.

ازینجاست که مقدرات این شخص در سرزمین وطن ما اغاز میگردد و ازین عصر ببعد بابر درین مرز و بوم نام میکشد، و ازینجا بسوی هند تاخت می آورد.

وقایعیکه راجع بزندگانی بابر در بالا ذکر یافت، مستقیماً بتاریخ وطن ما پیوستگی ندارد، ولی برای اینکه خوانندگان تاریخ وطن بصورت مختصر از شرح حال این جهانکشای معروف آگاه شده باشند بصورت تبصره در مقدمۀ این باب نگاشته آمد، اکنون میرویم به مطالبیکه جزو تاریخ وطن ماست.

---

[۹] فرشته، انسکلوپیدی اسلامی، منتخب اللباب.

بابر در کابل :

بابر چون نتوانست در ماوراء النهر در مقابل حریف آهنین خود شیبانی قد علم کند، بنابران خواست که بسوی کابل روی آورد، و درینجا زمام اختیار و شاهی بکف بگیرد، همان بود که بقول فرشته و معصومی در (۹۱۰ هـ) و بقول میر خواند و انسکلوپیدی اسلامی در (۹۰۹ هـ = ۱۵۰۴ ع) از هندوکش گذشته و بر کابل تاخت، طوریکه پیشتر هم نوشتیم بابر از بوم توران منهزماً به ترمذ آمد، و با امیرمحمد باقر حکمران آنجا مصلحت نمود و از ترمذ بسوی جنوب سواحل آمو و بدخشان شتافت، که در آنوقت حکمران آن نواحی خسروشاه نامداشت، بابر به قندوز که مرکز حکمرانی خسرو بود آمد[۱۰]، هر چند خسرو خودش شخصاً بخدمت بابر رسید و مراتب همرنگی و دوستی را عرضه داشت ولی بابر شخص داعیه طلب و فعالی بود، که به مجرد وصول به قندوز هشت هزار عسکر سوار و پیاده خسرو را بخود جلب کرد و باین صورت خسرو را مجبور ساخت که تمام اموال و ثروت خود را به بابر گذاشته و با چند نفر از همراهان خود بسوی میمنه پیش بدیع الزمان میرزا شهزاده تیموری آنجا گریزد.[۱۱].

بعد از فرار خسرو بابر عساکر او را با سه چهار هزار خانه وار مغول که با خسرو بوده بخود همراه ساخته و ثروت خسرو را تصاحب

---

[۱۰] کیمبرج هستری ج ۴، ص ۴، ولی مؤرخین سابق مثل خواند میر و فرشته مرکز حکمرانی خسرو را ننوشته اند در منتخب اللباب و سیرالمتأخرین عوض قندوز بدخشان است. این خسروشاه از ملوک بومی بدخشان بنظر می آید که از مدتهای قدیم درانسرزمین حکمرانی داشتند و غالباً از نژاد تاجیک بودند.

[۱۱] فرشته، میرخواند ج ۷، منتخب اللباب، ج ۱.

نمود، و از قندوز بسوی کابل شتافت.

اما کابل:

از عصر سلطان ابو سعید جد بابر در تصرف یکی از اعمام وی بود، که این شهزاده الغ بیگ میرزا نامداشت[۱۲]، الغ بیگ در سال (۹۰۷ هـ) درگذشت و پسر کوچکش عبدالرزاق میرزا بشاهی رسید، ولی معناً زمام حکمرانی بدست شخصی زكي نام افتاد[۱۳]، که امراء و بزرگان کابل چون امیرمحمد یوسف، و محمدقاسم بیگ و امیر یونس علی و غیرهم از شهر بیرون رفته و مترقب فرصت نشستند، و روز عید اضحی که زکی یا شیرم زکه در دیوانخانۀ سلطان نشته بوده امرای مذکور با سیصد نفر تاخته و وی را بکشتند[۱۴].

بدین صورت امور کابل مختل بود و رو به ویرانی نهاد و عبدالرزاق حکمران کوچک نتوانست آنرا اداره کند، بنا بران محمدمقیم پسر خورد امیر ذوالنون ارغون که سمت حکومت گرمسیر

---

[۱۲] این اولوغ بیگ بن سلطان ابو سعید بن محمد میرانشاه بن تیمور است که از سنۀ (۸٦۵ تا ۹۰۷ هـ) در کابل و غزنه حکمرانی داشت، و غیرا: الوغ بیگ بن شاهرخ بن تیمور است که در علوم نجومی شهرت داشت و از (۸۱۲ تا وفاتش ۸۵۳) در ماوراء النهر خراسان حکم میراند (دول اسلامیه ۴۲۹) این اولوغ بیگ کابلی در تاریخ مهاجرت اقوام افغانی به وادی پشاور و جنگهای یوسفزائیان شهرت دارد، و در تاریخ مرصع و مخزن افغانی و غیره ذکرش میآید.

[۱۳] محمدمعصوم نام این شخص را (شیرم زکه) نوشته (نسخه قلمی تاریخ معصومی) ولی در فرشته ص ۱۹۸ زکی است. در تاریخ هندارسکن ۱، ۲۵۱ و بابرنامه ترجمه بیورج ۱، ۱۹۵ شیرم ذکر است.

[۱۴] فرشته، معصومی، میرخواند، سیرالمتأخرین.

قندهار داشت با سپاه هزاره و نکدری بر کابل تاخت و در اواخر سال ۹۰۸ هـ آن شهر را گرفت، و میرزا عبدالرزاق در خود تاب مقاومت ندیده به لغمان گریخت، محمد مقیم بعد از تسخیر کابل دختر میرزا الغ بیگ را بحبالۀ نکاح خود درآورد و به حکمرانی پرداخت(۱۵).

وقتیکه قرار شرح گذشته در اواخر ربیع الاول (۹۰۹ یا ۹۱۰ هـ) بابر بسوی کابل روی آورد، محمد مقیم حکمران ارغونی کابل در شهر متحصن گردید، و بعد از چند روز وعده داد که شهر را به بابر بسپارد، بابر هم وی را امان بخشود، و بسوی قندهار اجازه رفتنش داد و بدینصورت بابر شاهی کابل را گرفته و حکمران این دیار گشت[۱۶]. بعد از انکه بابر در کابل شوکتی بهمرسانید در سال ۹۱۱ هـ مدت یکماه

(۱۵) در عصر سلطنت شهزادگان تیموری امیر ذوالنون ارغون بن میر حسین بصری در ملک ملا زمان ابو سعید تیموری داخل شد، و بعد ازین این شخص در نتیجه دلیری و شجاعت در هرات و ماوراء النهر شهرت یافت و سلطان حسین میرزا شاه هرات حکمران غور و زمین داور را بوی تفویض و در سال ۹۰۴ هـ که هزاره و نکدری را مجبور به تسلیم کرد حسین شاه هرات، فراه و غور و قندهار را هم بوی سپرد، ذوالنون در قندهار استقلال بهم رسانید و بر ولایت شال و مستونگ (بلوچستان حالیه) هم تغلب جست، این شخص سلسلۀ شاهان ارغونیه را به جنوب وطن ما بنا نهاد و خودش در محاصره هرات و جنگی که با محمد شیبانی حکمران اوزبک کرد کشته گردید، بعد ازو دو پسرش شاه بیگ و محمد مقیم ارغون در قندهار و ملحقات آن حکمرانی کردند و با شیبانی که بعد از تسخیر هرات بر فراه و گرمسیر تاخت آورد ساختند، شیبانی هم آنها را بر حالت خود ماند پس به خراسان برگشت (معصومی – میرخواند). شرح وقایع دیگریکه در حین حکمرانی بابر با این دو برادر پیش آمد، در صفحات آینده خوانده شود.

۱۶ معصومی، فرشته، حیات افغانی، کیمبرج هستری، میر خواند، مفتاح التواریخ، اکبرنامه.

زلزله های پیاپی در کابل واقع و بسی از عمرانات را تخریب کرد، بابر پس به تعمیر آن پرداخته و بزودی لشکری را آراست، و به تسخیر غزنی و دیگر لواحق آن کمر بست، و درین سفر جنگی تا قلات پیش رفت و آنرا از دست پسران ارغون که حکمران آندیار بودند کشید و برادر خود جهانگیر میرزا را بحکومت غزنی گماشت[۱۷]. بابر می دید که رقیب دیرین وی شیبانی (شیبک خان) اوزبک با قوای زیادی که دارد برای شاهی وی عظیم خطریست و اگر دفع نشود روزی صدمهٔ به بنیان شاهی وی میزند، بنا بر آن بقول میر خواند در محرم سال (۹۱۱ هـ)[۱۸] بقول فرشته در محرم (۹۱۲ هـ)[۱۹] بعزم امداد و کمک سلطان حسین میرزا شاهزاده تیموری خراسان که ذریعهٔ سید افضل ولد سلطان علي در مقابل قوای شیبانی خان اوزبک از وی استمداد نموده بود، از راه هزاره و ایماق بسوی هرات و مرو حرکت کرد، درین اثنا شهزادگان تیموری خراسان در مقابل شیبانی بر کنار آب مرغاب فراهم آمده

---

[۱۷] فرشته، منتخب اللباب ج ۱، ابوالفضل علامی در اکبرنامه (ج ۱ – ص ۸۹) این زلزله را شرح میدهد، که اکثر منازل بالاحصار کابل فتاد، و خانه های موضع بیغمان (در یک نسخه لمعان آمده شاید پغمان حالیه باشد) تمام از هم ریخت، و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید، و در میان بیغمان و بیگ توت پارچهٔ زمین بریده و پایان رفت و از استرغج تا میدان که قریب شش فرسخ بوده باشد زمین آنچنان شکافت، که بعضی از اطراف برابر فیل بلند شده بود ...".

[۱۸] روضة الصفا، ج ۷، ص ۱۰۲ طبع لکهنو.

[۱۹] تاریخ فرشته، ص ۱۹۸، ج ۱. ابوالفضل در اکبرنامه با فرشته همنواست و تاریخ این سفر جنگی را محرم ۹۱۲ هـ می نویسد، خود بابر هم در تزک خود همین تاریخ را می نویسد (ص ۱۱۷) ولی علت سفر را رسیدن خبر و ... سلطان حسین میرزا و دیگر غرضها بقلم میدهد و گوید دغدغه هری در خاطر بود (تزک).

بودند، بعد ازانکه بابر از مروچاق گذشت، در منزل کل باغان با شهزادگان مذکور ملاقی شد، و کان ذلک فی دوشنبه (٦ یا ٨) ماه جمادی الاخری ۹۱۲ هـ.

ولی شیبانی چون اتفاق شاهان تیموری را در مقابل خود دید، از جنگ و تعرض منصرف گردید، و ازینطرف هم بسبب زمستان کسی نتوانست که از آب آمو بگذرد، و به مقابله شیبانی پردازد، بنا بران در ماه رجب همان سال عساکر شهزادگان تیموری از مرو و آب مرغاب برگشته و بابر هم حسب دعوت بدیع الزمان میرزا تا (۲۰) روز در منزل علی شیر هرات توقف، و بعد ازان بسبب وصول خبر اختلال امور کابل در همان زمستان شدید ۷ شعبان از هرات بر آمده و رو بسوی کابل نهاد و از راه هزاره با مشقت های زیادی که از دست سرما و قبائل سلحشور مذکور دیده بود بکابل رسید (زمستان ۹۱۲ = ۱۵۰٦ – ۱۵۰۷ ع)[۲۰].

اما در کابل: بعد از رفتن بابر بصوب خراسان فتنهٔ نوی ظهور کرد، و محمدحسین گورگان و سنجر برلاس جمعی را با خود یار و مددگار ساخت، و جان میرزا را که عم بابر یا خاله زادهٔ وی میشد، به پادشاهی برداشتند و طرفداران بابر مانند ملا بابای ساغرجی و خلیفه محب علی قورچی و احمد یوسف قاسم را در قلعه محصور کردند، بابر چون این واقعه را در معسکر شهزادگان گورگانی در خراسان شنید، از راه بادغیس و چخچران و یکه اولانگ و بامیان و غوربند روی بکابل نهاد، و این شهر را واپس کشود، و جان میرزا را بعد از تسلیم و هزیمت اجازت داد که نزد اولاد امیر ذوالنون به صفحات جنوب و غرب مملکت

---

[۲۰] فرشته، میرخواند، انسکلوپیدی اسلام، تزک بابر ص ۱۱۷ – ۱۲۲.

رود، و محمد حسین گورگان هم بسوی فراه و سیستان رفت.

ولی درینوقت ولایت بدخشان که مدتی تحت حکمرانی بابر آمده بود طرف تعرض قوای شیبانی واقع شد، و ناصر میرزا برادر کوچک بابر که سمت حکمرانی آنجا را داشت منهزماً بکابل عقب نشست، و ایالت بدخشان را از دست بابر برآمد و چون جهانگیر میرزا برادر دیگر بابر در همین سال حینیکه از هرات بکابل می آید در تتیجهٔ افراط مشروبات درگذشته بود بنا بران بابر جای وی را به برادر خویش ناصر میرزا داد[۲۱].

بابر از سفر خراسان تتیجهٔ خوبی نگرفت و چون در عین زمستان از مناطق سرد کوهسار وسط مملکت ما گذشت و کابل را هم مخالفینش اخلال کرده بودند بنا بران این سفر بری نامیمون شاید وی را علاوه بر تحمل رنجها و مشقات از حیث اعاشهٔ عسکر و دارائی پول و مصارف هم پس انداخت، و وقتیکه کابل را دوباره گرفت چون قشون بابر به مواد اعاشه و خوراکه احتیاج داشت بنا برآن بر سر یک عدهٔ افغانان خلجی (غلجی) که همواره در راه حفظ آزادی خود مورد نهب و غارت جهانگیران اجنبی بوده و با آنها بظلم و قساوت رفتار میشده تاخت و بقول فرشته در سال (۹۱۳ هـ) بتاخت الوس افغانان غلجی (خلجی) جنوب شرق غزنی سوار شده صد هزار گوسفند، و دیگر چیزها بدست سپاه افتاده برگشت[۲۲].

---

[۲۱] فرشته، میرخواند. ولی ابو الفضل در اکبرنامه طبع ایشیا تک سوسایتی بنگال نام جان میرزا را (خان میرزا) می نویسد، در تزک بابر طبع بمبئی نیز (خان میرزا) طبع شده.

[۲۲] فرشته، تزک بابر ص ۱۲۸ – ۱۲۹.

فتح قندهار:

اندر محرم سال ۹۱۳ هـ قوای اوزبک متوجه هرات گشته و شیبانی خان به تاخت و تاز آنشهر پرداخت، چون تا فراه و گرمسیر پیش آمد بنا بران شاه بیگ و محمد مقیم پسران امیر ذوالنون ارغون که حکمرانان آن صفحات بودند از یکطرف به محمد خان شیبانی اظهار انقیاد نموده و سکه و خطبه را بنام شیبانی قبول کردند، از جهت دیگر پیغامی به بابر بکابل دادند که رو بسوی قندهار آورد و در مقابل تاخت شیبانی به آنها یاوری کند.

بابر که قوای خود را همواره بتاخت و تاز مشغول میداشت و بیکار نمی گذاشت رو بسوی قندهار و زمین داور آورد، چون از کلات بگذشت جان میرزا که شرح تصرف و هزیمت وی را از کابل پیشتر نگاشتیم با عبدالرزاق میرزا از قندهار بخدمت برادرزادۀ خود بابر رسید، ولی شاه بیگ و محمد مقیم که خطر شیبانی را به اظهار انقیاد دفع دیدند نخواستند که به بابر تسلیم شوند، بنا برآن از راه مقابلت پیش آمدند، و با سپاه عظیم روی بمصاف آوردند، و در قریۀ خالیشک نزدیک قندهار (یعنی از مؤرخین بصورت غلط ختک نوشته اند، ولی مطابق بقول خود بابر در تزک او خلیشک صحیح است که اکنون خالیشک گویند) بعد از جنگ شدیدیکه باقوای بابر کردند شکستی خوردند فاحش، و هزیمتی دیدند عظیم! و شاه بیگ بسوی شال و مستنگ و محمد مقیم بزمین داور پناهند.

باینصورت بابر بعدد دو هزار نفر عسکر خود بر شهر قندهار و حصن متین آن تصرف جست و بر خزائنیکه امیر ذوالنون و پسرانش

مدتی اندوخته بودند دست یافت، و ایالت قندهار و زمین داور را به ناصر میرزا برادر خود سپرده و عازم صوب کابل گردید[۲۳].

چون بابر بکابل رسید هنوز ماهی چند نگذشت، که شاه بیگ و محمدمقیم که پیش محمد شیبانی پناهنده بودند، بقوماندانی خود شیبانی و قوای اوزبک بر قندهار حمله آوردند و ناصر میرزا هم قندهار را پدرود گفته و بکابل نزد برادر خود گریخت، و قندهار پس بیاوری و کمک شیبانی بدست شاه بیگ و محمدمقیم افتاد و قوای اوزبک و شیبانی پس ازانکه مهم قندهار را نور دیدند آنرا به شاه بیگ و محمدمقیم سپرده و خود شیبانی بخراسان پس گشت، درین وقت محمدمقیم مرد و قندهار تنها په شاه بیگ ماند[۲۴].

جنگ ننگنهار و کشتن عبدالرزاق :

پیشتر ذکر رفت که عبدالرزاق میرزا ولد میرزا الغ بیگ در سال ۹۰۸ هـ حکمرانی کابل از دست داد و بحدود مشرقی افغانستان گریخت، دران حدود به یاوری علی شبکور سیستانی و محمدعلی شیبانی و عبدالله صف شکن و نظر و یعقوب و غیره علم پادشاهی افراخت، اما بابر که از دست رقبای اوزبک و شیبانی همواره در خوف بود و میخواست دورتر از منطقهٔ نفوذ آنها تاسیس شاهی نماید و برای اینکار حمله و تصرف هند را همواره در نظر داشت، بنا بران وجود عبدالرزاق میرزا را در سمت شرق افغانستان و در بین قبائل نیرومند

---

[۲۳] فرشته، معصومی نسخه قلمی، منتخب اللباب، تزک بابر ص ۱۳۲.

[۲۴] معصومی نسخه قلمی، فرشته ص ۱۹۹، ج ۱، منتخب اللباب ج ۱.

پښتون برای پیشرفت آمال خود خیلی مضر میدید و نمی خواست که عبدالرزاق در آنجا قوت بگیرد، لهذا در سال ۹۱۴ هـ که قوه عبدالرزاق هنوز از سه هزار نفر نگذشته بود بابر بر وی حمله برد و در مصافیکه بهم دادند سرداران عسکر عبدالرزاق کشته شدند و خودش دستگیر و از طرف بابر کشته گردید، و باینصورت بابر توانست که حریف شرقی خود را از میان بردارد، و برای تاخت هند راه را صاف کند[۲۵].

زبیر راعی:

همدرین اوقات در ولایت بدخشان یکی از آزادیخواهان بومی آنجا بنام زبیر راعی قوت گرفت و بدخشان را از دست اوزبک و بابر کشید و توانست که آنجا را مدتی از اسارت و تاخت و تاز دیگران آزاد نگهدارد، بابر برای تأمین بدخشان جان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید که عمزادۀ او بود بآن سو از کابل فرستاد و جان میرزا توانست بکمک مادر خود که از اشراف بدخشان بود آنولایت را بکشاید و زبیر را از میان بردارد.

جنگ شیبانی با اسماعیل صفوی و کشته شدن شیبانی و فتح ماوراء النهر از طرف بابر:

چون شاه ماوراء النهر محمدخان شیبانی به تفصیلیکه پیش گذشت بر بلخ و هرات و خراسان تغلب جست و در آن نواحی قوۀ بهم رسانید، بنا برآن شاه اسماعیل صفوی پادشاه پارس از قوت گرفتن این

---

[۲۵] فرشته ص ۲۰۰، منتخب اللباب ج ۱.

مرد آهنین متوهم گردید، و در اواسط شهور سال ۹۱۶ هـ متوجه خراسان گشت و در (۲۰) شعبان سال مذکور به مرو رسید، و شیبانی را که بحصار مرو پناه جسته بود در آنجا حصاری ساخت. روز جمعه (۲۶) شعبان بود که شیبانی با (۱۵) هزار نفر بر سر قوای صفوی تاخت، و در جنگ عظیمی که در یک منزلی مرو بین طرفین در گرفت تا ده هزار نفر اوزبک کشته گردید و خود شیبانی هم درین جنگ سر نهاد و قوای اوزبک سخت شکست خوردند و مرو مورد تاخت و تاراج قوای صفوی شد، اسماعیل در بهار (۹۱۸ هـ) تا آمو پیش رفت و از آنجا پس بهرات بر گشت[۲۶].

شیبانی رقیب بزرگ بابر باینصورت در مقابله قوای صفوی از بین رفت و بابر هم از کابل وقایع را بدقت می دید و می سنجید تا که در سال ۹۱۷ هـ بعد از قتل شیبانی جان میرزا از بدخشان به بابر نوشت که وقت را از دست نباید داد و اکنون که شیبانی رقیب آهنین ما خود بخود از بین رفت باید به تسخیر فرغانه و مملکت پدری پرداخت، بنا بران بابر هم به تعجیل تمام بسوی قندوز شتافت و بعد از آنکه با اسماعیل صفوی مکاتبه و ازو استمداد کرد از آنطرف احمد سلطان و صوفی علی و علی قلی خان و شاهرخ افشار باقوۀ صفوی بیاوری بابر رسیدند، وی بعد از تصرف حصار و قندوز و بغلان با عسکر شصت هزاری بر بخارا تاخت و پس از تسخیر آن در نیمۀ رجب سال ۹۱۷ هـ سمرقند را نیز تصرف نمود و از انجا ناصر میرزا را بحکومت کابل گماشت، و خود تا مدت (۸) ما در آنجا بود و عسکر صفوی را امر

---

[۲۶] لب التواریخ ص ۲۵۲ – فرشته، میرخواند.

ترخیص داد ولی بعد از گذشتن زمستان بقیهٔ لشکر اوزبک به قیادت تیمور سلطان قائم مقام شیبانی بر بابر تاخته و نزدیک بخارا بابر را پس راندند، و بعد ازانکه بابر غجدوان و دیگر مقامات را نیز از دست داد و از جنگهای سخت خود با وزبکها نتیجهٔ ندید پس بکابل آمد، و ممالک ماوراء النهر از دستش رفت (۹۲۰ هـ = ۱۵۱۴ ع)[۲۷].

بابر از فتوحات ماوراء النهر با دست خالی بر گشت و کابل را غنیمت دانست و چنانچه عادت داشت تلافی از دست رفتهٔ جنگهای اوزبک را بتاخت و تاز بر قبائل آزادی خواه و بیگناه پښتون نموده چون قبائل پښتون در آن نزدیکیها بوادیهای پشاور سرازیر شده و با اقوامیکه سابقاً در آنجا مسکون بودند، مشغول نبرد و زد و خورد شد و هم باسارت مغول تن در نمی دارند بنا بران در مقابل تلفات و خساراتیکه بابر در جنگهای سواحل آمو کشید چندین بار برین قبائل تاخت آورد، و عنودانه اموال شان را به یغما برد و در مقابل خود از طرف آنها نیز در راه حفظ آزادی مدافعهٔ مردانه دید که در مبحث حرکات ملی پښتون بدان اشارت خواهد رفت.

حمله های بابر بر هند

بعد از شکستیکه بابر در ماوراء النهر دید و با حالت زار بکابل برگشت خواست که دامنهٔ فتوحات و جهانگیری را بسوی هند کشاند، و از مقابلهٔ رقبای قوی و آهنین یعنی اوزبکهای خود را رهاند، بنا برآن بعد از سال (۹۲۵ هـ) تاخت های مهم خود را بر هند آغاز کرد و چنانچه

---

[۲۷] فرشته ص ۲۱۰ – انسکلوپیدی اسلام، سیر المتأخرین، اکبرنامه.

بیاید پنج بار بران سرزمین تاخت و در راه با قبائل پښتون مصاف داد و تاراج ها نمود و ضمناً قندهار را هم درین گیر و دار بتصرف آورد، که اینک شرح تاخت های مهم بابر برهند[۲۸].

---

[۲۸] مخفی نماند که نوشته جات مؤرخین دربارهٔ تعین سنین حمله های بابر بر هند مشوش است نویسنده کیمبرج هستری آف اندیا نیز باین نکته اشاره میکند (ص ۱۰). از جمله مؤرخین معاصر اکبر، ابوالفضل علامی در دفتر اول اکبرنامه (ص ۹۱ – ۹۲ – ۹۳ – ۹۴) شرح این سفر بریهای جنگی را مینویسند (حدود ۱۰۱۴ هـ) ولی تاریخ فرشته که از طرف محمد قاسم هندوشاه استرآبادی در (۱۰۱۵ هـ) نگارش یافته بر خلاف ابوالفضل تعین اوقات و سنین تاختها را می نماید مثلاً ابوالفضل حملهٔ اول در شعبان (۹۱۰ هـ) نگاشته حال آنکه فرشته (۹۲۵ هـ) می نویسند. هکذا سفر دوم را ابوالفضل جمادی الاولی (۹۱۳ هـ) و فرشته اواخر (۹۲۵ هـ) و سفر سوم را ابوالفضل شنبه غره محرم سال ۹۲۵ هـ و فرشته (۹۲۶ هـ) نوشته اند در تعین سنین سفر چهارم ۹۳۰ هـ و سفر پنجم ۹۳۲ هـ ابوالفضل و هندوشاه متفق اند.

هر چند کیمبرج هستری نیز بقول ابوالفضل اتکاء کرده و سفر بریهای بابر را تعین سنین کرده است ولی به عقیده نگارنده قول فرشته اصح و ثقه تر است زیرا در اقوال ابوالفضل اختلالی روی میدهد، که با نوشته جات خودش سر نمی خورد مثلاً در ص ۹۱ تاریخ حمله اول را شعبان ۹۱۰ هـ تعین میکند حال آنکه در (ص ۸۹) فتح اولین کابل را بدست بابر در اواخر ربیع الاول (۹۱۰ هـ) می نویسد، پس بعید از عقل است که شخص نوی مثل بابر، باداشتن رقبای آهنین اوزبک در شمال و عبدالرزاق در سمت مشرقی مملکت جدیدی را مانده و بعد از ۳ ماه باوجود بودن قبائل سلحشور پښتون در عرض راه عزم تسخیر هند نماید، و در آخر همین سال (ماه ذیحجه) پس بکابل بیاید، و در غیاب وی هیچ جنبش و حرکتی از طرف عبدالرزاق که منتظر چنین اوقات در سمت مشرقی نزدیک کابل نشته بود سر نزند و به مجرد رسیدن بکابل در اوائل سال نو (۹۱۱ هـ) قرار نگارش (ص ۸۹) خود ابوالفضل باوجود سنوح زلزله های شدید عزم تسخیر قندهار کند.

اما راجع به سفر دوم نیز تعین جمادی الاولی ۹۱۳ هـ باقول خود ابوالفضل در جای دیگر تناقص دارد، مثلاً در ص ۹۰ عزم رفتن بابر را بخراسان بیاوری شهزادگان تیموری هرات محرم (۹۱۲ هـ) می نویسد و در جمادی الاخری سال مذکور بقول خود

تاخت اول :

در سال **۹۲۵ هـ** بابر بعزم هند از آب سند (نیلاب) گذشت و تا موضع بهره که از قصبات پنجاب است خود را رسانید و بقول فرشته بقتل و اسر مخالفین پرداخت و پیغامی هم به سلطان ابراهیم لودی پادشاه پښتون در هند داد که این حدود پیشتر هم در حیطهٔ اقتدار تیمور بوده و حالاً هم حق زادگان وی است، بابر اراضی مفتوحه را تا نهر پنجاب به حسین بیگ اتکه سپرده و بر ولایت کهکران حمله آور گردید، و قلعه پرهاله را با خزائن آن بدست آورد پس ازان ولایت مابین بهره و سند را به محمدعلی سپرده خود بکابل برگشت[۲۹].

ابوالفضل بابر را در مرغاب میبابیم و در هشتم شعبان عزم کابل میکند و مخالفین کابل را مستأحل می سازد و سال دیگر بقندهار متوجه می شود (ص ۹۱) در صورتیکه در سال دیگر (۹۱۳ هـ) بابر را در فتح قندهار مشغول می یابیم، پس تاخت وی بهند هم متعسر خواهد بود، بنا برین ما در تعین سنین حمله های بابر بقول فرشته استناد میکنیم، زیرا که اقوال فرشته با نوشته میرخواند و خافی خان و معصومی نیز مطابقتی میرساند.

اما نوشته خود بابر در تزک وی نیز مشوش بوده بعد از سال **۹۱۵ هـ** تاختها و سفرهای جنگی خود را طوریکه در تزک وی طبع بمبئی ترجمه عبدالرحیم خان خانان دیده میشود بدون تعین سنین نگاشته، مثلاً در اوایل محرم **۹۱۵ هـ** وی را بتاخت باجور و صفحات کوهسار حوالی پشاوری مصروف می یابیم.

و بعد ازان هم چندین بار سفر خود را بدین صفحات ذکر میکند، و افغانهای یوسفزی و مهمند و غیره را چپاول میکنند. ولی تاریخ این اسفار ازین نسخه کتاب بدست نمی آید و بعد ازین سفرهای بی تاریخ بشرح سفر **۹۳۲ هـ** و فتح هند و حمله پانی پت می پردازد بنا برآن ناگزیریم منابع دیگریکه شرح این اسفار را با تعین سنین ذکر میکند مورد مطالعه و استفاده قرار دهیم.

[۲۹] فرشته، منتخب اللباب ج ۱.

بابر شخص هوشیاری بود وی توانست در مدت چندین سال حکومت کابل، روحیات مردم و قبایل آزاد پښتون را بفهمند، همچنان بابر درک کرده بود که فتح مملکت بزرگی مانند هند بدون قوهٔ این مردم که همسایهٔ نزدیک آن مملکت و در شهراه آن افتاده اند ممکن نیست.

بنا بر ان در سفر اول زراه صلح پیش آمد و سیاست سبکتگین را پیروی نمود که بنام خویشی و قرابت با پښتونها[۳۰]، پسرش سلطان محمود به نیروی شمشیر پښتون به فتح هند کامیاب آمد، و در لشکرکشی های وی سهم بزرگی را سپاهیان فاتح و نیرومند این قوم بخود گرفتند، بنا بران بابر در این سفر با مردم یوسفزی قراردادی نمود که دختر یکی او خواتین آنها را بخود بگیرد و باینصورت بعد از کمی قلعهٔ بهره بدون مقاومت و دادن تلفات از طرف بابر مفتوح و حکم شد که به اهالی و موال آنها کسی دست درازی نکند[۳۱].

تاخت دوم :

در اواخر سال **۹۲۵** هـ چند ماه بعد از تاخت اول بابر باز عزم نمود که تا لاهور رود، درین وقت بقول فرشته قبائل یوسفزی را تاراج و زراعت آنها را نیز خراب کرد و چون از آب اتک گذشت، خبر آمد که سلطان سعید از کاشغر متوجه تسخیر بدخشان گردید، بنا بر آن بابر

---

[۳۰] بقول سیاست نامه و تاریخ گزیده سبکتگین دختر یکی از روسای زاول را گرفته بود، که مادر سلطان محمود باشد و او را بدین سبب زاولی گفته اند "خجسته درگه محمود زاولی دریاست".

[۳۱] کیمبرج هستری، ابوالفضل و درویزه این دختر را زاده شاه منصور کلانتر خیل یوسفزی مینویسند، که نامش بی بی مبارکه بود (پتهان ص ۱۵۹).

فسخ عزم نمود و میرزا محمد سلطان اویس بن منصور بن عمر شیخ میرزا را که نواسهٔ برادرش بود، با چهار هزار سوار بسوی لاهور فرستاد و خود وی بحفظ کابل متوجه گشت، چون در راه خبر آمد که سلطان سعید مذکور از فتح بدخشان روی بر تاخت، بنا بر آن بابر قبائل پښتون خدرخیل را که برای نگهداری آزادی قیام کرده بودند تاراج نموده و به کابل پس رسید[۳۲].

تاخت سوم :

در تعین تاریخ تاخت سوم ابوالفضل و فرشته و خافی خان بقول یکدیگر نزدیکند، ابوالفضل محرم (۹۲۵ هـ) و خافی خان و فرشته (۹۲٦ هـ) نویسد، ولی حوادثیکه در شرح تاخت اول فرشته نوشته ابوالفضل آنرا در ذیل تاخت سوم ذکر میکند.

بقول فرشته بابر در تاخت سوم باز قبائل پښتون را که همواره در جلو فتوحات بابر مانع و حایل بودند تاراج نمود، تا به سیالکوت پنجاب رسید و مردم آنجا بدون مقابل تسلیم شدند ولی در سیدپور مردم آنجا با حکومت پښتونهای لودی متفق گردیده و با بابر مصاف دادند اما بابر در سیدپور اثری از آدم و معموری نگذاشت و مردم را کنیز و غلام ساخته و اموال آنها را بتاراج برد، و پس از آن بکابل بر گشت[۳۳].

---

[۳۲] فرشته.

[۳۳] فرشته، منتخب اللباب ج ۱.

تسخیر قندهار :

طوریکه پیشتر هم نوشتیم در سال ۹۱۳ هـ قندهار موقتاً بدست بابر و بعد از چند ماه پس بدست شاه بیگ ارغونی افتاد ولی شاه بیگ می دید که بابر قندهار را از دست دادنی نیست، بنا بر آن در اول زمستان (۹۲۵ هـ) بخیال اینکه اگر قندهار را از دست دهد صحنهٔ برای حکمرانی داشته باشد هزار سوار را در آنطرف درهٔ بولان از سیوی بطرف سند گماشت و مواضع کاهان و باغبان را تاخت نمود[۳۴].

طوریکه شاه بیگ سنجیده بود بابر در اوائل سال ۹۲٦ هـ قندهار را به محاصره کشید و اخیراً با شاه بیگ مصالحه نموده و بسبب اینکه مرض تب در لشکر بابر پدید افتاده بود بالضرورت بکابل معاودت کرد (رجب ۹۲٦ هـ = جون ۱۵۲۰ ع)[۳۵].

در اثنای محاصره قندهار خبر فوت جان میرزا به بابر رسید و عوض وی شهزاده همایون را بحکومت بدخشان گماشت[٣٦] و خود از کابل به عزم هند (تاخت سوم) خود را آغا کرد.

بعد ازانکه بابر از هند بر گشت، نگذاشت که شاه بیگ در قندهار قوت گیرد، بنابران بقول اصح در سال (۹۲۷ هـ) بسوی قندهار در حرکت آمد[۳۷] و شاه بیگ را در قندهار محصور داشت، شاه بیگ دران

---

[۳۴] ترجمه انگلیسی بابرنامه از بیورج ص ۳۹۵، بابر تاریخ این واقعه را در ۲۸ ربیع الاول ۹۲۵ هـ نوشته، هکذا معصومی، ص ۱۱۰.

[۳۵] معصومی ص ۱۱۱، تعلیق بیورج بر ترجمهٔ بابرنامه ص ۴۳۱ – ۴۳۲، شاید بعد ازین سفر چند ماه پس تاخت سوم بابر بر هند مطابق بقول فرشته آغاز شده باشد.

[٣٦] فرشته.

[۳۷] تاریخ هند ارسکن ج ۱، ص ۳۵۵، بابرنامه ترجمهٔ بیورج ص ۴۳۲.

حصار پای فشرد، و از شهزاده طهماسپ صفوی که به تخت ادارهٔ امیرخان بر خراسان حکمرانی داشت استمداد کرد، امیرخان نیز بابر را به ترک محاصره قندهار واداشت ولی بابر قبول نکرد[۳۸] تا که شاه بیگ بتنگ آمده و شیخ ابو سعید پورانی (هروی) را بغرض مصالحه و معاهده فرستاد، بابر نیز خواجه محمود و عبدالعظیم را درون قندهار ارسال داشت و برین قرارداداند که قندهار را سال آینده به وی بسپارند.

شاه بیگ که ولایت ماورای کوژک[۳۹] و بلوچستان حالیه را پیشتر برای خود نگهداشته بود بنا بر آن در حوالی شال (کویته) و سیوی (ماورای بولان) طرح اقامت افگند، و در ۱۳ شوال ۹۲۸ هـ کلید قندهار را ذریعه میر غیاث الدین نبیره خواند میر (نویسنده تاریخ حبیب السیر) بدربار بابر گسیل داشت و باین صورت قندهار در تصرف بابر آمد و شهزاده کامران به حکمرانی آن گماشته شد[۴۰].

اما شاه بیگ ارغون و پسرانش بعد ازینکه قندهار را پدرود گفته توسن بخت را در اراضی سند و بلوچستان حالیه تا سواحل بحیرهٔ عرب دوانیدند، با جامهای سند مصاف ها نمود و مدتها در آنولا حکومت کردند که شرح حال آنها درینجا وظیفهٔ ما نیست. ولی مواریث ادبی و فرهنگی را از قندهار بسند نقل دادند و بسا از رجال علم و اداره و

---

[۳۸] فرشته.

[۳۹] سلسله کوه مرتفع کوژک بین وادی قندهار و پشین فاصل است.

[۴۰] معصومی، فرشته، ولی معصومی در تعین سنین و اوقات زیاده تر سهو می شود بنا بر آن فتح قندهار در (۹۲۲ هـ) مطابق به (ص ۱۱۱ معصومی) درست نیست بلکه قول فرشته (۹۲۸ هـ) اصح است و بیورج هم در ترجمه بابرنامه همان ۱۳ شوال ۹۲۸ هـ را درست میداند، و در کتیبه کوه چهل زینه قندهار هم عیناً همین تاریخ نقر شده است.

فرهنگ با آنها از هرات و قندهار به سند منتقل شدند.

تاخت چهارم:

ابوالفضل تاریخ سفر چهارم بابر را بطرف هند بصورت تخمین (۹۳۰ هـ) نوشته و از تفصیل این سفر صرف نظر کرده ولی فرشته درین باره شرح مفصلی میدهد:

در اواخر سلطنت لودی هند که امراء و اراکین پښتون با شهنشاه ابراهیم لودی مخالفت ورزیدند لاجرم اشخاص نامی و برجسته سلطنت افغانی لودی بهر طرف متفرق گشتند، و تزلزلی در ایوان سلطنت لودی پدید آمد، از آنجمله در سال (۹۳۰ هـ) دولت خان لودی یکی از مشاهیر رجال پښتون در هند که با شاه ابراهیم اختلاف داشت کسانی را بکابل فرستاد و بابر را به فتح هند ترغیب کرد[۴۱].

بابر که از اختلاف امرای افغان در هند اطلاع داشت فرصت را غنیمت شمرد، و فوراً بر هند تاخت آورد هر چند جمعی از پښتونهای

---

[۴۱] دولت خان لودی یکی از مشاهیر رجال عاقبت نااندیش پښتون است که با شاه ابراهیم لودی مخالفت کرد و سبب سقوط حکومت لودی در هند گردید، محمد قاسم فرشته می نویسد که وی از نسل آن دولت خان لودی است که در سال (۸۱۰ هـ) در دهلی پادشاه بود، دولت و پسرانش غازی خان و علی خان با بابر نیز نساخته، و با گماشتگان وی در پنجاب مصافها دادند، و در نتیجه سلطان علاوالدین لودی را در مقابل ابراهیم لودی به سلطنت برداشتند ولی کامیاب نشدند، تا که اخیراً این داوطلب سلطنت هند در جنگهای ابراهیم و بابر از بین رفت، وی وسایل زندگی را برای ضعف سلطنت افغانی لودی در هند بمقابل بابر فراهم آورد. و در نتیجه این نفاق و خانه جنگی بود که سلطنت افغان در هند از بین رفت و بابر از نفاق افغان کار گرفت و هر دو طرف را مستأصل ساخت، فاعتبروا!

مقتدر پنجاب که در آنجا دستی داشتند چون بهار خان و مبارک خان لودی و بکمن خان لوانی، در شش کروهی لاهور با بابر مصاف دادند ولی اختلاف و عدم اتفاق امرای مذکور را هم منهزم کرد و بابر لاهور را گرفته به دأب چنگیزی شهر را در داد و بعد از چند روز بر دیبالپور تاخت و آنجا را قتل عام نمود و لاهور را به میر عبدالعزیز و سیالکوت را به خسرو و کوکلتاش و دیبالپور را به بابا قشقه مغول سپرده، وبسوی کابل شتافت[۴۲].

تاخت پنجم، جنگ پانی پت و فتح دهلی :

سلطنت لودی در هند بعد از تاخت چهارم بابر بسبب نفاق و خانه جنگی امرای دربار لودی سخت ضعف دید و ابراهیم شاه لودی نتوانست فتنه های خانگی را فرو نشاند، زیرا دولت خان لودی که مرد آهنین و قوی پنجهٔ بود خود را وارث سلطنت و سهیم پادشاهی لودی می پنداشت، این شخص دلیر ولي عاقبت نیندیش که در پنجاب خود را قوت می بخشید، از دو طرف با رقبای زبردستی مواجه بود، پادشاه لودی دهلی ابراهیم و غاصب گورگانی کابل بابر، هر دو در صدد استیصال وی بودند، و بالعکس بابر هم در مقابل خود دو حریف قوی داشت که نخست آن دولت خان در پنجاب و بعد ازو ابراهیم شاه لودی در دهلی بود (رجوع به منظر نمره ۱).

بابر میخواست از نفاقیکه در دودمان لودی پدید آمده استفاده کند و نگذارد که قوای پښتون در هند باهم اتصال جویند و شاید

---

[۴۲] فرشته، منتخب اللباب، ج ۱ ص ۸۴.



(۱)

سلطان ابراهیم لودی که در معرکهٔ پانی پت ۸ رجب ۹۳۲ هـ جان خود را در راه حفظ شهنشاهی پښتون داد.



(۲)

ظهیرالدین محمد بابر مؤسس سلسلهٔ تیموریان هند که ۱۲ رجب ۹۳۲ هـ بر تخت دهلی نشست

مربوط صفحات ۲۶ و ۳۲ تاریخ افغانستان در عهد تیموریان هند

با وسائل مخفی هم وسائل نفاق را شدید تر می ساخت بابر در سفر چهارم با وجود نفاق قوای پښتون نتوانست، دو نفر حریف خود را درهم شکند، بنا بران مدت دو سال در کابل به تقویۀ لشکر پرداخت و شهزاده همایون را که حکمران بدخشان بود با قوای شمالی مملکت خواست، هکذا خواجه کلان بیگ را که از طرف بابر در غزنه و زابل حکمرانی میکرد، با تمام عساکر آنصوب جلب کرد، درینوقت قوای بابر که عبارت از رزمجویان سمرقند و خراسان و بدخشان تا سیستان بودند در کابل تمرکز نمودند و بابر توانست با قوای محکم و دلیری از کابل بصوب هند حرکت کند.

روز حرکت بابر از کابل مصادف بود با غره صفر (۹۳۲ هـ) که این حرکت با مراسم باشکوهی اجرا شده و میرزا کامران از دربار بابر به حکمرانی قندهار گماشته شد و نظارت امور کابل هم بوی تفویض گردید.

قوای بابر در غرۀ ربیع الاول در کږه کوټ از آب سند گذشته و با سرعت زیاد پیش رفت و بر بهت آب جیلم را و نزدیک بهلولپور آب چناب را عبور نمودند و روز جمعه چهارم ربیع الاول سیالکوټ را گرفته و قلعه ملوټ را که مقر دولت خان لودی بود به محاصره کشیدند، دولت خان روز (۲۴) ربیع الاول تسلیم و بابر که روحیۀ نجیب پښتون را میدانست به نفس خود نوامیس قوای تسلیم شده قلعه ملوټ را حفظ کرد، و کتب خانۀ مهمی را که دولت خان و پسران وی داشتند تصاحب نمود و برخی از کتب مهمه را به همایون داد، و بعضی را به شهزاده کامران بکابل ارمغان فرستاد، ابوالفضل و فرشته در وصف

این کتب خان رطب اللسانند.

بابر باینصورت رقیب اولین خود دولت خان را از میان بر داشت قوای پښتون را چون جلوانی و لودی و غیره بسبب معاملهٔ ناموس کارانهٔ که با دولت خان نمود بخود جلب کرد و روی بفتح دهلی و استیصال حریف دوم خود آورد، و قوای لودی که بسبب نفاق و خانه جنگی مدتها ضعف دیده بودند در جنگ مشهور پانی پت که یکی از خونین ترین جنگهای هند است روز جمعه ۸ رجب (۹۳۲ هـ) در حالیکه شهنشاه آخرین لودی سلطان ابراهیم مطابق به عنعنات افغانی سر خود را هم درین راه نهاده و شهادت یافته بود، درهم شکست، و در حدود پنجاه هزار کس از قوای افغانی لودی در معرکهٔ خونین با شهنشاه خود سربازی نموده کشته گشتند، و بدینصورت آخرین ستارهٔ درخشندهٔ دودمان لودی و شاهنشاهی افغان بقتل ابراهیم شاه و فنای قوای او چشمک های آخرین خود را در سمای هند زده افول نمود، و بابر روز سه شنبه ۱۲ رجب (۹۳۲ هـ) بر اریکهٔ شاهی دهلی نشست و اساس سلطنت گورگانی را در هند گذاشت[۴۳].

بعد ازین بابر بحیث شهنشاه هند شناخته می شود، و وقائعیکه در چند سال بعد ازین در مدت سلطنتش پدید می آید مربوط به تاریخ وطن عزیز ما نیست، فقط در صفحات آینده ما وقایعی را ذکر خواهیم کرد که بتاریخ وطن ربطی داشته باشد.

---

[۴۳] این وقایع از فرشته، اکبرنامه، طبقات اکبری، منتخب اللباب ج ۱، عمل صالح ج ۱، پادشاه نامه ج ۱ و تاریخ مخزن افغانی نعمت الله هروی نسخه قلمی اقتباس و اختصار شد.

حکمرانان افغانستان در شاهنشاهی بابر:

بابر در هندوستان بفتوحات شانداری نائل آمد و بساط سلطنت لودی را برچید و از دربار خود حکمرانان و رجال کاری را به اداره امور افغانستان فرستاد که از انجمله خواجه کلان را به حکومت غزنین و گردیز گماشت، و مشارالیه روز پنجشنبه (۲۰) ذیحجه (۹۳۲ هـ) بطرف کابل حرکت کرد، یک سال بعد در نهم رجب (۹۳۳ هـ) شهزاده همایون را به حکمرانی کابل و بدخشان فرستاد و در سال دیگر شهزاده همایون در بدخشان سلطان اویس را با خود همراه ساخته و با چهل هزار کس بسوی سمرقند عزیمت کرد ولی بابر چون این حرکت را قبل از صاف نمودن تمام هند پیش از وقت میدید به همایون فرمان داد که با حکمرانان ماوراء النهر صلح کند، و همایون بعد از گذشتن یکسال دیگر امور بدخشان را به یکی او خویشاوندان خود که سلطان اویس نامداشت سپرده و خود از راه کابل بحضور بابر رفت، و میرزا کامران برادرش که حکمران قندهار بود درین سفر در کابل با همایون ملاقات کرد (۹۳۵ هـ).

چون همایون بهند بدربار بابر رفت، سلطان سعید خان یکی از خوانین کاشغر و اوزکند فرصت را غنیمت شمرد و به تسخیر بدخشان شتافت، ولی پیش از آمدن سعید خان برادر همایون شهزاده هندال میرزا به بدخشان رسیده و آنرا مستحکم ساخته بود، سعید خان قلعهٔ ظفر را که مقر حکومت بود تا سه ماه به محاصره کشید و بدون نیل مرام پس بکاشغر بر گشت چون بابر از تاخت سعید خان بر بدخشان آگهی یافت، سلیمان میرزا را که به سعید خان نزدیکی داشت به حکومت بدخشان گماشت، وقتیکه سلیمان به بدخشان میرسید، سعید خان از

فتح بدخشان مأیوس گشته و بکاشغر رفته بود، بنا بران هندال میرزا بدخشان را حسب حکم بابر به سلیمان میرزا سپرد، و خود متوجه هند گشت، و مدتی در سلطنت گورگانی اولاد سلیمان در آنجا حکمرانی نمودند[۴۴]، اما در قندهار هم بعد ازانکه شهر مذکور از طرف شاه بیگ ارغون قرار مقاوله قندهار در سال (۹۲۸ هـ) بشرحیکه گذشت به بابر سپرده شد شهزادگان بابری حکمرانی داشتند، که از انجمله کتیبه کوه چهل زینه کندهار بما چنین توضیح میدهد، که بعد از فتح قندهار از حضور بابر شهزاده کامران بحکمرانی قندهار گماشته شد و بعد از ان کامران قندهار را به شهزاده عسکری برادر خود سپرد و عسکری پیش طاق چهل زینه را در کوهسار قندهار بسال (۹۳۰ هـ) بنا نهاد و تا (۹۵۳ هـ) بپایان رسانید (رجوع به منظره ۱۹) و ازین بر می آید که شهزادگان مذکور در ایام حیات بابر در قندهار صفت حکمرانی را داشتند[۴۴].

وفات، مدفن و شخصیت بابر :

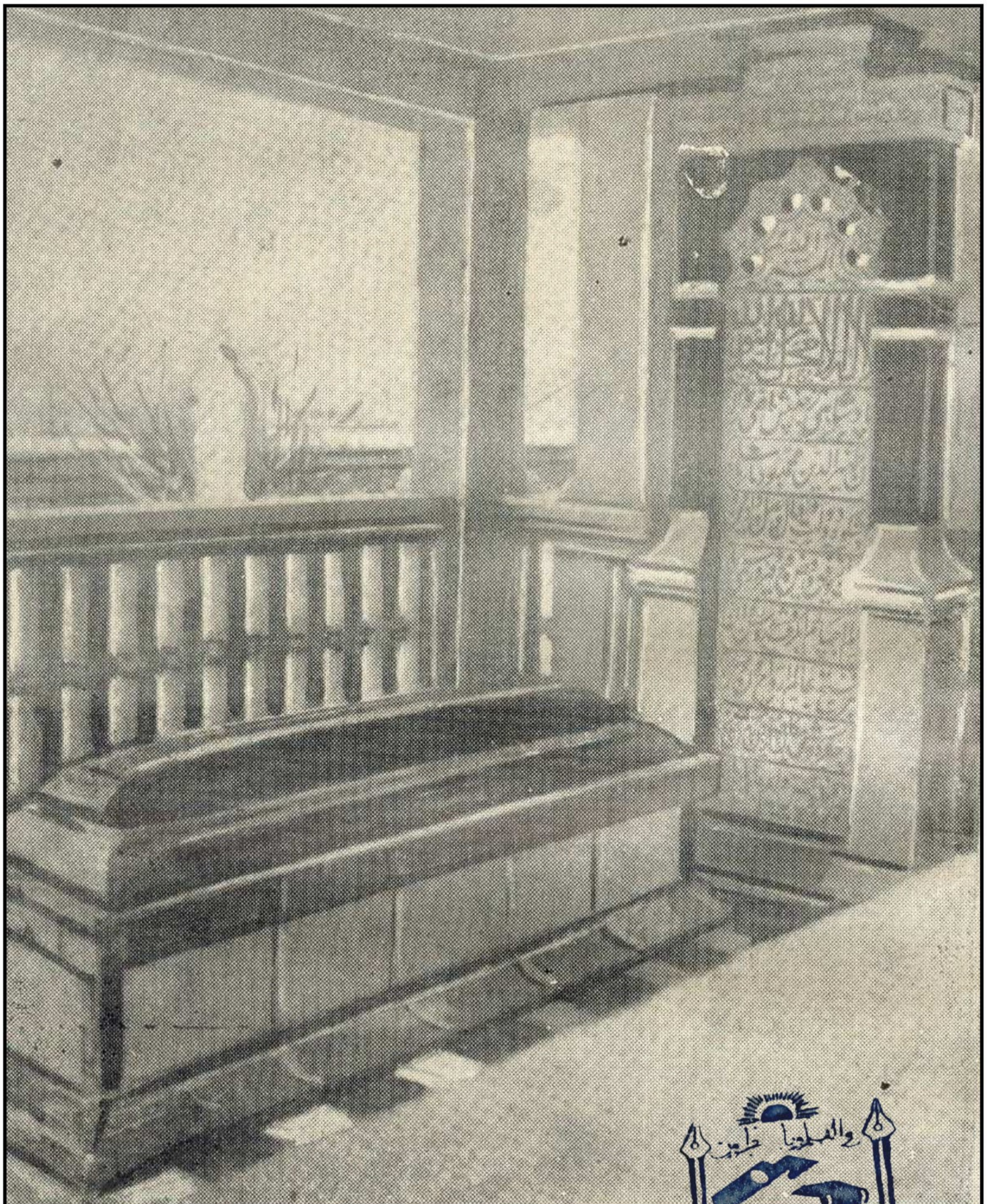
بابر در سال ۹۳٦ ماه رجب مریض شد و روز پنجشنبه پنجم جمادی الثانی (۹۳۷ هـ) در اگره از دنیا رفت و حسب وصیت خودش نعش وی را بعد از شش ماه بکابل فرستاده در موضعی که به قدمگاه شهرت داشت دفن کردند و مسجد و روضۀ مزار بابر بعدها در عصر شاه جهان (۱۰۵٦هـ) اعمار گردید، که تاکنون موجود است[۴۵] (رجوع به منظر نمره ۳).

---

[۴۴] اکبرنامه، ج ۱، فرشته.

[۴۴] مفتاح التواریخ، ص ۱۵٦، معصومی، ص ۱۳۱.

[۴۵] مفتاح التواریخ، فرشته، اکبرنامه، طبقات اکبری.



(۳)

لوحهٔ مزار بابرشاه و کتیبه آن

بابر به اتفاق مؤرخین شخص عالم و ادیبی بود، در اغلب مسائل علمی نظر عمیقی داشت بسی از سجایای نوابغ در ذاتش جمع بود، بقول فرشته رسالهٔ ولدیهٔ خواجه عبدالله احرار را در بحر رمل مسدس مخبون بر وزن سبحهٔ مولانا جامی موزون داشت و در علم موسیقی و شعر و انشاء و املاء نظیر نداشت، وقایع ایام شاهی خود را به زبان تورکی نوشت که عبدالرحیم خان خانان ولد بیرم خان در عهد اکبر آنرا بپارسی ترجمه نمود، بابر بقول فرشته شخص عیاش و می پرستی بود، و باوجود آنهم از فقه حنفی بی خبر نبود و بصوم و صلات پابند بود[۴۶] و طبعی داشت نازک و بداعت پسند، که بقول نظام الدین هروی خطی اختراع کرده بود که آنرا خط بابری میگفتند و کتابی در علم کلام و فقه بنام (مبین) در تورکی نظم کرده بود و رسائلی هم در علم عروض دارد[(۴۷)].

بابر دارای دیوان شعر تورکی نیز بوده، در پارسی هم شعر خوبی می سروده[(۴۸)] و این رباعی ازوست:

درویشان را گرچه نه از خویشانیم
لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است مگوی شاهی از درویشی
شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

این مطلع هم ازوست:

---

[۴۶] فرشته.

[(۴۷)] طبقات اکبری، ص ۲۷، ج ۱. اکبرنامه، ص ۱۱۸، ج ۱.

[(۴۸)] تذکرهٔ مذکر احباب تألیف ۹۷۴ حسن خواجه نقیب الاشراف بخاری، نسخه خطی کتب خانهٔ برلین.

هـــلاک میـــکندم فـــرقت تو دانســـتم
وگر نه رفتن ازین شهر میتوانیستم[۴۹]

بابر بعمر (۱۲) سالگی بسلطنت رسیده بود، در پنجاه سالگی از دنیا گذشت و مدت شاهی وی (۲۸) سال و هشت ماه بود، که از انجمله در هند چهار سال شاهنشاهی کرد، در مرض موت شهزاده همایون را که از بزرگترین فرزندان وی بود به ولیعهدی خود گماشت، و خود بعد از دیدن نشیب و فراز زیات حیات بدار مکافات شتافت.

دورهٔ بابر در افغانستان به خونریزی و هرج و مرج گذشت، و مخصوصاً شخص بابر با ملت آزادیخواه افغان به قساوت رفتار نمود، چنانچه گذشت، چندین بار قبایل پښتون را که بحفظ آزادی خود میکوشیدند در صفحات زابل و ننگهار و کوهسار خیبر و باجور و اشنغر چاپید. بنا بر آن بابر از نقطهٔ نظر ملی پادشاه خوبی بشمار نمیرود و مخصوصاً باعمال قاسیانه خود که در افغانستان و هند بمقابل افغانها مرتکب گردید شخص سیاه و تاریکی شمرده خواهد شد.

تاریخ ملی افغان این شخص را یکنفر غاصب شاهنشاهی افغانی در هند و مخرب بنیان عظمت ملی ما می شناسد، که کوهسار افغان را بخون آغشت و همچنان آسمان عظمت شاهنشاهی لودی افغان را در هند غبار آلود ساخت و ریشه سلطنت افغان را در هند کشید، که بعد از وی افغانهای غیور تا مدتها با اولاد و احفادش در هند و افغانستان برای بدست آوردن عظمت از دست رفته و ازادی ملی خویش در آویختند و تا که سلسلهٔ احفادش فرمانروایی داشت نگذاشتند که در هند و افغانستان روی راحت و آرامی را ببینند.

---

[۴۹] اکبر نامه، ص ۱۱۹، ج ۱.

فصل دوم

نصیرالدین محمد همایون

همایون فرزند بابر که در شب سه شنبه ۴ ذیقعده (۹۱۳ هـ) در ارگ کابل از بطن ماهم بیگم دختر یکی از اشراف خراسان متولد گردیده بود، بشرحیکه ذکر رفت از طرف بابر به شاهی انتخاب و بعمر (۲۴) سالگی بتاریخ ۹ جمادی الاولی (۹۳۷ هـ) در اگره بسعی امیر نظام الدین علی خلیفه (وکیل السلطنه) و محمدمقیم هروی (پدر مؤلف طبقات اکبری) بتخت شاهنشاهی نشست. همایون برادران داعیه طلب و رقابت پروری داشت، کمی نگذشته بود که شاهنشاهی بابر به سبب اختلاف و شقاق برادران مضمحل گردید و همایون در حیات خود حوادث ناگواری را دید و به مشقت های زیادی گرفتار آمد.

وقتیکه بابر در هند بدنیای دیگر کشید، شهزاده کامران در افغانستان بود و بر کابل و قندهار حکمرانی داشت، چون از فوت پدر شنید خواست مملکت پنجاب را هم ضمیمهٔ حکمرانی خود کند، بنا بران بر لاهور تاخت آورد، و آنشهر را گرفت، همایون که از مطامع برادران واقف بود، پنجاب و پشاور و لغمان و کابل و قندهار و بامیان را خطهٔ حکمرانی کامران شناخت و به میرزا هندال برادر خود ولایت

میوات والور را در هند داد و میرزا عسکری برادر دیگر را به حکمرانی ولایت سنبل هند گماشت، و باین صورت موقتاً برادران داعیه طلب را تسکین نمود[1].

علاوه بر آن اشخاص دیگری را که دم از رقابت و هم چشمی میزدند به حکمرانی ولایات مملکت گماشته که از انجمله بدخشان را به میرزا سلیمان ولد جان میرزا (عم بابر) سپرد[2].

جنگهای قندهار و فتح آن :

در اوایل جلوس همایون که قندهار در جملهٔ ولایات افغانی به شهزاده کامران سپرده شد، وی شخصی را بنام خواجه کلان بیگ به حکمرانی قندهار گماشت، در حدود سال (۹۴۲ هـ) شاه طهماسب صفوی اغروارخان[3] حکمران هرات را موقوف و عوض وی صوفیان خلیفه نامی را بحکومت هرات نامزد ساخت، اغروار برادر شاه سام میرزا را اغوا نموده و برای اینکه ببهانهٔ فتح قندهار گریز گاهی را برای خود یافته باشد بر قندهار تاخت آورد، ولی خواجه کلان بیگ تا مدت هشت ماه در حصار قندهار پای مردانگی افشرد، و با عسکر صفوی مردانه جنگید، تا که در غره شعبان همین سال شهزاده کامران از لاهور بقصد دفع قوای صفوی بقندهار آمد و در حدود آنشهر با سام میرزا مصاف داد و جنگی عظیم واقع شد، که خود اغروار درین جنگ

---

[1] فرشته، طبقات اکبری، اکبرنامه، مفتاح التواریخ، عمل صالح: ج ۱.

[2] اکبرنامه، مفتاح.

[3] در طبقات اکبری اغروار، و در نسخه های مختلفه اکبر نامه اغزیوار، اغرنواز، اغرازخان آمده.

دستگیر و به جزا رسید، و قوای صفوی از هم شکست و سام میرزا با حالت خسته و زبون از میدان گریخت و قندهار در دست شهزاده کامران ماند که بعد از فتح خواجه کلان بیگ را در انجا ماند و خود بسوی لاهور شتافت[۴].

در اغاز سال دیگر خود طهماسپ صفوی قندهار را به محاصره انداخت و خواجه کلان بیگ حکمران آنجا در خود تاب مقاومت ندیده و شهر را به شاه صفوی سپرد و خود براه تته و اوچ در لاهور بحضور کامران رفت، طهماسپ قندهار را بعد از فتح به میرزا بداغ خان قاجار سپرده و خود بمملکت خویش رفت. کامران چون این حوادث را در لاهور شنید دفعهٔ دوم بعزم قندهار از لاهور آمد که بداغ خان حکمران صفوی امان طلبید، و شهر را به فاتح خود سپرد و باینصورت قندهار بار دوم بتصرف شهزاده کامران گورگانی درآمد[۵].

نزاع برادران و ظفر شیرشاه سوری :

شاهنشاهی همایون را روز اول اختلاف برادرانش بفنا تهدید میکرد، ولی همایون توانست این خطره تا چند سال به ابذال و بخشش از خود دور سازد، از طرف دیگر شاهنشاهی گورگانی در هند با یک خطر هولناک دیگری مصادف بود، که زورآزمایی و تدابیر جنگجویانهٔ بابر آنرا موقتاً خاموش ساخته بود، اقوام و قبایل سلحشور و پرشور پښتون مدتها در هند حکمرانی ها نموده و بران سرزمین از مدت

---

[۴] اکبرنامه، ص ۱۳۵، ص ۱. طبقات اکبری، ص ۳۲، ج ۱.
[۵] اکبرنامه، ص ۱۳٦، ج ۱. طبقات اکبری، ص ۴۰ – ۲.

چندین قرن پادشاهی داشتند، این مشعل فروزان بشهادت آخرین شاهنشاه لودی سلطان ابراهیم در میدان پانی پت در تاخت بابر گل شد، و پښتونهای هند که موقتاً خود را باقوای گورگانی همسر ندیدند، بنا بران بهر گوشه آتشی پنهان ماند و راد مردان پښتون از میدان مبارزت خود را بکنار کشیدند و این حالت تا موت بابر دوام کرد.

بعد ازانکه همایون بر تخت شاهنشاهی نشست، سالی چند نگذشت که آن آتشهای خاموش از تهٔ خاکستر فوران کرد و قوای پښتون به جنبش و حرکت در آمد، اولین شخصی که موید این حرکات ملی شد راد مرد بزرگ افغان فرید خان بن حسن بن ابراهیم خان شیراخیل سوری است که این مرد بزرگوار پښتون مدتها در دربار بابر و رجال آن دوره راه داشت و از همان وقت در صدد استیصال ریشه حکومت مغول از هند بر آمده بود، و بعد از آنکه بارها اوضاع دربار بابر را بچشم خود دید، با رفقای خود همدست شد که حکمرانی موروثی پښتون را در هند تازه سازد، و مغولها را از هند بکشد[٦].

فرید خان مشهور به شېرشاه باین عزم از دربار بابر بسوی بنګال رفت و در آنجا قوای پښتون را که مدتی پراگنده و از هم پاشیده بود فراهم آوری نمود و چون قوتی را بهم رسانید آنرا در حدود سهسرام تمرکز داد.

در ماه صفر (۹۴۴ هـ) که همایون متوجه جونپور بود، شېرخان در قلعهٔ چنار بنګال محصور گردید و حاکم بنګال سلطان محمود از دست جلال خان فرزند دلاور شېرخان مجروح شده و بدربار همایون گریخت،

---

[٦] مخزن افغانی قلمی، ورق ٦٠، سوری یک قبیلهٔ قدیم افغانی است که اجداد شاهان غور ازین قبیله بودند و اکنون بنام زوری در شمال غرب هرات و بنام سوری در دامنهای کوه سلیمان ساکن اند و از زمان قدیم در هند نیز پراکنده شده بودند.



(۴)
شهنشاه مدنیت‌پرور و فاتح بزرگ افغان در هند شیرشاه سوری که
همایون را بسمت ایران راند (رجب ۹۴۷ هـ)

بنا بران همایون در اوایل (۹۴۵ هـ) بدفع شیرخان همت گماشت و بنگال را تسخیر کرد و شیرخان با قوای خود بکوهستان چهارکند رفت[۷]، تا که بعد ازین برادر همایون میرزا هندال در اگره علم مخالفت افراخت و سکه و خطبه را بنام خود کرده و دهلی را به محاصره انداخت. میرزا کامران چون اوضاع را بدین منوال دید وی نیز بفکر پادشاهی افتاد و با ده هزار سوار از لاهور بدهلی حرکت کرد و در محاصره آنجا با هندال شرکت ورزید. همایون که دشمن قوی و دلاوری چون شیرشاه پیش روی داشت از اختلاف برادران سراسیمه و پریشان گردید و با برادران خود درصدد مفاهمت آمد، ولی شیرشاه که شخص دلاور و مدبر و راد مرد سلحشوری بود فرصت را غنیمت شمرده و بدشمن خود وقت نداد و در نهم صفر (۹۴۶ هـ) بر قوای مغول مردانه تاخت و در موضع بهیه از مضافات بهوجپور آنها را شکستی داد فاحش. که همایون با چند نفر سوار از میدان گریخت و در دریا افتاد و به مدد سقاوی از گرداب هلاک بیرون جست، اما رجال مشهور دربار همایون با هشت هزار مغول درین وقت غریق بحر فنا گشتند[۸]، و شیرشاه مرد نامدار پښتون انتقام اسلاف لودی خود را بدینطور از اخلاف بابر کشید و ننگ افغانی خود را چنین مردانه بجا آورد (رجوع به منظر نمره ۴).

گریز همایون :

چون همایون از دست حریف دلاور و مدبر خود شیرخان پښتون درین میدان مصاف شکست خورد خود را به اگره رسایند و در آنجا مدتی به استمالت برادران و تهیه قوای جدید کوشید، و شیرخان

---

[۷] فرشته، اکبرنامه، طبقات اکبری.

[۸] فرشته، اکبرنامه، طبقات اکبری، مخزن افغانی قلمی.

پښتون بنگاله را بدست آورده و عزم استیصال مغول را از هند نمود، همایون بدفع وی در دهم محرم (۹۴۷ هـ) در محل قنوج از آب گنگ گذشت و قوای مغول که بیک صد هزار سوار بالغ میشد با عسکر شېرخان که تا پنجاه هزار میرسید مصاف دادند، درین جنگ قوای شېرخان پښتون ضربت شدیدی بر قوای مغل وارد آوردند و همایون را شکستی دادند فاحش و چاره ناپذیر[۹].

قوای مغول درین جنگ محو و متفرق گشتند، و شیرخان تعاقب همایون را تا لاهور نمود، همایون از لاهو رگریخته و با چند نفری از خواص منهزماً روی به سوی سند و بهکر و تته نهاد، و در اول رجب (۹۴۷ هـ) پای از میدان مقابلت کشید، و مملکت را به وارثین قدیم شاهنشاهی هند (پښتون) گذاشت.

اما برادران همایون که مصائب و شکست های متواتر و نیروی پښتون آنها را مرعوب ساخته بود روی بطرف افغانستان آوردند، و میرزا کامران با میرزا عسکری و خواجه کلان بیگ در حدود نوشهره از همایون جدا گشته و بکابل آمدند، و میرزا هندال نیز در روهری سند همایون را گذاشته بقندهار رفت و همایون با پریشانی زیاد در رجب (۹۴۷ هـ) به عمرکوت سند رسید، و از انجا ارادهٔ قندهار را داشت ولی میرزا عسکری که از طرف کامران بر قندهار حکمرانی داشت از وصول همایون به سند واقف شد، و بعزم گرفتاری وی از قندهار بر آمد، و خود

---

[۹] درین مصاف تاریخی قوماندانهای مهم عسکر شیرخان اینها بودند : جلال خان، سرمست خان نیازی، مبارزخان، بهادر خان، حسین جلوانی، خواص خان مشهور که در آنوقت با اقوام پښتون مانند نیازی، جلوانی، کررانی و غیره با مغولها مقابلت میکردند.

را بحدود شال (کویتهٔ حالیه) رسانید، اما همایون که از عزم برادر آگاه گشت عنان بسوی مستنگ کشید و باینصورت با (۲۲) نفر خواص از خطر جست و اهل حرم و فرزندان خود را به برادر باز گذاشت. عسکری چون از گرفتاری همایون مایوس گشت تمام متعلقین دودمان همایون را بقندهار برد[۱۰].

شاهی کامران در افغانستان :

اما قضیهٔ کابل و حکمرانی افغانستان درین موقع چنین بود که کامران و عسکری براه پشاور بکابل رفتند و در انجا خود را تقویه بخشیدند، و به حکمران بدخشان سلیمان میرزا تکلیف اطاعت نمودند ولی سلیمان قبول نکرد، بنا بران کامران از کابل به بدخشان رفت و در موضع ناری (نارین) با سلیمان جنگ کرد، چون سلیمان خود را در خور مقاومت ندید، تسلیم گردید و سکه و خطبه را بنام میرزا کامران خواند و کامران پس بکابل آمد، چون قراچه خان حکمران قندهاری نمی خواست قندهار زیر تسلط کامران رود، بنا بران کتباً میرزا هندال را که با موکب همایون به روهری سند رسیده بود، تشویق نمود تا بقندهار بیاید، هندال هم روی بدانسو نهاد و قراچه خان قندهار را به وی سپرد، ولی کامران چون ازین کار واقف شد از کابل بقندهار آمد و هندال و قراچه را در آنجا محصور ساخت، تا که بعد از چهار ماه هندال به کامران تسلیم شد و کامران از طرف خود عسکری را به حکمرانی آنجا گماشت، و شهزاده هندال را با خود بغزنین برد و از انجا در کابل

---

[۱۰] فرشته، اکبرنامه، طبقات اکبری، منتخب اللباب، ج ۱.

منزویش ساخت و حکمرانی بدخشان و غزنی و قندهار و کابل بر کامران مسلم امد، و سکه و خطبه را بنام خود خواند و بعد از چندی معمورۀ جوی شاهی که بعد ازان بجلال آباد مشهور شده به هندال داده شد[۱۱].

درین وقت حکمران بدخشان سلیمان میرزا باز دم از مخالفت زد و کامران در اندراب با وی مصاف داد و او را در قلعۀ ظفر (مرکز بدخشان) متحصن ساخت و در (۱۷) جمادی الثانی (۹۴۸ هـ) بدخشان را فتح و تماماً ضمیمۀ مملکت خود نمود[۱۲] و باین صورت قسمت شرقی و جنوبی و شمالی افغانستان بتصرف کامران در آمد و فرمانروای بلامعارض این دیار گشت.

همایون در راه ایران و دربار صفوی :

طوریکه پیشتر نوشتیم، همایون به مستنگ (در بلوچستان کنونی) رسیده و از انجا در حدود جنوبی افغانستان از راه گرمسیر به امداد ملک هاتی بلوچ، و میر عبدالحی گرمسیری در شوال (۹۵۰ هـ) به سیستان رسید، احمدسلطان شاملو، حاکم سیستان، مقدمش را گرامی شمرد، درین وقت از طرف عسکری حکمران قندهار امیر بیگ در زمینداور و چلمه بیگ در قلعۀ بست حکومت داشتند، و آنها ذریعۀ حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه به سیستان پیغام فرستادند، که باید همایون بسوی بست و داور آید، و از آنجا به امداد آنها قندهار را

---

[۱۱] طبقات اکبری، اکبرنامه.
[۱۲] اکبرنامه، ص ۲۰۰، ج ۱.

تصرف کند.

ولی همایون ازین فکر گذشت و به دعوت شاه طهماسپ صفوی از راه هرات و مشهد به دربار پارس متوجه شد، در ذیقعده (۹۵۰ هـ) در هرات و در (۵) ذیحجه به جام و در (۱۵) محرم (۹۵۱ هـ) به مشهد رسید و از آنجا بقزوین آمد و در جمادی الاولی (۹۵۱ هـ) در ییلاق سورلیق بادشاه صفوی ملاقات کرد و مدتی بحیث مهمان شاهی در خاک پارس ماند[۱۳].

شاهی همایون بار دوم، حرکت از ایران و فتح قندهار:

بعد از مدتی شاه طهماسپ صفوی دوازده هزار سوار را با پسر کوچک خود شهزاده مراد و بداغ خان قاجار، و دیگر امرای دربار و حکمرانان کرمان و سیستان جمله تا سی هزار نفر بامداد همایون بطرف افغانستان سوق داد، همایون نیز از اردبیل و تبریز به مشهد رسیده و از راه هرات بکنار آب هلمند امد، تا اینجا کسی به مخالفت وی قیام نورزید ولی اهالی قلاع گرمسیر و سواحل هلمند که متعلق بحکومت قندهار بودند مقاومت کردند، از آنجمله شاهم علی جلایر، و میر خلج که از جانب میرزا کامران حکمرانان بست بودند در آن قلعه محصور شدند و بعد از چندی امان یافتند، و باین طور همایون سنگر اولین قندهار را شکست. و بزودی شهر قندهار که میرزا عسکری حکمران و مدافع آن بود، از طرف قوای همایون و بداغ خان سرلشکر قوای صفوی در هفتم محرم (۹۵۲ هـ) طرف محاصره قرار گرفت، این محاصره تا

---

[۱۳] اکبرنامه، طبقات اکبری، فرشته، منتخب اللباب.

شش ماه طول کشید و در خلال این احوال همایون، بیرم خان ترکمان را بکابل نزد میرزا کامران ارسال داشت تا از راه مصالحه و پند برادران خود را بقبول اطاعت وادار سازد، ولی کامران پیغام همایون را نپذیرفت، و وقتیکه بیرم از کابل پس بقندهار برگشت هنوز قلعهٔ قندهار محصور بود و قوای اجنبی صفوی در حالت پریشانی بودند، ولی حصاریان از طول مدت محاصرت بجان رسیدند و همراهان عسکری یک یک از درون حصار گریخته نزد همایون امدند، تا که اخیراً عسکری مجبور به تسلیم شده و شهر را روز پنجشنبه (۲۵) جمادی الاخری (۹۵۲) به همایون سپرد و همایون مطابق به قراردادیکه با شاه صفوی نموده بود، آنرا به شهزاده کوچک صفوی و قوای وی سپرد و خود در موضع چهارباغ کنار رود ارغنداب (که از طرف بابر در آنجا باغی ساخته شده بود) توقف نمود[۱۴]. بداغ خان سرلشکر قوای صفوی شهر قندهار را به تصرف آورد، چون همایون عنقریب بصوب کابل می تاخت بنا بران قرارگاهی را در ان حدود ضرورت داشت، چون درین موقع شهزاده مراد کوچک هم در قندهار از دنیا در گذشت، بنا بران همایون خواست قوای صفوی را از قندهار بکشد، همان بود که بیرم خان را بطرف دروازه گندیگان (سمت شمالی شهر) و الغ میرزا و حاجي محمد را به دروازه ماشور (سمت جنوبی شهر) و موید بیگ را بسوی دروازه نو برای یورش بر شهر مقرر کرد، باین صورت قوای همایون بر شهر تصرف نمودند، و بداغ خان و قوای

---

[۱۴] اکبرنامه، طبقات اکبری، فرشته، بادشاه نامه، ج ۱.



(۵)

همایون (۹۳۷ - ۹۶۳ ه)



(٦)

حمیده بانو بیگم مادر

جلال الدین اکبر و ملکۀ همایون



(۷)

بیرم خان حکمران قندهار از رجال

معروف دربار همایون و اکبر

صفوی را مرخص ایران کردند، و همایون به برج آقچه (آخچه) شهر در آمد، و پرچم حکمرانی افراخت و بهر طرف حکام خود را گماشت. الغ میرزا بن محمد سلطان میرزا که از نبائر دختری سلطان حسین میرزا بود وی در مدت محاصره قندهار از نزد کامران حکمران کابل با جمعیتی گریخت و به قندهار امد و هم در آنوقت از طرف همایون به حکمرانی زمین داور گماشته شد، اکنون به حکومت تیری مقرر گردید و حاجی محمد نام به حکومت لهو (؟) و اسماعیل بیگ به زمینداور، و شیر افگن به کلات و حیدر سلطان به شال مربوط قندهار مقرر شدند، و حکمرانی ولایت قندهار به بیرم خان تعلق گرفت[(۱۵)]، و خود همایون باقوای خود به تسخیر کابل روی آورد[۱۶].

فتح کابل :

طوریکه پیشتر دیده شد همایون از نفاق برادران خود ضربت های شدیدی را دید و پسران بابر شاهنشاهی هند را بسبب مخالفت و خانه جنگی از دست دادند. چون همایون بار دوم به امداد قوای صفوی قندهار را بدست آورد و عسکری را مجبور به تسلیم نمود، غزنی و کابل و بدخشان در دست برادر دیگریش کامران بود، این شخص در مقابل همایون بارها قد علم کرد و اکنون هم بر خود اعتماد داشت بنا بران شکستاندن این برادر داعیه طلب و آهنین برای همایون کار آسانی بشمار نمی رفت، و همایون هم نمی توانست که پیش از صاف کردن

---

(۱۵) رجوع شود به منظر نمره ۷.

۱۶ فرشته، طبقات اکبری، اکبرنامه، منتخب اللباب، ج ۱.

صفحات افغانستان بر هند تاخت آورد، بنا بران مدتی در کابل و صفحات شمال افغانستان با برادران خود در زد و خورد ماند، و بعد ازانکه همه آنها را از پای در آورد، موفقانه باز بر هند تاخت و شاهنشاهی مغول در آن سرزمین باز شالوده گذاشت، اینک وقایع مختصر جنگ های همایون در خاک افغانستان پیش از تاخت هند:

چنانچه در بالا گذشت همایون بعد از فتح قندهار عازم تسخیر کابل گردید و درین وقت شهزاده هندال و میرزا یادگار ناصر برادر بابر هم بخدمت همایون رسیدند و جمیل بیگ حاکم غزنی که از طرف کامران در انجا بود با قپلان بیگ یکی از مشاهیر دربار کامران نیز به همایون تسلیم گردیدند.

چون لشکر همایون به ارغندی نزدیک کابل نزول کرد، شهزاده کامران مدافع آن شهر بسبب نفاق امرای دربار متزلزل گردید و به ارگ کابل پناهید و در همان شب از جانب خواجه خضر دیوار قلعه را سوراخ کرده و بسوی غزنین گریخت و شهر کابل در (۱۰ یا ۱۲) رمضان (۹۵۲ یا ۹۵۳ هـ) بتصرف همایون آمد و موفقانه در آن داخل شد[۱۷]. اما کامران که کابل را از دست داده بود اندرخفا به غزنین آمد و چون بگرفتن آنشهر موفق نشد، در بین روزگان و هزاره گذشته خود را به زمینداور رسانید، درینوقت حسام الدین علی ولد میرخلیفه که از طرف همایون در زمینداور بود آنجا را استحکام داده و نگذاشت که کامران بران تصرف جوید، همایون برای نهگداری غزنین شهزاده هندال و برای استحکام زمینداور میرزا الغ بیگ را فرستاد بنا بران

---

[۱۷] فرشته، طبقات اکبری، اکبرنامه، پادشاه نامه، ج ۱.

کامران از قندهار بسوی ولایت سند گریخت و به حکمران آنجا شاه حسن ارغونی پناه برده و منتظر فرصت نشست.

سفر اول صفحات شمالی :

چون کابل بتصرف همایون آمد و کامران در سند متواری گردید، همایون خواست که ولایات شمالی را هم بکشاید، بنا بران میرزا سلیمان ولد جان میرزا حکمران بدخشان پیغام داد که بکابل بیاید ولی سلیمان از آمدن کابل استنکاف کرد و قندوز و دیگر مواقع را هم بتصرف خود کشید، بنا بران همایون در سال (۹۵۳ هـ) محمدعلی طغائی را در کابل گذاشته و خود بسوی بدخشان حرکت کرد، و بعد ازانکه هندوکش را عبور نمود در باغ علی قلی اندرابی در اندراب رحل اقامت افگند، رقیب همایون سلیمان میرزا هم با لشکری آراسته به شترگران یا تیرگران رسید و در آنجا با همایون مصاف داد و در حملهٔ اول از مقدمة الجیش همایون که تحت قیادت هندال و قراچه خان و حاجي محمد خان آمده بودند شکست فاحشی دید و بسوی کولاب فرار کرد، و اعیان لشکر سلیمان به همایون تسلیم شدند.

همایون بعد از این فیروزی تالقان و کشم را نیز کشود و قندوز را بمیرزا هندال داد، منعم خان را به حکمرانی خوست و بابوس خان را بحکومت تالقان گماشت، همدرین سفر همایون به مرض صعبی گرفتار آمد و فوری در لشکر و اطراف ظاهر گشت، ولی بعد از افاقهٔ مرض همایون توانست فتنه ها را فرو نشاند، و ولایت بدخشان را در تصرف خود نگهدارد، همایون حکام و مامورین سمت بدخشان را تعیین نموده

و شیرافگن ولد قوچ بیگ را به کهمرد و ضحاک و بامیان گماشت، تا که خبر فتنهٔ شهزاده کامران در کابل بگوش وی رسید.

کیفیت این سانحه جدید چنین بود، چون خبر رفتن همایون ببدخشان و خبر شدت مرضش در سند به شهزاده کامران که منتظر فرست نشته بود رسید وی با سرعت زیاد به کمک حکمران سند خود را بقندهار رسانید، چون در قندهار شخص نیرومندی مانند بیرام خان موجود بود نتوانست آن شهر را بتصرف آورد، بنا بران رو بسوی غزنی نهاد و از راه کلات به غزنی شتافت، و همراهان وی در حالیکه کسی مطلع نبود از طرف شب بکمک عبدالرحمن قصاب بر حصار غزنین بالا رفتند و غزنین را بتصرف آوردند، چون کامران باین صورت بر غزنی تصرف جست، زاهد بیگ که از جانب کامران آنشهر را حکمرانی میکرد گرفتار و روانهٔ دیار عدم گردید.

کامران بعد از فتح غزنین دولت سلطان داماد خود را بحکومت غزنین گماشت و ملک محمد یکی او اعیان حکمران سند که بکمک وی آمده بود نیز به نگهداری غزنین مامور شد، و خود کامران با قوای خود فرصت را از دست نداد و بدون توقف با سرعت تمامتر بر کابل هجوم برد، و بدون اینکه محافظین شهر و حصار کابل آگاه شوند سحرگاهی بدروازهٔ طاقیه دوزان حصار کابل رسید و قوایش بدون مزاحم داخل گردیدند، و باینصورت کامران باز از در کامرانی درآمد و بر غزنی و کابل تصرف جست.

در خلال این اوقات همایون در صفحات شمال مملکت و بدخشان مشغول بود و چون خبر تصرف کامران را بر کابل شنید، بعجلت زیاد

باوجود شدت سرما و برف عازم کابل گردید، و میرزا سلمان را که در آن صفحات رقیب وی بود، بحکومت همان جائی گماشت که بابر به پدر سلیمان بخشیده بود، علاوه بر ان قندوز و اندراب و خوست و کهمرد غوری را به میرزا هندال سپرده و بعد از چند روز سفر صعب زمستانی به تالقان رسید، و از انجا بقندوز آمده و در باغ علی خسرو شاه اقامت نمود، بعد از چندی از کوتل شبرتو (شاید شیبر کنونی) به خواجه سیاران آمد، و از انجا به چاریکار رسید، و در راه غوربند با شیر علی نامی که باقوهٔ مختصر از طرف کامران به مدافعه گماشته شده بود جنگ مختصری نموده و او را مغلوب نمود.

ازین طرف کامران حصار کابل را محکم ساخت و دران متحصن نشست، و قوای همایون به قیادت هندال بحدود ده افغانان رسیده و نزدیک روضهٔ بابا ششپر (؟)[۱۸] با لشکر کامران مصاف دادند و شیرافگن را که قائد عسکر کامران بود دستگیر کرده بسیاست رسانیدند، و همایون از راه خیابان بر ارگ کابل هجوم برد و باغ دیوان خانه و اورته باغ کابل را گرفت، و بر کوه عقابین (که مشرف بر کابل است) توپها نصب نمود، درین وقت قوای همایون که بسرکردگی میرزا الغ بیگ از زمینداور و بقیادت قاسم حسین خان شیبانی از کلات و با شاه قلی از قندهار و همچنان از بدخشان امده بودند بسر وقت رسیده، و در امور حصار داری کمک کردند و بر جانب دروازهٔ یارک اخذ موقع نمودند. کامران چون نتوانست در مقابل برادرش قد علم کند

---

[۱۸] در یک نسخهٔ دیگر خود اکبرنامه بابا شمشیر آمده، و شاید شاه دو شمشیره موجود باشد.

بنا برآن شب پنجشنبه (۷) ربیع الاول (۹۵۴ هـ) از دروازهٔ دهلی بر آمد[19] و بسوی بدخشان فرار نمود و شهر کابل باز بتصرف همایون آمد و بساط کامرانی کامران برچیده شد.

کامران باحالت پریشان نزد شیرعلی حاکم خود که در ضحاک و بامیان بود رفت و از انجا بمدد (۱۵۰) سوار متوجه غوری گردید و با حاکم آنجا میرزا بیگ برلاس جنگ کرد و او را عقب نشاند و از آنجا بسوی بلخ شتافت، و بمدد حاکم آنجا پیرمحمد غوری و بغلان و تالقان و برخی از ولایت بدخشان بدست کامران آمد، و در آن حدود استقلالی بهم رسانید.

سفر دوم بدخشان:

همایون به کامران فرصت قوت گرفتن نه داد، و علی الفور بسوی بدخشان حرکت کرد، اردوی وی همایون از خواجه ریواج (خواجه رواش) حرکت و مخالفین را تعاقب نمود تا به غوربند رسیدند. چون شیرعلی که از طرف کامران می جنگید دستگیر شد همایون او را ببخشید و حکومت غوری را بوی سپرد کامران قراچه را که از کابل از حضور همایون گریخته بود با جمعی از قوای خود در کشم گذاشت و خود به تالقان رفت، همایون هندال برادر خود را بمقابله اش گماشت و بر لب آب تالقان عسکر همایون به کمک وی رسید، و کامران را پس به تالقان عقب راند و در آنجا محصورش ساخت، کامران بعد از چندی

[19] این قول ابوالفضل است در اکبرنامه، ولی هروی در طبقات اکبری گوید که کامران از طرف خواجه خضر دیوار قلعهٔ را شگافته و گریخت. دروازهٔ یارک و دروازهٔ دهلی از دربهای قدیم کابل بودند.

تسلیم و از طرف همایون بخشیده شد و ولایت کولاب را بوی داد، میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم را بحکومت کشم گماشت و خود همایون در اوایل زمستان باقوای خود بکابل مراجعت نمود (اواخر ۹۵۴ هـ)[۲۰].

سفر سوم صفحات شمالی :

بعد ازانکه همایون از سفر دوم بدخشان بکابل آمد، از شهزاده کامران در ولایت بدخشان حرکات ناجائزی سر زرد، خواست که به کمک پیرمحمد خان حکمران بلخ بدخشان را بتصرف آورد، پیرمحمد خان هم شخصاً به امدادش شتافت و اکثر بدخشان بتصرف کامران در آمد، همایون چون حرکت برادرش را از دور میدید بعد از گذشتن زمستان در دوشنبه (۵) جمادی الاولی (۹۵۵ هـ) بصوب بدخشان باقوای کابل حرکت کرد، و محمد قاسم خان موجی را به داروغگی شهر کابل گماشت، موکب همایون از قراباغ گذشته و بعد از عبور هندوکش در اندراب جمعیت مخالفین را عقب نشاند.

کامران در قلعهٔ ظفر بود و هندال به اندراب از قندوز بخدمت همایون رسید و بحکومت غوری تقرر یافت، در اواسط جمادی الاخری (۹۵۵ هـ) همایون در النگ قاضیان (اندراب) فرود آمد و از انجا به تالقان روی آورد، در تالقان میرزا عبدالله و جمعی او همراهان کامران حصاری شدند، و کامران هم از قلعهٔ ظفر و کشم خود را بکمک شان رسانید و در موضع خلسان (چلسپان، چلپان؟) باقوای همایون مصاف

---

[۲۰] اکبرنامه، طبقات اکبری، فرشته.

داد و در نتیجه شکست خورده به تالقان گریخت، و در انجا باهمراهان خود متحصن گردید، درینوقت چاکرخان ولدقبچاق با مردم کولاب بخدمت همایون رسید و محاصره تالقان یکماه دوام کرد و روز جمعه ۱۲ رجب (۹۵۵ هـ) بتصرف همایون در آمد، و ۱۷ رجب کامران بحضور همایون واصل و بخشیده شد. چهار روز بعد قوای همایون به سرچشمه بندگشا (اشکمش) و از انجا به ناری آمده، و ختلان (کولاب) سرحد موک و قراتگین را به میرزا کامران بخشید و چاکر خان را بصد ارتش گماشت، و عسکری را بحکمرانی قراتگین مقرر و قلعهٔ ظفر وتالقان هم به میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم داده شد، به قندوز و غوری و بغلان و اشکمش و ناری هم میرزا هندال منصوب آمد، و خود همایون از راه خوست و پریان (شاید خوست و فرنگ کنونی) بسوی کابل روان و در راه قلعهٔ پروان را هم تعمیر نمود، و در اوایل زمستان بکابل آمد و کان ذلک فی ۲ رمضان، جمعه ۹۵۵ هـ[۲۱].

سفر چهارم به بلخ :

بعد از گذشتن زمستان همایون خواست بر کشمیر تاخت آورد ولی چون از طرف برادران خود در صفحات شمال مطمئن نبوده آنرا بوقت دیگری موکول کرد، در بهار (۹۵٦هـ) باز به صفحات شمال ماورای هندوکش متوجه گردید و از استالف به پنجشیر، و از انجا به

---

[۲۱] شرح این سفر را تنها ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد، ولی هروی در طبقات این سفر را مختصر می آورد، که در نتیجه مقابله باقوای اوزبک بلخ، همایون شکست میخورد و ناکام بکابل می آید، فرشته شرح این سفربری را نیاورده، و به تفصیل سفر (۹۵٦ هـ) می پردازد.

اندراب رسید بعد ازانکه از کوتل ناری گذشت میرزا هندال و میرزا سلیمان بخدمت آمدند، و میرزا ابراهیم به نگهداری بدخشان گماشته شد.

چون به فتح ایبک از همه اول ضرورت افتاد، بنا بران از طرف همایون میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي محمدخان، با جمعی از قواء گماشته شدند که انرا بدست آرند ولی پیرمحمد خان حکمران بلخ، خواجه ماق رابا، ایل میرزا و حسن سعید و محمدقلی میرزا و جوجک میرزا، به نگهداری ایبک گماشته بود، که بعد از سه روز محاصره تاب مقاومت نیاوردند، و ایبک را بقوای همایون سپردند، همایون از راه خلم متوجه بلخ گردید، و در منزل باباشاهو نزول کرد و معسکر خود را در آستانه آراست.

پیرمحمد حکمران بلخ با همایون تا نیم روز جنگ عظیمی کرد و قوای همایون بطرف درهٔ گز عقب نشستند، بنا بران همایون هم بلخ به حال خود مانده و بعد از سه روز بر سریخ چهار چشمه نزول کرد و از انجا به غوربند و خواجه سیاران و قراباغ گذشته و میرزا هندال به قندوز و میرزا سلیمان به بدخشان شتافتند و خود همایون ناکام بکابل آمد.

اما کامران که در کولاب میزیست بعد از آمدن همایون بکابل در قندوز و تالقان با میرزا هندال و میرزا سلیمان جنگیده و اخیراً ناکام از راه ضحاک و بامیان خود را در میان هزاره کشید و در آنجا منتظر نشست، و عفوه جرایم خود را از همایون خواست، که بکابل اید[۲۲].

---

[۲۲] اکبرنامه، طبقات اکبری، فرشته.

سفر پنجم :

همایون حریف خود را در بامیان میدید، و بارها خواست باوی مفاهمه کند ولی مؤفق نشد ازینطرف برخی از رجال دربار همایون هم به کامران پیغامها میدادند که بر کابل حمله نماید.

همان بود که کامران بدعوت رجال کابل بعزم تاخت و تاز حرکت نمود و همایون هم در اواسط (۹۵۷ هـ) کابل را به محمد قاسم برلاس مفوض کرد و خود به صفحات شمال حرکت نمود، بعد ازانکه از قراباغ و چاریکار گذشت، حاجي محمد خان را با جمعی از امرای لشکر به ضحاک و بامیان معین کرد و منعم خان را براه سالنگ فرستاد، از آنطرف میرزا کامران هم از راه ضحاک و بامیان بجانب درهٔ قبچاق (غوربند) گذشت و جنگ سختی در پیوست، که در نتیجه همایون شکست خورد و از راه یکه اولنگ به بدخشان رفت و با میرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که ممد همایون بشمار میرفتند به تدارک لشکر پرداخت.

تصرف کامران بر کابل :

چون همایون منهزماً به بدخشان عقب نشست، کامران روی بکابل آورد و از چاریکار گذشته کابل را محاصره کرد، قاسم برلاس مدافع آنشهر بعد از چند روز تسلیم شد و کابل را به کامران سپرد، کامران جوی شاهی را که (بعدها از طرف منعم خان در عصر جلال الدین محمد اکبر آباد نامیده شده) به شهزاده عسکری بخشید و غزنین را به قراچه خان سپرد و غوربند را به یاسین دولت داد، و تا سه ماه در

کابل کامرانی نمود[۲۳].

تصرف همایون بر کابل :

همایون در بدخشان توقف را روا ندید، و بعد ازانکه میرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم قوای خود را که در بدخشان داشتند فراهم آوردند، علی الفور بمراقبت آنها بکابل حرکت کرد ازینطرف میرزا کامران، بابا جوجک و ملا شفائی را در کابل گذاشته و باقوای خود بدفع همایون برامد، قوای طرفین در اشترگرام باهم جنگ کردند، در نتیجه کامران شکست خورد و از راه کوتل باد نج بسوی لغمان گریخت و میرزا عسکری در جنگ اسیر و قراچه قائد نظامی کامران کشته گردید، با اینصورت همایون مؤفقانه از راه چاریکار بکابل آمد، و میرزا سلیمان را پس به بدخشان فرستاد، و موضع چرخ (لوگر) را به شهزاده جلال الدین اکبر پسر خود جاگیر مقرر نمود، اما کامران که به لمغانات رفته و در انجا از ملک محمد مندراوی[۲۴] استمداد کرده بود.

جمعیتی را بهم رسانید ولی همایون قوائی را بدفع وی گماشت و کامران را به کوه های علیکار (الینگار) و علی شنگ دوانید و از آنجا هم به قبایل مهمند و خلیل پشاور گریخت و مدتی همایون در کابل

---

[۲۳] این موعد را ابوالفضل سه ماه و هروی در طبقات چهل روز و فرشته چهار روز می نویسد.

[۲۴] شاید صحیح آن مندراوری باشد که تاکنون مندراو در لغمان واقع است.

روی آرامی را دید[۲۵].

جنگهای با کامران :

بعد از چندی میرزا کامران بهمدستی قبایل مهمند و خلیل آمده، قلعهٔ چهارباغ (جلال آباد) را محاصره کرد، همایون کابل را به خواجه جلال الدین محمود سپرد، و بدفع کامران همت گماشت کامران بدعوت حاجي محمد نامی که از دربار همایون گریخته و در غزنین بود روی به این شهر آورد، ولی قبل از رسیدن کامران بیرم خان حکمران قندهار به آنجا رسید و معامله را صاف کرده بود، بنا بران کامران کابل را خالی دید و عازم آنسو گردید، همایون چون در صفحات شرقی ازین قضیه آگهی یافت بدفع کامران پس بکابل آمد، و کامران را به لغمان عقب راند، درین بار همایون توقف را در کابل صلاح ندید و به تعقیب کامران باز بصفحات شرقی عسکر کشید، و به جلال آباد آمد، کامران هم از خیبر به آنسو گذشت، همایون زمستان را در جلال آباد گذرانید و در موسم بهار بکابل آمد، و بهادر خان را به حکومت غزنی فرستاد، بیرم خان پس بقندهار رفت، گردیز و لوگر به هندال داده شد، میربرکه و

---

[۲۵] اکبرنامه، طبقات، فرشته. اما میرزا عسکری که درین جنگ دستگیر شده بود، بدرخواست خودش به بدخشان و بلخ فرستاده شد، و از آنجا عزم اقامت حرمین نمود که بقول ابوالفضل در سال (۹۶۵ هـ) و بقول فرشته در (۹۶۱ هـ) در وادی بین شام و مکه پدرود زندگانی گفت، میرزا عسکری بقول مذکر احباب (ص ۸۵ نسخه خطی) شهزادهٔ فاضل و ادیب و شاعر بود و در مکه پهلوی کامران برادر خود مدفون است، ازوست :

گفتی برخش ماه تمام است برابر
در حضرت او عرض مکن دعوی کم را

میرزا حسن به قندوز گماشته شدند، جوی شاهی (جلال آباد) بر خضر خواجه خان قرار یافت.

فتنهٔ کامران باینطور فرو ننشست، بعد از رسیدن همایون بکابل باز از سواحل اتک به جوی شاهی (جلال آباد) خود را رسانید، همایون هم باتفاق میرزا هندال به صفحات شرقی حرکت کرد و به سرخاب و چپرهار رسیده، اخذ موقع نمود از ان طرف در شب یکشنبه (۲۱) ذیقعده (۹۵۸ هـ) پاسی از شب گذشته بود که کامران باگروه قبایل افغانی بر لشکر همایون تاخت، جنگ سختی واقع شد، هر چند کامران در شبخون خود به دستگیری همایون مؤفق نیامد، ولی درین گیرودار سرلشکر قوای همایون شهزاده هندال کشته گردید، و از جملهٔ شهزادگان بابری (هندال و عسکری) از بین رفتند، و کامران و همایون در مقابل هم ماندند، و هندال درین شبخون افغانان بدست جرنده نام مهمند از دنیا رفت[۲۶].

---

[۲۶] شهزاده هندال شخص دلاور و عالم و شاعر بود، بقول مذکر احباب (ص ۸٦ نسخه خطی) همواره علماء و شعراء را تربیت نمود، و بخط خوب میل داشت و در جمع کردن کتب سعی بلیغ می فرمود، این رباعی از اشعار اوست:

زان قطرهٔ شبنم که نسیم سحری
از ابر جدا کند بصد حیله گری
تا بر رخ گل چکاند ای رشک پری
حقا که هزار بار پاکیزه تری!

(مذکر احباب نسخهٔ خطی)

هندال به جنب مرقد پدرش در کابل مدفون و مزارش کتیبهٔ ذیل را داراست:
"از فیض عنایت الهی وقتیکه بزیارت روضهٔ حضرت ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی کامجو گردیدند، لوح مرقد

همایون که درین میدان یک برادر خود را عقب رانده، و دیگری را از دست داده بود به بهسود امد و اقطار هندال را به فرزند خود شهزاده جلال الدین محمد اکبر بخشید، ووی را به حفاظت کابل و غزنین فرستاد، و خود همایون تا (۵ – ٦) ماه در صفحات شرقی منتظر نشست تا کامران باز نگردد، و فتنهٔ نوی بپا نسازد.

زمستان در بهسود به آخر رسید، و همایون بر قبائلیکه کامران دران متواری بود حمله برد، ولی کامران ازین دام بلا بیرون جست، و بهندوستان گریخت، همایون پس به بهسود و باغ صفا آمد و بعد از چندی بکابل رسید، و در اوایل سال (۹۵۹ هـ) شهزاده جلال الدین محمد اکبر را بحکومت غزنین فرستاد[۲۷].

استیصال شهزاده کامران و سفر قندهار :

شهزاده کامران بعد ازانکه از دست همایون هزیمت دید، در هند به سلیم شاه افغان سوری پناه برد، و از انجا هم پیش سلطان آدهم کهکر رفت، ولی چون همایون در سال (۹٦۰ هـ) از دریای اتک گذشت، سلطان آدم ترسیده و کامران را به همایون تسلیم کرد، و همایون وی را بیرحمانه از حلیهٔ بصر عاری گرداینده[۲۸].

مزار هندال میرزا ابن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی را بناً فرمودند سنه ۲ جلوس مطابق ۱۰۱٦ هـ".

[۲۷] اکبرنامه، طبقات، فرشته.

[۲۸] شهزاده کامران بعد از کور شدن از راه سند به اراضی مقدسهٔ حرمین رفت و در ۱۱ ذیحجه سال (۹٦۴ هـ) در انجا وفات یافت و در گورستان معلی نزدیک مرقد حضرت خدیجهٔ کبری مدفون شد، کامران شخص فاضل و شاعر تورکی و پارسی بود و اشعار خوب از وی بیادگار مانده، مثلاً بر مزار جامی نوشته بود :

و باین طور تمام برادران خود را از بین برداشته و بلا منازع داوطلب سریر شاهنشاهی گردید.

بعد ازانکه همایون از طرف کامران مطمئن شد، پس بکابل امد چون نسبت به بیرم خان حکمران قندهار نیز اطمینان نداشت، بنا بران حکومت کابل را به علی قلی خان اندرابی گذاشته، در سال (۹۶۱ هـ) از راه غزنین بقندهار رفت، و تا دو ماه در انجا توقف نمود و بهادر خان سیستانی را اقطاع زمین داور بخشیده، به همراهی و امداد شاه محمد کلاتی قندهاری که از سرداران بومی آنجا بود، به حکمرانی قندهار گماشت، و خود با بیرم خان در اواخر سال (۹۶۱ هـ) بکابل مراجعت کرد[۲۸]، و حکومت بدخشان را به میرزا سلیمان گورگانی سپرد[۲۹].

سفر هند و فتح دهلی:

بعد ازانکه همایون از صفحات افغانستان مطمئن گردید، شهزاده محمد حکیم پسر خود را با منعم خان در کابل گذاشته، و در ماه صفر (۹۶۲ هـ) از راه پشاور عازم تسخیر هند گردید، هر چند قوای همایون در بدو حرکت بیش از (۱۵) هزار سوار نبودند ولی به سبب اختلاف امرای افغان در هند در مدت کمی بعد از جنگهای مختصر

این زمینی است که سر منزل جانان بوده
... نور رخ آن مهٔ تابان بوده
جان جامی به حقیقت زهمین آب و هواست
گر بصورت گلشن از خاک خراسان بوده
(مذکر احباب، نسخهٔ خطی)

[۲۸] فرشته، اکبرنامه، ج ۲.
[۲۹] طبقات اکبری، ج ۲.

لاهور را فتح کرده و متعاقب آن در غرۀ رمضان (۹٦۲ هـ) دهلی را نیز کشوده و باز بر تخت شاهنشاهی هند نشست[۳۰].

وفات همایون و خصال وی :

همایون بعد از فتح دهلی دیر نزیست، و هفت ماه پس تاریخ (۵) ربیع الاول (۹٦۳ هـ) از بام کتب خانه افتاده و در (۱۱) ماه مذکور به عمر (۴۹) سالگی از دنیا گذشت، مدت شاهی وی (۲۵) سال بود که از انجمله (۱۵) سال در صفحات افغانستان بر کابل و قندهار و ولایات شمالی حکمرانی کرد[۳۱]، (رجوع به منظر نمره ۵).

همایون مانند پدر شخص زحمت کش و فعالی بود، در مدت حیات خود زحمات زیادی دید، ولی مأیوس نشد، تا عاقبت بعد از جدو جهد فراوان پس امپراطوری هند را بدست آورد ولی همایون بر برادران خود بیرحم بوده، و همه را فدای شاهی خود ساخت، وی از علم و ادب بهره ئی داشت و دیوان اشعارش نیز موجود است، به پارسی و تورکی شعر میگفت[۳۲]، ازوست :

اگر به پرسش عشاق می نهد قدمی
هزار جان گرامی فـدای هر قـدمش

هـرگز نکـنم یاد تو تا زار نگریم
کم یاد کنم از تو که بسیار نگریم

---

[۳۰] فرشته، تاریخ هند، پادشاه نامه ج ۱.
[۳۱] فرشته، پادشاه نامه، ج ۱. دول اسلامیه ص ۴۹۸.
[۳۲] مذکر احباب، ص ۷۴، نسخۀ خطی.

در عصر همایون افغانستان سالهای دراز صحنۀ تاخت و تاز شهزادگان جاه طلب بابری گردید، و جنگهای مدهش درین سرزمین بین آنها در گرفت، و درین گیرودار جز کشت و خون، روی عمران و ترقی را ندید، هر چند شخص همایون و برادرانش مثل بابر ارادتاً و مستقیماً بتاخت و تاراج ملت پښتون نپرداختند زیرا بانها احتیاج مبرمی را داشتند ولی اعمال مخالفانه شان در مقابل یکدیگر سرزمین وطن ما را بخون گلگون کرد، بنابران دورۀ پادشاهی همایون و برادرانش نیز برای ملت پښتون و وطن ما چندان همایون نبود، و میمون نیفتاد.

فصل سوم

جلال الدین محمداکبر

جلال الدین محمد اکبر فرزند همایون شب یکشنبه پنجم رجب (۹۴۹ هـ) هنگامیکه پدرش همایون از دست شیرشاه سوری به صفحات سند گریخته بود، در امرکوت سند از بطن حمیده بانو بیگم[۱] تولد گردیده و روز جمعه دوم ربیع الثانی سال (۹۶۳ هـ) بسن سیزده سالگی در کلانور لاهور بعد از فوت پدر بر تخت شاهنشاهی نشست[۲].

این پادشاه کوچک در اوایل تاجگذاری خویش با خصم های قوی چون سکندرشاه لودی و غیره افغانانیکه در هر طرف هند به تجدید عظمت دیرین خود میکوشیدند مصادف آمد، ولی نائب السلطنهٔ چون بیرم خان پیش روی داشت و توانست تمام مشکلات را از پیش بر دارد.

پیکارهای خونینی که اکبر با افغانهای هند نمود شرح آن وظیفهٔ ما درین کتاب نیست، درینجا فقط وقایعی اشارت میرود که در صفحات افغانستان روی داده است.

---

[۱] رجوع شود به منظر نمره ٦.

[۲] اکبر نامه – ج ۲، طبقات اکبری – ج ۲، منتخب اللباب – ج ۲، فرشته

محاصره و وقایع کابل :

وقتیکه همایون از کابل به فتح دوبارهٔ هند حرکت نمود، شهزاده محمدحکیم پسر خود را در کابل به پیشکاری منعم خان گذاشته و میرزا سلیمان گورگانی را در بدخشان حکمرانی داد.

چون میرزا سلیمان از فوت همایون مطلع گردید، در سال اول جلوس اکبر (۹٦۳ هـ) باتفاق میرزا ابراهیم پسرش بقصد فتح کابل شتافت و این شهر را تا ۴ ماه محاصره کرد، اکبرشاه چندین نفر از امرای بزرگ خود چون محمدقلی برلاس، خان اعظم شمس الدین غزنوی و خضرخان هزاره و خواجه جلال الدین محمود را باقوای کافی بطرف کابل به کمک منعم خان که حصاری شده بود سوق داد، چون میرزا سلیمان ازین واقعه مطلع گردید بدون نیل مرام به بدخشان رفت و شهزاده محمد حکیم و امیرالامراء منعم خان در کابل ماندند[۳].

ولی در سال (۹٦۷ هـ) که هرج و مرجی در بین امرای دربار اکبر بوقوع پیوست اکبرشاه منعم خان را از کابل طلبیده و به تصفیه قضایای مشکلهٔ هند گماشت، منعم خان با جمعیت زیادی از بزرگان کابل روز دوشنبه ۱۸ ذیحجه سال (۹٦۷ هـ) در سهرند بحضور شاه رسید و بمنصب وکالت شاه و خطاب خان خانان سربلند شده، وی در غیاب خود حکمرانی کابل را به غنی خان فرزند خویش سپرده و حیدرمحمد آخته بیگی را به یاوری وی گماشت، بعد از یکسال در (۹٦۸ هـ) مخالفتی بین غنی و حیدر ظاهر گردید، بنا بر آن در ربیع

---

[۳] طبقات اکبری – ج ۲، ص ۱۲۸، فرشته، اکبرنامه – ج ۲، منتخب اللباب – ج ۲.

الاول همان سال ابوالفتح برادرزادهٔ منعم خان باشگون پسر قراچه و درویش محمد و محمدحسین و جم غفیری از رجال عسکری به کمک غنی از حضور اکبرشاه بکابل فرستاده شدند، و در آنجا برفع اختلاف پرداختند بعد از چند سال فضیل بیگ برادر منعم خان که در کابل بود با ماه چوچک خانم والدهٔ شهزاده محمدحکیم ساخته، و غنی خان را که مردم از لاابالی گری وی بجان رسیده بودند از شهر بدر کرده و نگذاشتند که بکابل آید، غنی خان هم مجبور گردیده روی بسوی جلال آباد نهاد و درین وقت تولک خان قوچین از امرای معروف همایون که غنی خان وی را آزرده بود از موضع ماما خاتون که تیول وی بود لشکر آراسته و خواست که بر کابل تصرف جوید، تولک خان قوچین باقوای خود به موضع خواجه رواش آمد و فضیل بیگ برادر منعم خان و پسرش ابوالفتح در صدد دفاع برآمدند، در نتیجه طرفین بدینصورت قرار دادند که از حدپای منار تا حد ضحاک و بامیان (خمس کابل) به تولک تعلق داشته باشد.

بعد ازآنکه غنی خان از کابل بجلال آباد و هند رفت، والدهٔ شهزاده محمدحکیم وکالت حکمرانی را به فضیل بیگ داد و فضیل بیگ هم پسر خود ابوالفتح را مدار امور گردانید ولی بعد از کمی مردم شهزاده ابوالفتح را کشتند، و چون پدرش فضیل بیگ بسمت هزاره قصد فرار داشت ملازمان شهزاده وی را نیز به دیار عدم فرستادند، و بدینصورت کابل از دست خویشاوندان منعم خان برآمد و شاه ولی اتکه مهمات کابل را بدست گرفت، چون اطلاع این حوادث بحضور اکبر رسید، باز منعم خان خان خانان را که از حضور اکبرشاه بسبب

برخی از وقایع ناگوار گریخته بود، تسلی داده و بکابل فرستاده و برخی از امراء را نیز بیاوری وی گماشت، والدهٔ محمدحکیم و امرای کابل چون نخواستند منعم خان بر کابل تصرف جسته، در صدد انتقام برادر بر آید، بنا برآن لشکری از کابل بسوی جلال آباد ارسال داشتند، قوای کابل در موضع خواجه رستم نزدیک چهارباغ باقوای منعم خان رو برو شدند و باهم مصاف دادند، در نتیجه منعم خان شکست خورد و بسوی هند گریخت، این وقایع در اواخر سال (۹۷۰ هـ) بوقوع پیوست[۴].

وقایع قندهار و جنگ شاه محمد با بهادر خان سیستانی :

طوریکه گذشت همایون در وقت رفتن خود از قندهار، زمینداور را به بهادرخان سیستانی بخشیده و وی را به کمک شاه محمد کلاتی (حکمران قندهار) گماشته بود، ولی در سال دوم جلوس اکبر (۹۶۴هـ) بهادرخان از زمینداور بر قندهار تاخت آورده و خواست که آنرا بتصرف خود آورد، شاه محمد در امور قلعه داری کوشیده و حریف خود را ناکام ساخت، بهادر از قندهار بزمینداور رفت، و از انجا قوای نو فراهم آورده، و باز بر قندهار تاخت آورد، شاه محمد درین هنگام از حکمران صفوی که در صفحات غربی مملکت بود امداد خواست، و مشار الیه سه هزار نفر را بسرداری علی یاربیگ به قندهار فرستاد، بهادرخان از آمدن این قواء سراسیمه گشته و از قندهار گریخته در هند بحضور اکبر

---

[۴] اکبرنامه–ج ۲، ص ۱۸۸. طبقات اکبری–ج ۲، ص ۱۶۲. منتخب اللباب–ج ۲، ص ۵۷.

رسید و عفو گناهان خود را خواست. اما شاه محمد قندهار را نگهداشته و قوای صفوی را رخصت نمود و بآنها موقع نداد که بر قندهار تصرف جویند، ولی شاه طهماسپ پادشاه صفوی شاه محمد را نیز بحال خود نگذاشت، و همدرین سال لشکری را به قیادت سلطان حسین میرزا بن بهرام بن شاه اسماعیل صفوی که از شاهزادگان صفوی بود بقندهار فرستاد و بعد از مقاومتی که شاه محمد قندهاری در مقابل آنها نمود چون از طرف دیگر کمکی بوی نرسید بنا بر آن شهر قندهار را بقوای صفوی سپرد و به اینطور ولایت قندهار در سال (۹٦۴ هـ) از دست حکام دهلی بر آمده و گماشتگان صفوی بر آن متصرف شدند[۵].

جنگ میرزا سلیمان با میرزا محمد خان :

در سال (۹٦۷ هـ) میرزا سلیمان بن خان میرزا عم زاده بابر حکمران بدخشان با پسرش میرزا ابراهیم به قصد تسخیر بلخ عسکر کشیده و با پیرمحمد خان حکمران اوزبکی آنجا مصاف دادند. پیرمحمد اولاً بدادن خلم و ایبک راضی شد ولی بعد از فراهم آوری لشکر در چشمۀ گازران با قوای سلیمان میرزا مقابل شد. سلیمان میرزا نتوانست پای ثبات افشرد، بنا برآن از میدان گریخته و پسرش میرزا ابراهیم بدست قوای پیرمحمد خان اسیر افتاد و بعد از چندی در همان

---

[۵] اکبرنامه–ج ۲. فرشته.

سال (۹٦۷ هـ) کشته گردید[٦].

جنگ ابوالمعالی با میرزا سلیمان و سلطهٔ سلیمان بر کابل :

شاه ابو المعالی از دودمان سادات ترمذ و مردم شمال افغانستانست که مدتی با همایون و بعد ازو به اکبر قرب داشت، ولی در عصر اکبر چندین بار بر خلاف وی حرکت کرد و اخیراً در هند شکست خورده و در سال نهم دورهٔ اکبری (۹۷۱ هـ) بکابل آمده، در آنوقت شهزاده محمد حکیم برادر کوچک اکبر در کابل حکمران بوده و موافق به هدایت مادرش ماه چوچک خانم اجرای امور می نمود، شاه ابوالمعالی از هند بطرف سند رفت، و از انجا مکتوبی به مادر محمد حکیم نوشت و خواهش آمدن کابل را نمود، بیگم نیز خواهش اورا پذیرفت و بسابقهٔ حیاتی که با همایون گذرانیده بود خواهر

---

[٦] اکبر نامه – ۲، شهزاده ابراهیم میرزا متخلص به وفائی به دأب اجداد خود شخص عالم و ادیب بود و در سخنوری و سخن دانی بی مانند، شعر پارسی و تورکی میگفت، در هنگام قتل این رباع را گفت :

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی
مانندهٔ خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رفتی

این مطلع هم ازوست :

سنبل زلف تو دل را رام نتوانست کرد
شاخ نازک بود و مرغ آرام نتوانست کرد

(مذکر احباب –ص ۸۷)

محمد حکیم فخر نساء بیگم دختر همایون را باوی تزویج کردند، ولی ابوالمعالی بعد از مدتی برخی از امراء را با خود همراه ساخته و خواست افغانستان و کابل را از سلطه مغول برهاند. چون درین مطلب خود بسبب وجود مادر شهزاده که خانم مقتدری بود کامیاب نشد و حیدر قاسم وکیل شهزاده هم مانع آمد، بنا برآن ابوالمعالی در اواسط شعبان (۹۷۱ هـ) مادر شهزاده را بکشت، و بعد ازو دیگر امراء را هم قتل کرد، و بابرخی از امرای کابل مصاف داد و همه را متفرق ساخت و میرزا محمد حکیم را در حمایت خود نگهداشت و علم آزادی افراخت.

حیدر قاسم که از چنگ ابوالمعالی به بدخشان گریخت در انجا حکمران بدخشان میرزا سلیمان را به تسخیر کابل بر انگیخت، و شهزاده محمد حکیم که زیر تسلط ابوالمعالی آمده بود نیز مخفیانه از سلیمان امداد خواست، بنا بران میرزا سلیمان لشکری را فراهم آورده و به قصد تسخیر کابل برآمد، ابو المعالی نیز باقوای کابل پیش رفت و نزدیک پل غوربند با هم مصاف دادند.

درین جنگ قوای کابل شکست خوردند و شهزاده محمد حکیم که ابوالمعالی او را باخود آورده بود نیز بمدد یاران خود از لشکر ابوالمعالی جدا گشته و به سلیمان میرزا پیوست، و ابوالمعالی رو بفرار نهاد، ولی قوای سلیمان او را تعقیب کرده و در حدود چاریکار گرفتار ساختند، و بدینصورت محمد حکیم از چنگ ابوالمعالی نجات یافت و بهمراهی سلیمان میرزا فاتحانه بکابل آمدند و در انجا ابوالمعالی را بجزای عمل رسانیدند، و کان ذلک فی (۱۷) رمضان، (۹۷۱ هـ).

بعد ازین سلیمان میرزا دختر خود را به شهزاده محمدحکیم داد و امیدعلی (یا بقول فرشته میرزا سلطان) را که از اعیان بدخشان بود بوکالت شهزاده در کابل مقرر کرد و همچنان بسی از مامورین خود را درصوبهٔ کابل گماشته و خود به بدخشان رفت(۷).

سلیمان میرزا از مدتها خیال تصرف کابل را داشت، و این موقع را مساعد دید، و دفعهٔ اول عبدالرحمن بیگ و بعد ازو تنگری بردی قوش بیگی را باجماعت زیادی از گماشتگان خود بکابل ارسال داشت، تا زمینه را برای تصرف کابل مهیا سازند، ولی جمعی از بزرگان کابل چون خواجه حسن و باقی قاقشال و سیوندک و علی محمد اسپ و بنده علی میدانی، و خواجه خضر هزاره و یارمحمد اخوند و فیروز و خلیفه عبدالله با همراهان شهزاده محمدحکیم را از آمال سلیمان اگاه ساختند و به اخراج مامورین سلیمان از کابل کوشیدند، چنانچه قرایتیم و ابن حسن کابلی که از طرف سلیمان بحکومت غزنی گماشته بودند موقوف گردید و عوض آنها قاسم بیگ پروانچی را مقرر کردند و قاضی خان و سعید خان و مبارزخان و بهاء الدین حکمرانان جلال آباد و مرادخواجه حکمران بنگبش(۸) را نیز بر طرف ساختند.

سلیمان چون از ماجرا واقف گردید به سرعت زیاد بکابل امد و شهزاده محمد حکیم آن شهر را به باقی قاقشال سپرده و خود به جلال

---

(۷) اکبرنامه – ج ۲، ص ۲۰۴ – ۲۰۸. فرشته ص ۲۵۳. طبقات اکبری – ج ۲، ص ۱۶۹. منتخب التواریخ – ج ۳، ص ٦۳.

(۸) این ولایت در تشکیلات تیموریان هند از دامنه های سپین غر تا بنون بانضمام کرم تا گومل طول داشت.

آباد و پشاور رفت و کیفیت را بحضور جلال الدین اکبر معروض داشت، هر چند سلیمان تعاقب شهزاده را تا پشاور نمود ولی بدستگیر کردن وی موفق نشد و در جلال آباد قنبر نام را گذاشته و خود شهر کابل را محاصره کرد. ولی باقی قاقشال شهر را نگذاشت که بدست سلیمان افتد، از آنطرف چون اکبر از ماجرای کابل واقف شد میر محمد خان و قطب خان غزنوی و جمعی از امراء را باقوای زیات به امداد محمد حکیم به پشاور فرستاد، قوای محمد حکیم آمده و جلال آباد را بعد از محاصره کمی از دست قنبر بر آوردند و از انجا روی بکابل نهادند.

سلیمان چون از ورود قوای محمد حکیم اطلاع یافت بدون نیل مرام به بدخشان رفت و محمدحکیم با همراهان خود بکابل امد و محاصرین را از محاصره رهانید، بعد از چندی امرای هند بدربار اکبر شتافتند و میرمحمد خان که بوکالت شهزاده گماشته شده بود هم بعد از چندی بسبب عدم موافقت شهزاده گان را گذاشته و بهند رفت و حکمرانی کابل مستقلاً به محمد حکیم ماند، این حوادث در سال (۹۷۲ هـ) بوقوع پیوست[۹].

حملهٔ دیگر سلیمان بر کابل و تاخت محمدحکیم بر لاهور :

سلیمان میرزا حکمران بدخشان چندین بار بر کابل تاخت و در هر بار ناکام بر گشت، حالاً چون محمدحکیم را در کابل تنها دید باقوای خود بار چهارم بر کابل تاخت آورد، محمدحکیم چون ازین مقصد سلیمان آگهی یافت شهر کابل را به معصوم یکی از معتمدین خود

---

[۹] اکبرنامه-ج ۲، ص ۲۳۷ – ۲۴۲. طبقات اکبری، ج ۲، ص ۱۷۷.

سپرده و خود به شکردره رفت، میرزا سلیمان بکابل آمده و این شهر را به محاصره انداخت، چون از تسخیر قلعه مایوس گردید خواست با محمدحکیم از در حیله در آمد و وی را گرفتار کند، ولی محمدحکیم ازین حیله واقف شد و بجلال آباد گریخت و از انجا به پشاور رفته و بحضور برادر خود شهنشاه اکبر کیفیت را عرض داشت، اکبر قوای پنجاب را بکمک محمدحکیم گماشت و فریدون مامای وی را هم برای امدادش فرستاد، ولی فریدون شهزاده را فریفتانده به تسخیر لاهور ش تشویق کرد، بنا بران محمدحکیم و فریدون عوض کابل بسوی لاهور هجوم بردند، و آنشهر را محاصره کردند تا که در جمادی الاولی (۹۷۴ هـ) خود اکبر بدفع برادر از اگره بر آمد، ولی محمدحکیم تاب مقاومت قوای برادر را نیاورد و محاصرۀ لاهور را گذاشته به پشاور آمد.

اما سلیمان چون خواست که محمدحکیم را تعقیب کند محمدقلی شغالی را به محاصرۀ قلعۀ کابل گماشت، چون از تعقیب وی باز گشت به امور محاصره کوشید، ولی معصوم خان گماشتۀ محمدحکیم در کار محاصره مقاومت بخرچ داد و سلیمان نتوانست کابل را مسخر گرداند، بنا برآن بعد از طول زمستان بدون نیل مرام پس به بدخشان رفت و مقارن حرکت وی شهزاده محمدحکیم که از لاهور به پشاور رسیده بود، چون کابل را از وجود اعداء خالی دید بکابل آمد[۱۰].

تسلط شاهرخ بر بدخشان و رفتن سلیمان بهند :

میرزا سلیمان حکمران بدخشان شخص ضعیف النفس و خوش

---

[۱۰] اکبرنامه – ج ۲، ص ۲۷۳. فرشته، ص ۲۵٦. طبقات – ج ۲، ص ۱۹۸ – ۲۰٦.

بود که همواره وی را زنان حرم معلبهٔ خود می ساختند و اکثر امور موافق به رأی حرم بیگم دختر سلطان ویس کولابی که در حبالهٔ نکاحش بود سرانجام میگردید، علاوه بران یکزن دانشمند دیگریکه محترمه خانم نام داشت و دختر شاه محمد سلطان کاشغری و اولاد رعقد میرزا کامران بود، و بعد ازو وفات وی در بدخشان نکاح میرزا ابراهیم پسر سلیمان میرزا در امد نیز در اجرای امور حکمرانی دستی داشت، این زن بنام میرزا شاهرخ از میرزا ابراهیم فرزند کوچکی داشت که نواسهٔ میرزا سلیمان بود.

وقتیکه در دفعه چهارم میرزا سلیمان بدون نیل مرام از کابل برگشت، محمدقلی شغالی و دیگر امرای خود را مقید ساخت و عوض محمدقلی قندوز را به حاجی تمن بیگ داد، بنا بران امرای دیگر از سلیمان گریخته و نزد حاجی تمن بیگ رفتند، و میرزا شاهرخ هفت ساله را باتفاق مادرش بر گرفته و عصیان ورزیدند، سلیمان بدفع شان برآمد و تا چهل روز قندوز را محاصره کرد و در نتیجه شاهرخ کوچک بجد خود پیوست و محمدقلی پس به حکمرانی قندوز بر قرار گردید، و شاه طیب وکیل شاهرخ مقرر شد، ولی محمد قلی بعد از کمی باز گرد عصیان انگیخت و خواست باز شاهرخ کوچک را آلهٔ پیشبرد مقاصد خود سازد، مگر سلیمان عجلت نموده و به قندوز رفت و محمدقلی را عقب راند، شاهرخ با مادرش بحوالی هندوکش آمدند، و اندراب را گرفتند، سلیمان تعاقب شاهرخ را نموده و قوای وی را تاراج کرد، شاهرخ در عین گریز خود را به قلعهٔ قندوز رسانید، و آنجا را از غفلت محافظین بدون دیدن مقاومت بدست آورد، و بدینصورت تمام اموال

میرزاسلیمان بتصرف شاهرخ آمد و میرزا سلیمان مجبور گردید که نقاط حکمرانی پدر را بشاهرخ بدهد ولی شاهرخ بعد از چندی به تالقان روی آورد، چون سلیمان را مدافعت وی مقدور نبود بنا بران با نواسۀ خود ساخته و بنام زیارت اراضی مقدسه از بدخشان بر آمد و آن ولایت را شاهرخ میرزا بتصرف خود آورد.

سلیمان بکابل آمد و میرزا محمد حکیم حکمران کابل وی را به پشاور فرستاد و از انجا بدربار اکبر رفت و بعد از کمی روانۀ حجاز گردید این حوادث در آخر سال (۹۸۳ هـ) بوقوع آمد[۱۱].

مراجعت سلیمان به بدخشان و مصالحه با شاهرخ :

طوریکه گذشت میرزا سلیمان در سال (۹۸۳ هـ) از هند براه بحر به بهانۀ زیارت حرمین بیرون آمده و به ایران شتافت از انجا از شاه طهماسپ صفوی کمک خواسته و بهرات آمد، درین وقت طهماسپ از دنیا رفت و میرزا سلیمان که باستظهار وی عزت تسخیر بدخشان داشت با سراسیمگی بقندهار آمد از آنجا نزد شهزاده محمدحکیم بکابل شتافت و در سال (۹۸۷ هـ) به همراهی محمدحکیم بر بدخشان تاخت و با شاهرخ میرزا نواسۀ خود در تالقان جنگ کرد، شاهرخ از آنجا پای کشیده بقندوز آمد، و بعد از استحکام آنجا به کولاب رفت، محمد حکیم و سلیمان بعد از بیست روز توقف در تالقان به رستاق تا حدود هندوکش که پیشتر در اقطاع میرزا ابراهیم بود، به سلیمان میرزا واگذار گردید و محمدحکیم بعد از انجام این مصالحه پس بکابل آمد

---

[۱۱] اکبرنامه – ج ۲، ص ۱۴۸ – ۱۵۷.

و این سوانح تا ۹۸۸ هـ خاتمه یافت[۱۲].

تاخت محمدحکیم بر لاهور و پس آمدن بکابل:

در اوایل سال ۹۸۸ هـ شهزاده محمد حکیم لشکری را آراسته و به قصد تسخیر لاهور به سرداری حاجی نورالدین بدانسو فرستاد، میرزا یوسف و سعیدخان در پنجاب با وی مقابله نموده و در نتیجه نورالدین را پس به صفحات پشاور عقب نشانده بعد ازین محمد حکیم شادمان ولد سلیمان بیگ اندجانی را باقوای دیگر بسوی پنجاب ارسال داشت، چون شادمان در محاصرهٔ قلعهٔ نیلاب جان داد محمدحکیم مجبور گردید و خودش روی به پنجاب آورد، و لاهور را به محاصره کشید، سعید خان محافظ قلعهٔ لاهور آنشهر را تا (۲۰) روز نگهداشت، تا که در محرم (۹۸۹ هـ) خود اکبر بدفع برادر بر آمد، محمدحکیم در خود تاب مقاومت را ندید و لاهور را گذاشته پس به کابل آمد و درین بار نیز به تسخیر پنجاب و لاهور موفق نشد[۱۳].

سفر اول اکبر بکابل:

بعد ازانکه محمدحکیم منهزماً به کابل آمد اکبر باقوای شاهنشاهی به تعقیب برادر برآمد و حکومت اطراف پشاور را به قاسم خان داد، ۷ صفر (۹۸۹ هـ) موکب اکبر بکابل رسید و محمدحکیم برادرش سراسیمه شده بعد از مقاومت های کمی که در اطراف کابل

---

[۱۲] اکبرنامه – ج ۲، ص ۲۸۷ – ۲۸۸.

[۱۳] اکبرنامه – ج ۲، ص ۳۳۵ – ۳۴۶. طبقات اکبری – ج ۲، ص ۳۵۸.

نمود متواری گردید، اکبر دیری در کابل نماند، و گناه برادر خود محمدحکیم را بخشود و خطۀ کابل و زابلستان را پس به وی داد، و خود بعد از توقف که تا چند روز طول نکشید به پشاور عزیمت نمود، ۱۴صفر ۹۸۹ هـ[۱۴].

تصرف عبدالله جان فرمانفرمای توران بر بدخشان و وفات سلیمان:

در سال ۹۹۲ هـ بسبب نفاقیکه همواره بین میرزا سلیمان و نواسه اش شاهرخ حکمرانان بدخشان شعله افروز بود عبدالله خان اوزبک که منتظر فرصت بود بر بدخشان تاخت و هر دو را بسوی کابل راند، محمدحکیم از کابل شاهرخ را بدربار اکبر فرستاد و بدین صورت بدخشان از دست شان برآمده، و عبدالله خان حکمران تورانی بران مستولی گردید[۱۵]، اما میرزا سلیمان را از طرف محمدحکیم در لغمان تیول و عقاری داده شد، و در آنجا می بود تا که در سال (۹۹۵ هـ) باز جمعیتی بهم رسانید و بر تالقان تاخت، ولی عبدالمومن خان والی بلخ و محمود سلطان اوزبک وی را پس راند، و سلیمان مجبور گردید بکابل آمده و از انجا بدربار اکبر پناه برد و تا دو سال در هند بحضور اکبر زندگی کرد و بسال(۹۹۷ هـ) بعمر (۷۷) سالگی در لاهور

---

[۱۴]اکبرنامه–ج ۲، ص ۳۵۵ – ۳۶۹. فرشته، ص ۲۶۴. طبقات ج ۲، ص ۲۶۰.

[۱۵]اکبرنامه–ج ۲، ص ۴۳۴ – ۴۳۵.

درگذشت[١٦].

وفات محمدحکیم و تصرف قوای اکبر بر کابل :

در سال (٩٩٣ هـ) بتاریخ جمعه ١٢ شعبان شهزاده محمدحکیم فرزند همایون و برادر کوچک اکبر که از آوان طفلی در کابل بود و از اوایل دورهٔ اکبری تا اواخر حیات در کابل فرمانروایی داشت در گذشت(١٧)، چون خبر انتقال برادر به اکبر رسید، علی الفور قوائی را بقیادت کنورمان سنگهه ارسال داشت(١٨)، و متعاقباً میر صدرالدین مفتی و بنده علی میدانی را هم بکابل فرستاد، تا در آنجا بی نظمی روی ندهد، قوای اکبر بلا منازع بکابل رسیدند و آن ولایت را بتصرف آوردند و میرزا کیقباد پانزده ساله و افراسیاب چهارده سالهٔ فرزندان کوچک محمدحکیم قوای عم را پذیرائی نمودند، کنورمان سرلشکر اکبر جگت سنگهه پسر خود و خواجه شمس الدین را در کابل به اجرای امور گذاشته و در موقعیکه موکب اکبر در راولپندی بود با شهزادگان

---

[١٦] اکبرنامه – ج ٢، ص ٥١٥ – ٥٥١. میرزا سلیمان بشهادت یکی از تذکره نگاران معاصر وی شخص ادیب و شاعر پارسی و تورکی بود، بپارسی اشعار نیز میگفت، و به ذکاء متخلص بود این مطلع ازوست :

دلم بگرفت از کار جهان ساقی بده جامی – که یکساعت بیابد این دل سرگشته آرامی
(مذکر احباب، ص ٨٨، نسخه خطی)

(١٧) میرزا محمدحکیم در کابل در جنب مزار جدش بابر است و کتیبه ذیل را دارد :
"بفرمودهٔ ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی ابن حضرت جلال الدین اکبر پادشاه غازی لوح مرقد میرزا محمدحکیم ابن جنت آشیانی همایون پادشاه غازی صورت اتمام پذیرفت سنه ٢ جلوس مطابق ١٠١٦ هـ".

(١٨) رجوع شود بمنظر نمره ١٦.

کابل و دیگر مشاهیر آنجا بار یافت و بدینصورت محمد حکیم مرزبان کابل که همواره بر خلاف دربار اکبر گرد اختلاف می انگیخت از بین رفت و کابل مسقیماً بدربار اکبر پیوست و کنورمان بحیث سرلشکر، میر شریف بمنصب صدارت و امانت آنجا مقرر شد و این وقایع تا (۹۹۴ هـ) طول کشید[۱۹]. ولی یکسال بعد (۹۹۵ هـ) چون خبر تعدی لشکر کنورمان به اکبر رسید عوض وی زین خان کوکه را در اوایل ربیع الثانی به مرزبانی کابل مقرر کرد و چون همواره راه کابل بسبب مقاومت قبائل آزاد افغانی قابل گشت و گذار نبود بنا بران زین خان حفاظت این راه را موقع بموقع باین کسان سپرد :

سرخ دیوار نزدیک خرد کابل : خود زین خان. باریکاب : حمزۀ عرب. میان دو آب و بادام چشمه : خواجه شمس الدین. جگدلک : حیدر علی عرب. باریکاب : درویش اسلام آبادی. سرخاب : حیدر علی خویش. بساول : کفشی بهادر. سفید سنگ : مظفر کوکه. دکه : تخته بیگ. غریب خانه : بنده علی میدانی. میان بگرام و اتک : شاه بیگ.

بعد از تقرر مامورین فوق اکبر توانست راه کابل را فی الجمله از خطر ازادی خواهان افغان پاک سازد و این ترتیب در سال (۹۹۵ هـ) صورت گرفت[۲۰].

سفر دوم اکبر بکابل :

در سفر اول بسبب وجود محمد حکیم اکبر نتوانست خوبتر کابل

---

[۱۹] اکبرنامه – ج ۲، ص ٤٦٦ – ۴۷۷.

[۲۰] اکبرنامه – ج ۲، ص ۵۱۹. فرشته، ص ٢٦٦، طبقات اکبری، ج ۲.

را ضبط کند، در سال ۹۹۷ هـ موقعیکه مامورین اکبر در صفحات سوات و باجور مشغول عملیات جارحانه با قبائل آزاد افغانی بودند موکب اکبر هم به پشاور رسیده بود، بنا بران عزم سفر کابل را نموده و از خیبر گذشت بعد ازانکه در اواخر سال ۹۹۷ هـ موکب اکبر به کابل فرو آمد، جشنهای بزرگی را در نزهت گاه های کابل چون باغ جهان آرا و باغ خواجه حسن، و سفید سنگ آراست، و در گذرگاه بر مدفن بابر و غیره شهزادگان تیموری باغ بزرگی را امر احداث داد و محمد قاسم خان کابلی را بفرمانفرمائی کابل گماشته بعد از توقف یکماهه بسوی پشاور رفت[۲۱].

فرستادن لشکر به فتح قندهار و تسخیر آنشهر :

طوریکه پیشتر گذشت در سال (۹۹۴ هـ) حسین میرزا صفوی به امر شاه طهماسپ قندهار را از دست مرزبان آنجا شاه محمد کلاتی بر آورد و تا سال (۹۹۹ هـ) همچنان در دست پسرانش مظفر حسین میرزا و رستم حسین میرزای صفوی ماند و این شهزادگان صفوی اخیراً خود را از دربار ایران منفک ساخته و در قندهار علم استقلال افراختند، بنابران در نصف اول سال (۹۹۹ هـ) اکبر خان خانان را باسرداران بسیار از راه بلوچستان بقندهار فرستاد، ولی این لشکر مدتی به گشایش صفحات سند و تصفیهٔ آن حدود مشغول گشت و با شاهان ارغونی سند درآویخت و از آنطرف شهزاده صفوی رستم میرزا از حملات پادشاهان اوزبک که بر هرات و فراه تاخته بودند سراسیمه گشته و بدربار اکبر

---

[۲۱] اکبرنامه - ج ص، ص ۵۶۵ - ۵۶۹.

پناه برد (محرم ۱۰۰۲ هـ) و تنها مظفر حسین در قندهار ماند، بنا برآن اکبر قوای زیادی را با شاه بیگ خان کابلی بقندهار فرستاد و قرابیگ و میرزا بیگ را پیش از رسیدن شاه بیگ مطلب مظفر حسین ارسال داشت، مظفر حسین هم تسلیم گردیده و در سال (۱۰۰۳ هـ) خطبه و سکه بنام اکبر جاری کرد و شاه بیگ بعد از فتح قندهار به تسخیر زمینداور و گرمسیر همت گماشت و این صفحات را نیز ضمیمه متصرفات اکبر ساخت و بعد از یکسال در (۱۰۰۴ هـ) شورش الوس کاکر را بین قندهار و سند فرونشاند.

چون این کاکران ولایت ژوب به اطاعت حکمرانان اجنبی گردن نمی نهاد بنا بران به نیروی نظامی یک حصۀ ایشان منقاد کرده شدند.

شاه بیگ خان کابلی تا اواخر سلطنت اکبر در قندهار ماند و در اواخر سال (۱۰۱۱ هـ) میرزا حسین ولد شاهرخ میرزا را در صفحات شمالی قندهار شکست داد و شرح آن چنین است:

که میرزا حسین ولد شاهرخ بعد ازانکه از صفحات بدخشان به دربار هند پناهنده شده بود، نزد شاه عباس رفت، شاه وی را بحاکم هرات حسین خان ارسال داشت، حسین خان وی را ببدخشان فرستاد چون در آنجا نتوانست کار کند، بنابران در بین هزاره جات در آمد و جمعی از قبایل هزاره را باخود همراه ساخته و در صفحات شمالی قندهار گرد شورش بر انگیخت، ولی بعد از جنگ مختصری که قوای شاه بیگ حکمران قندهار باوی کردند به کوه چخچران غور گریخت و در آنجا پناه جست[۲۲].

---

[۲۲] اکبرنامه–ج ۲، ص ۵۸۵ – ٦٦٨ – ٦٩٧ – ۸۲۲، بداونی، فرشته.

وفات اکبر شاه :

بعد ازین در حیات اکبر وقایعی در صفحات افغانستان روی نداد، و اکبر شب چهارشنبه ۱۳ جمادی الثانی (۱۰۱۴ هـ) بعد از شاهی (۵۲) سال بعمر (٦۴) سالگی در اکبرآباد جهان را پدرود گفت و بعالم مکافات رفت (رجوع به منظر نمره ۸).

اکبر شخص علمت دوست و فیلسوف مزاجی بود[۲۳]. در عصر وی علماء و حکماء معزز بودند، و در آئین جهانداری در هند به مساوات رفتار کردی، و رعایای خود را عموماً چه مسلمان چه هندو به یکنظر دیدی. اکبر مؤسسات مدنی و اصولیکه شیرشاه بزرگ شهنشاه پښتون در هند اساس گذاشته بود تکمیل نمود و تشکیلات مالی و نظامی را بروفق ان جهاندار بزرگ آراست[۲۴]. هر چند شخصاً دارای سواد کاملی نبود ولی مشکلات مسائل را بدستیاری فکر زرین حل کردی، در عصر وی آرای مذهبی تا حدیکه منجر به قیام عسکری نمیشد آزادی بود، اما رویهٔ وی با ملت افغان نسبت به رویهٔ پدر شدید بود و زیاده تر به رویهٔ بابر شباهت داشت، بنا برآن طوریکه دورهٔ وی برای هند عصر خوبی شمرده شده برای افغانستان چندان روشن نبود ! زیرا در عصر وی برادر کوچکش محمد حکیم در کابل بحیث فرمانروای

---

[۲۳] بروایت اغلب مؤرخین : اکبر دارای سواد کاملی نبود، ولی برخی از اشعار به وی منسوب است، مثلاً :

دوشینه بکوی می فروشان – پیمانه می به زر خریدم
اکنون زخمار سرگردانم – زر دادم و درد سر خریدم
(تذکره حسینی)

[۲۴] تاریخ هند، دولافوز، ص ۱۳۹.

اینولا سکونت داشت و محمد حکیم طوریکه دیده شد، اولاً خورد بود و زمام اداره را بدست مادر خود و دیگران گذاشته بود، در صفحات شمال هم میرزا سلیمان و نواسهٔ وی شاهرخ حکمرانی کردند که اوقات آنها به خانه جنگی گذشت، قندهار و صفحات جنوب غرب مملکت هم بین صفویان و گورگانیان مورد اختلاف و تلاقی بوده، دورهٔ اکبر به زد و خورد این دو حکومت دران ولا گذشت.

علاوه بر آن اکبر طوریکه با دیگر فرق دینیه نظر بی طرفی داشت و احیاناً خودش بوجود می آورد، بسبب آزادیخواهی افغانهای روشانی، با آنها عنودانه رفتار نمود و کوهسار پښتونخوا و سواحل اتک را مدتها مورد تاخت و تاز قوای خود قرار داد و این کوهسار را بخون گلگون کرد، که شرح آنرا در بحث حرکات ملی میخوانید. این دوره را نیز عصر مقاومت روح ملی افغان در مقابل قوای اجنبی توان خواند، زیرا مقاومت های عنیف افغان با صفویان و تیموریان از اتک تا قندهار دوام داشت.



(۸)

جلال الدین محمد اکبر
(۹۶۳-۱۰۱۴هـ)



(۹)

ابو الفضل علامی مؤرخ و نویسندهٔ معروف دربار اکبر که مؤلفات وی اکبرنامه و آئین اکبری از مأخذ مهمه این کتابست



(۱۵)

راجا تودرمل از رجال دربار اکبر که بعد از کشته شدن بیربل به صفحات افغانستان گماشته شد ،



(۱٦)

راجا جامان سنگهـ از رجال عسکری دربار اکبر ، که مدتها در صفحات افغانستان جنگید .

فصل چهارم

نورالدین محمد جهانگیر

شهزاده سلیم ولد جلال الدین محمد اکبر در سال (۹۷۷ هـ) بتاریخ چهارشنبه ۱۷ ربیع الاول از بطن جوده بائی دختر راجه اودی سنگهـ در فتح پور سیکری اگره بدنیا آمد، و روز پنجشنبه (۸) جمادی الثانی سال (۱۰۱۴ هـ) بعمر (۳۸) سالگی در اگره بر سریر شاهی جلوس کرد، و بنام نورالدین محمد جهانگیر مشهور گردید، این پادشاه در ایام سلطنت خود بکابل آمد و در عصر وی وقایع مهمی در قندهار بوقوع پیوست، که ذیلاً اختصار میشود:

آمدن لشکر صفوی بقندهار و مقابلۀ شاه بیگ و پس رفتن آنها:

چون خبر فوت جلال الدین اکبر باطراف انتشار یافت، حکمران صفوی هرات حسین خان شاملو به همراهی حاکم سیستان، عسکری را ترتیب داده و بر قندهار تاخت آورد، شاه بیگ خان کابلی حکمران قندهار در امور نگهداری حصار کوشید و مقابلت نمایانی نمود، چون این خبر به جهانگیر رسید در لاهور توقف داشت از انجا در اواخر سال (۱۰۱۴ هـ) قرابیگ ترکمان و پخته بیگ کابلی مخاطب به سردار خان با

فوجی گران بسرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان از شهزادگان ارغونی بقندهار فرستاد، لشکریان صفوی با رسیدن اطلاع حرکت قوای هند حصار قندهار را گذاشته و عقب نشستند و قوای میرزا غازی (۱۲) شوال (۱۰۱۴ هـ) داخل قندهار شده و چون این سرزمین از وجود لشکریان صفویان پاک شد، سردار خان از طرف جهانگیر حکمران قندهار گردید، و بعد از وفات وی قندهار را ضمیمۀ ولایت سند و ملتان نموده و هر سه را بمیرزا غازی مذکور سپرد، این وقایع تا آخر سال اول جلوس جهانگیر (۱۰۱۴ هـ) واقع گردید[۱].

سفر اول جهانگیر بکابل:

در اواخر سال اول جلوس (۷) ذیحجه (۱۰۱۴ هـ) جهانگیر به قصد سیر کابل از لاهور برامد، بعد ازانکه بحدود پشاور رسید احمد بیگ کابلی را از حکمرانی آنجا برطرف و زمام امور را به شیرخان افغان سپرد، در اوایل صفر (۱۰۱۵ هـ) ابوالقاسم را از حکومت جلال آباد موقوف و عوض وی عرب خان را گماشت، یکشنبه (۱۴) صفر بخورد کابل امد، و صدارت و قضای کابل را به عارف پسر ملا صادق حلوایی داد، پنجشنبه (۱۸) صفر سال مذکور در کابل فرود امد، و بسیر بساتین کابل پرداخت، جهانگیر چند ماه را در کابل گذرانید، و به تعمیر باغها و مبانی جدیدی امر داد، و روز جمعه (۷) جمادی الاولی (۱۰۱۵ هـ) از کابل بر امد و تاش بیگ خان را امر نمود که تا رسیدن شاه

---

[۱] تزک جهانگیری، ص ۳۴ – ۴۲ – ۷۳. اقبال نامه، ص ۱۷ – ۱۸. منتخب اللباب، ج ۱، ص ۲۵۵ – ۲۵۶.

بیگ خان که به حکمرانی کابل و ضبط و ربط صفحات افغانستان بخطاب خان دوران مقرر شده بود در کابل باشد[۲].

جنگ کابل و گماشتن قلیچ خان به حکمرانی آنجا:

روز شنبه (۲) صفر (۱۰۲۰ هـ) وقتیکه شاه بیگ خان از کابل به ننگهار و بنگبش رفته بود و معزالملک بخشی در کابل بود، احداد روشانی قاید ملی افغان (که شرح حال این خانواده در مبحث حرکات ملی درین کتاب داده خواهد شد) غفلتاً بر کابل تاخت و معزالملک به مقابله اش کوشید و بمدد نادعلی لوگری از شهر دفاع کرد.

چون جهانگیر بر خان دوران شاه بیگ خان سبب هموطنی با احداد بد گمان شد، بنا بران قلیچ خان حکمران پنجاب را بحکومت کابل گماشت و وی را بمنصب شش هزاری و پنجهزاری سوار سرفرازی داد و بدفع احداد و ادارۀ امور افغانستان نامزد کرد[۳].

تقرر مامورین بافغانستان و تسلط شاه عباس بر قندهار:

چون حرکات زیادی در افغانستان روی داد و مخصوصاً احداد خان افغان باقشون جهانگیر جنگهای مردانه می نمود، و حکمران سابق قندهار ضعیف و پیر بود، بنا بران جهانگیر در سال (۱۰۲٦ هـ) اواخر ربیع الاول مهابت خان را که از اشخاص درست دربار بود، به حکمرانی صوبۀ کابل و بنگبش گماشت، و هم رشیدخان با اعزازات

---

[۲] تزک جهانگیری، ص ۲۴ – ۵۸. اقبالنامه، ص ۲۱ – ۲۷ – ۳۰. منتخب اللباب، ج ۱، ص ۲۵۷.

[۳] اقبالنامه، ص ۵۳. تزک جهانگیری، ص ۹۷.

زیات بکمک وی نامزد گردید، در اواسط (۱۰۲۹ هـ) بهادر خان اوزبک که در قندهار حکومت داشت بسبب درد چشم از انجا بر طرف و عوض وی خواجه عبدالعزیز نقشبندی را به حکمرانی قندهار فرستاده، و بابا خواجه از کومکیان قندهار به ترفیع رتبه نواخته گردید، در ماه جمادی الاولی سال (۱۰۳۱ هـ) شاه عباس صفوی پادشاه ایران عساکر خراسان و هرات را باقوای خود فراهم آورد و بر قندهار تاخت، و خواجه عبدالعزیز حکمران آنجا تاب مقاومت در خود ندیده و شهر را بعد از محاصرهٔ چهار روزه بقوای شاه عباس سپرد[۴] و باینطور باز قندهار از سلطهٔ تیموریان هند برآمد و تا عصر شاه جهان چنانچه نگاشته آید در تصرف حکمرانان صفوی بود.

هر چند جهانگیر بعد از شنیدن وقایع قندهار بر آشفت و شهزاده شهریار را باخان خانان حکمران ملتان و بهادرخان و میرزا رستم و اعتقاد خان را به اجتماع لشکر گماشت، و از هر طرف امرای نامدار خود را برای فتح قندهار خواست، ولی چون درین اوقات شهزاده خرم در هند عصیان ورزید، مهم قندهار به‌تعویق افتاد تا که بعد از جهانگیر شاه جهان آن شهر را پس کشود.

سفر دوم جهانگیر بکابل:

در سال (۱۰۳۳ هـ) نذرمحمد خان والی بلخ در مکتوبی از دست خانزاد خان حکمران گورگانی کابل شکایت کرد و از حضور جهانگیر

---

[۴] تزک جهانگیری، ص ۱۹۸ – ۲۰۰ – ۲۸۹ – ۳۲۸ – ۳۵۰ – ۳۵۴. اقبالنامه، ص ۱۰۵ – ۱۷۷ – ۱۹۲. منتخب اللباب، ج ۱، ص ۳۰۷ – ۳۲۷ – ۳۳۰.

تمنای تبدیل وی را نمود، بنا بران جهانگیر مدارالمهام خواجه ابوالحسن را به حکمرانی کابل و پسرش خواجه احسن الله را بوکالت وی در آنولا گماشت، و خود جهانگیر در سال (۱۰۳۵ هـ) به تاریخ هشتم جمادی الثانی عزم رفتن کابل نمود، و روز جمعه (۲۳) ماه مذکور حرکت کرد و روز یکشنبه (۲۱) شعبان بکابل فرو امد و بعد ازتوقف کمی در اواخر سال (۱۰۳۵ هـ) به هند رفت[۵].

وفات جهانگیر :

جهانگیر در سال (۱۰۳۷ هـ) روز یکشنبه (۲۸) صفر، بعمر (۶۰) سالگی بعد از پادشاهی (۲۲) سال در نزدیکیهای لاهور از جهان رفت، و در لاهور مدفون گردید[۶]، این شهنشاه نیز مانند پدرش علم پرور و ادب دوست بود، خودش هم شعر میگفت، ولی در عیاشی، و استعمال مشروبات از پدرش مفرط تر بود، ملکهٔ هند نورجهان بیگم که زن خوشگل و دانائی بود[۷] در امور شهریاری وی دستی داشت و اغلب امور را خود ملکه انجام میداد، بنا بران شهزادگان در آوان حیات پدر شوریدند، مخصوصاً شهزاده خرم (شاه جهان) چندین بار عصیان ورزید، در زمان حیاتش شهر کابل رونقی یافت و طوریکه خودش در تزک آنرا مثل وطن مألوف پنداشته[۸]، دوبار باین شهر امد و باغهای

---

[۵] تزک جهانگیر، ص ۴۰۳ – ۴۱۰. اقبالنامه، ص ۲۴۹ – ۲۶۹ – ۲۷۳. منتخب اللباب، ج ۱، ص ۳۷۴.

[۶] رجوع شود به منظر نمره ۱۰.

[۷] رجوع شود به منظر نمره ۱۱.

[۸] تزک جهانگیری، ج ۱، ص ۴۴.

زیادی را در آن بوجود آورد.

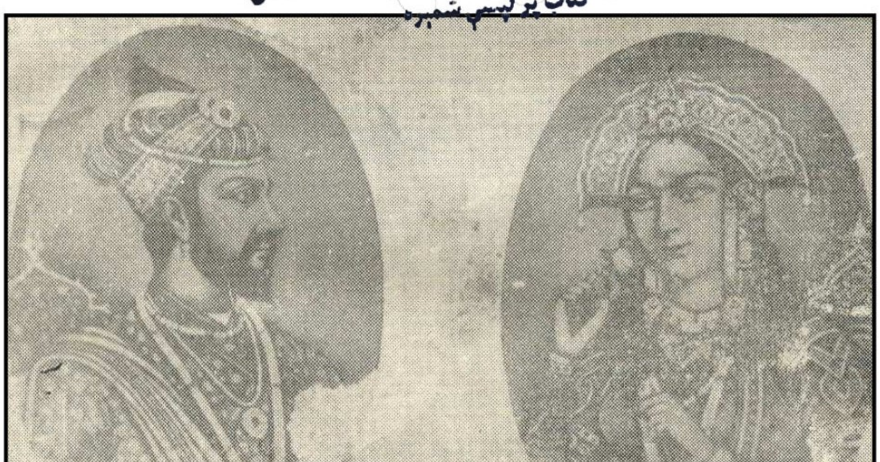
در زمان وی قبایل افغانی مثل سابق در هیجان و جنبش بودند، و جنگهای خونینی باقوای جهانگیر نمودند (که شرح آن در مبحث حرکات ملی خواهد آمد) بنا برآن برای ملت افغان عصر و زمان جهانگیر، همچون عصر پدر و اجدادش چندان میمون و روشن نبود.



(۱۱)
نورجهان بیگم
ملکهٔ مقتدر هند



(۱۲)
نورالدین جهانگیر



(۱۲)
شاه جهان (۱۰۳۷–۱۰۷٦ه) و ملکه اش که باغ استالف برای او ساخته شد.

فصل پنجم

شهاب الدین محمد شاه جهان

شاهزاده خرم پسر جهانگیر در شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول سال هزارم هجری در لاهور بدنیا آمد، و بعد از فوت پدر روز دوشنبه (۷ – ۸) جمادی الثانی (۱۰۳۷ هـ) در شهر اگره بر سریر سلطنت نشست و به (شاه جهان) مشهور گشت، در زمان سلطنت این پادشاه حوادث و لشکرکشی های زیاتی در صفحات شمالی و غربی و شرقی افغانستان رخ داد، که کابل و صفحات شرقی همواره در دست این شهنشاه بود، ولی در ولایات شمالی بین قوای مغول و شاهان ماوراء النهر تصادمات خونینی رخ داد و هکذا در صفحات قندهار مدتی جنگهای صعب بین لشکر شهزادگان تیموری و امرای دربار صفوی واقع گردید که در سطور آینده مجملاً نوشته می شود :

یورش نذر محمد خان اوزبک بر بامیان و ضحاک:

در وقت وفات جهانگیر خواجه ابوالحسن نامی بصوبداری کابل و بنگبش از طرف دربار دهلی مقرر بود، که نیابتاً پسرش احسن الله ظفرخان بنظم و اداره می پرداخت، درین وقت که قوای مغول هند در

کابل کم بود و خبر فوت جهانگیر هم انتشار یافت نذرمحمد خان برادر خورد امام قلی خان[1] حکمران توران که همواره در صفحات شمالی و سواحل آمو منتظر فرصت بود وقت را غنیمت شمرده و عسکری را به غرض فتح کابل آراست، ظفرخان حکمران کابل درینوقت با یکی از زعمای ملی افغان که در کوهسار خیبر و تیراه به اقتفای اجداد خود علم مردانگی افراخته بود و احداد نامداشت (رجوع شود به مبحث حرکات ملی افغان درین کتاب) مشغول زد و خورد بود، و کابل را به یعقوب خان بدخشی و شمشیرخان و سعادت خان و عبدالرحمن خان ترنابی و معین خان بخشی (امرای دربار مغول) سپرده و خود بمقابله

---

[1] نذر محمد خان و امام قلی خان حکمرانان توران پسران دین محمد خان از ملوک جانیان جنگیزی (۱۰۰۷ - ۱۲۰۰ هـ) ماوراء النهرند، دین محمد مشهور به یتیم خان پسر جان خان ولد یارمحمد خان عمزاده حاجم خان والی اورگنج است، که از طرف پدر به جوچی پسر چنگیز و از طرف مادر هم به شیبان ولد جوچی مذکور میرسد، و یار محمد خان زهرا خانم دختر اسکندر خان (جلوس ۹۶۸ هـ) از ملوک شیبانی بخارا را گرفت وقتیکه عبدالله خان ولد اسکندر (۹۹۱ هـ) و عبدالمومن (۱۰۰۶ هـ) پسر عبدالله در بلخ حکمرانی میکرد یارمحمد خان با آنها بود و چون عبدالمومن در ولایت رامن مقتول گردید دین محمد خان نواسهٔ یارمحمد خان بهرات آمد و آن شهر راگرفت و بعد ازان در نبرد شاه عباس صفوی مقتول گردید (۱۰۱۴ هـ) ولی باقی محمد خان و ولی محمد خان دو برادر دیگر دین محمد به بخارا رفتند، و در سال (۱۰۰۷ هـ) سلسلهٔ ملوک جانیان بخارا را تأسیس کردند و بعد از ولی محمد امام قلی در (۱۰۲۰ هـ) بر سر اقتدار آمد و در (۱۰۶۰ هـ) مرد، و نذرمحمد خان در (۱۰۵۱ هـ) پادشاه و در (۱۰۶۱ هـ) وفات شد، بعد از آنها عبدالعزیز پسر نذرمحمد (۱۰۵۵ هـ) و سبحان قلی پسر نذرمحمد (۱۰۹۱ هـ) به پادشاهی رسیدند، پسران سبحان قلی : عبدالله (۱۱۱۴ هـ) و ابوالفیض (۱۱۲۳ هـ) و بعد ازان دو نفر پسران ابوالفیض : عبدالمومن (۱۱۶۰ هـ) و عبیدالله ثانی (۱۱۶۴ هـ) پادشاهی کردند. (دول اسلامیه، ص ۴۳۷. پادشاه نامه، ص ۲۱۶ - ۲۲۰).

قوای ملیون افغانی به پشاور امد، و بعد ازانکه بدفع آنها پرداخت برای تأمین کابل از حملات اوزبک، از راه خیبر بکابل حرکت کرد، ولی سپاهیان جنگجوی ملی افغان نگذاشتند، که ظفرخان بکابل بیاید، و در تنگهٔ خیبر قوای مغول که بسوی کابل میگذشتند از شبخونهای دلاورانهٔ قوای احداد خان افغان مالش سختی دیدند، و ظفرخان که نمی توانست راد مردان پښتون را دران کوهسار درهم شکند، خاسرانه به پشاور بر گشت و در همین اوقات بود که خبر جلوس شاه جهان و در گذشتن جهانگیر هم رسید، و نذرمحمد خان را که فرصتی بهتر ازین بدست نمی آمد تقویه داد که بر کابل تاخت نماید.

نذرمحمد خان هم فرصت را از دست نداد و جمعی از رجال کار چون عبدالرحمن بی دیوان بیگی و برادرش حاکم قبادیان و شه نذرمیراخور حاکم تالقان، و عوض حاجی حاکم غوری، و قاسم حسین قوشجی حاکم ایبک و طاهر میرزا منغظ حاکم بغلان و صالح کولکتاش حاکم امام و کاشغری خواجه حاکم آق سرای و ترسون بی قطغان حاکم اشکمش و غیره را به همراهی پسر کلانش عبدالعزیز خان پیشتر فرستاد و خود هم با جمعی از قوای اوزبک بسوی کابل حرکت کرد، سنگر اولین دفاعی قوای گورگانی بامیان و قلعهٔ ضحاک بود، که خنجرخان ترکمان از طرف کابل در انجا حکمرانی داشت، این شخص در حفاظت قلعه مردانگی زیاد بخرچ داد و روز اول و دوم محاصره مردانه جنگید، و روز سوم که (۱۵) رمضان (۱۰۳۷ هـ) باشد قوای اوزبک قلعهٔ ضحاک را بشدت مورد هجوم قرار دادند، و از جانب آبگیر شمالی قلعه عبدالرحمن بی و عوض حاجی و غیره و از طرف

دروازۀ شرقی صالح و حق نظر توپچی باشی و از سمت سرکوب جنوب قلعه شه نذر و ترسون بی باقوای خود بر قلعه یورش آوردند. ولی خنجر خان با مردانگی دفاع کرد و در جنگ بسی از خویشاوندان نذرمحمد خان و مردان کارکشته گشته، نذرمحمد خان چون دید حصار ضحاک که بر فراز کوه واقع و قلعۀ سخت مستحکمی است بدست نمی آید بنا بران بخیال هجوم کابل افتاد، چون راه غوربند و چاریکاران را قوای گورگانی کابل بدست داشت بنابران از راه سیاه سنگ بسوی کابل روی آورد و حدود پغمان و للندر را به یغما داد، و با مدافعین مغولی کابل از راه مراسلت پیش آمد، که آن شهر را به وی بسپارند، اولیای امور کابل و اهالی در جرگه ئی که بر صفۀ بیرون دروازۀ دهلی منعقد کردند جواب نفی نوشته و فرستادند[۲].

محاصرۀ کابل از طرف نذرمحمد خان و فرار وی:

چون نذرمحمد خان از تصرف شهر مایوس گردید، روز پنجشنبه پنجم ماه شوال (۱۰۳۷ هـ) از جانب پشتۀ نهر فتح و بی بی مهرو بر کابل هجوم آورد و قوای مدافع شهر هم از پشته ده افغانان و مقبرۀ سید مهدی خواجه بدفاع و زد و خورد پرداختند، چون کاری از پیش برده نمی توانستند، در حصار شهر نشستند و روز دیگر محاصرۀ کابل آغاز گردید، قوای اوزبک در اطراف حصار تقسیم و نذرمحمد خان و پسرش عبدالعزیز در خانۀ عبدالرحمن ترنابی طرف شمال حصار و پلنگتوش بی و دادار بی در مقبرۀ خاندوران (طرف شرقی محاذی

---

[۲] منتخب اللباب، ج ۱، پادشاه نامه، ج ۱، عمل صالح، ج ۱.

دروازهٔ دهلی) و عبدالرحمن دیوان بیگی در مدرسهٔ خواجه عبدالحق (شمالی حصار پهلوی دولت خانهٔ قدیم) و کاشغری سلطان در گلنهٔ جنوبی قلعه جای گزید، و سنگرهای لشکری را هم بطور ذیل تقسیم کردند:

از طرف دروازهٔ دهلی و دروازهٔ آهنی و شیخ طاوس و دروازهٔ خواجه خضر، و ده نو.

محاصرهٔ کابل باجنگهای خونین سه ماه دوام کرد، و مدافعین حصار را براز مردانگی کردند، و باقوای نذرمحمد خان مقاومت خوبی نمودند، چون خبر محاصرهٔ کابل و تاخت و تاز اوزبک بدربار مغول در هند رسید، شاه جهان دانست که در کابل و افغانستان هیچ کس کاری را از پیش برده نمی تواند و برای اشخاص دیگر جز پښتونها چنانچه پیشتر اشارت رفت گذشتن از کهسار خیبر مشکل است، بنا برآن یکی از اشخاص معتمد افغان را که خواجه ابوالحسن مهمند بود با پانزده هزار سوار افغان و مغول با اعزازات فوق العاده بخطاب لشکرخان عوض ظفرخان بصوبداری کابل و بنگښ مقرر ساخت، و علاوه بر آن سپه سالار مهابت خان (بهادر خان خانان) با جمعی از سرداران افغانی و هندی و بیست هزار سوار از حضور شاه جهان به یاوری لشکر خان و تصفیه صفحات افغانستان گماشته گردید (۱۵ ذیقعده ۱۰۳۷هـ).

قشون مغول بسوی کابل در حرکت آمد و لشکرخان که پیشتر حرکت کرده بود به پشاور رسید و از انجا سزاوار خان پسر خود را با عدهٔ قشون پیشتر بسوی کابل حرکت داد و بعد ازان دستهٔ از لشکر را با ظفرخان که در پشاور بود همراه ساخته و عقب قوای سزاوار خان

فرستاد و خود باقوای باقیمانده به تقویهٔ هر دو روانه گردید.

قوای لشکر خان به چهارباغ جلال آباد رسید، و بعد از چندی در گندمک منزل گزید، و از انجا هم از راه انچرک به باریکاب دوازده کروهی کابل آمد.

نذرمحمد خان با خود اندیشید که اگر قوای کومکی مهابت خان خان خانان به تقویت و یاوری قوای لشکر خان برسد، لاجرم مقابله با آنها دشوار میشود، پس بعزم سرکوبی لشکر خان سپاهیان خود را به قوماندانی سردار خان و مبارز خان روهیله، و ظفرخان و سعید خان بمقابلهٔ آنها فرستاد و نذرمحمد خان که درینوقت بیش از هفت تا هشت هزار عسکر برایش نمانده بود بتاریخ جمعه نهم محرم سال ۱۰۳۸ هـ رو بگریز نهاده و از راه غوری بعجلت تمام به چهار روز خود را به بلخ رسانید و لشکر خان باتمام قوای خود مظفرانه روز جمعه (۱٦) محرم (۱۰۳۸ هـ) داخل کابل گردید و محاصرین شهر را نجات بخشید، و قلعهٔ بامیان که برخی از اعوان نذرمحمد خان در حین فرار در آنجا مانده و آنرا مستحکم ساخته بودند هم از طرف قوای لشکر خان مفتوح و آنرا مسمار نموده و از بنیاد بر انداختن و عوض بیگ را به قلعه داری شهر ضحاک بر گماشتند[۳].

نهضت کمال الدین افغان و جنگهای وی :

یکی از وقایع مهمهٔ که در اوایل دورهٔ شاه جهان طرف کوهسار خیبر و تیراه بوقوع پیوست حرکت کمال الدین ولد شیخ رکن الدین

---

[۳] پادشاه نامه، منتخب اللباب، عمل صالح.

روهیله (افغان) است که این راد مرد افغان در عصر جهانگیر به منصب چهار هزاری و خطاب شیرخانی مقرر بود، وقتیکه پیرا خان رجل بزرگ پښتون مشهور به خانجهان لودی در مقابل شاهی شاه جهان اعلان حرکت ملی و افغانی داد[۴]. چون صحنهٔ عملیات آن راد مرد نامور هندوستان جنوبی قرار گرفته بود، و از وطن و قوم دلاور خود دور افتاد بنا بر آن کمال الدین افغان در جهان پښتونخوا بطرفداری خانجهان لودی اعلان حرکت ملی داد و قبایل افغانی را از سواحل اتک تا کابل با خود متفق ساخت.

کمال الدین به اتفاق قبایل پښتون روز سه شنبه دهم ذیحجه (۱۰۳۸ هـ) شهر پشاور را محاصره کرد ولی سعید خان حکمدار پشاور و کابل جمعی از رجال افغان چون شکرالله خان و لد شکرخان، و جمال و جلال و پسران دلاور خان کاکر را با خود همراه ساخته و باین صورت نه تنها توانست از پشاور دفاع کند بلکه قوای قبایلی کمال الدین را هم متفرق ساخت و بدفع محاصره کننده گان مؤفق گردید، و پشاور پس در تصرف حکومت گورگانی هند ماند[۵].

شکست شیرخان ترین حکمران پشین و فتح حکمدار صفوی:

در عصر شاهی جلال الدین اکبر حسن خان ترین در ولایت

---

[۴] شرح اقدامات خارق العاده و مردانگی های این مرد نامور افغان را در مبحث حرکات ملی افغان درین کتاب بخوانید.

[۵] پادشاه نامه، ج ۱، عمل صالح، ج ۱.

(پښتین)[٦] قندهار یکی از روسای ملی بشمار میرفت، شاه بیگ خان صوبدار قندهار چون این شخص را همسر امور حکمرانی خود میدید، بنا بران وی را از میان برداشت و حسن خان مجبور گردید که به فارس فرار کند، چون در اواخر سلطنت جهانگیر قندهار در تصرف صفویان امد، شیرخان ترین پسر حسن خان مذکر که شخص آهنینی بود پس بصفحات پښتین رسید و ریاست تمام قبایل پښتون آن حدود را احراز داشت و مستقلاً به امور جهانبانی آنصوب پرداخت، بعد ازانکه شاه عباس صفوی در سال (۱۰۳۸هـ) مرد، و پسرش شاه صفی جانشین وی گردید، شېرخان افغان باتکای نیروی ملی خواست، که سلطۀ اقتدار اجنبی را از خود دور سازد، بنا برآن باعلی مردان خان ولد گنج علی خان اوزبک که از عمائد دولت صفوی و بعد از پدر حکمران ایالت قندهار بود درآویخت، و راه آمد و شد هند و قندهار را مسدود ساخت، شیرخان در اواسط سال (۱۰۴۱هـ) قوای ملی قبائلی را گرد آورد، بعزم تسخیر سیوی و گنجابه[٧] نهضت فرمود، علی مردان که منتظر چنین فرصت بود وقتیکه از رفتن شیرخان و قوای وی بسمت سیوی آگهی یافت و دید که در پښتین محدودی از بازماندگان شیرخان مانده اند بنا برآن بصورت ناگهانی با چهار هزار سوار از قندهار بر پښتین تاخت و آن قلعه را که مقر حکومت شیرخان ترین بود، باتمام دارائی آن مرد دلاور افغان تصاحب نمود و اهل و عیال وی را نامردانه اسیر کرده و بقندهار

---

[٦] این نام تاریخی را برخی از مردم اشتباهاً فوشنج یا پشنگ و غیره مینویسند و آنرا با پوشنگ یا فوشنگ غرب هرات خلط میکنند، که صحیح آن پښتین است، بین کوه کوژک (خواجه امران) و شال (کویته).

[٧] این هردو در ماورای دره بولان واقع اند.

فرستاد، شیرخان چون ازین واقعه آگهی یافت مردانه بر علی مردان تاخت و در جنگی که در نواح پښین با قوای علی مردان نمود وی را شکست فاحشی داد ولی بدبختانه لشکر شیرخان از هم پاشید، و مجبور گردید که به دوکی و چتیالی (در ژوب علیا) عقب نشیند، بعد ازین شیرخان در مقابل علی مردان چندین بار قد علم کرد ولی کاری از پیش برده نتوانست، بنا بر آن ذریعهٔ احمد بیگ خان حاکم ملتان در دوم رمضان (۱۰۴۱ هـ) بدربار شاه جهان آمد و از طرف شاه ظاهراً نوازش یافت و نفیاً در پنجاب جاگیری به وی داده شده[۸].

فتح قندهار :

طوریکه پیشتر گذشت همایون شهر قندهار را کشود و به هند رفت و بعد ازو در عصر اکبر و نیز در عصر جهانگیر شاه عباس صفوی با دربار هند مکاتبت نمود که قندهار را نظر بمراتب دوستی و وداد به شاهان صفوی باز گذارند، ولی در آنوقت جهانگیر شاهنشاه هند خواهش شاه عباس را نپذیرفت و به خان جهان لودی صوبدار ملتان امر داد که جهت حفظ ولایت قندهار از حملهٔ صفویان بدانجا رود، ولی خان جهان لودی عبدالعزیز خان یکی از وابستگان خود را به قندهار فرستاد، زینل بیگ (زنبیل بیگ) ایلچی شاه صفوی مراتب را بدربار اصفهان نوشت، و چنانچه گذشت شاه عباس صفوی بقندهار آمد، و آن ولایت را بعد از محاصره چهار روزه از تصرف مغولیهٔ هند منفک

---

[۸] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۴۱۹. عمل صالح، ج ۱، ص ۴۷۹. مآثر الامراء، ج ۲، ص ۶۵۵.

داشت و در سال (۱۰۳۲ هـ) گنج علی خان (حاکم سابق کرمان) را به حکمداری آنولایت گماشت، بعد از وفات جهانگیر چون شاه جهان بر سریر جهانبانی نشست، گنج علی خان از دنیا گذشت و علی مردان خان پسرش حکمدار قندهار بود، شاه جهان که فتح قندهار و استرداد آن ولایت را میخواست، در اواسط (۱۰۴۷ هـ) به سعید خان حکمدار کابل امر تهیه قشون کشی را داد، سعید خان اولاً ذوالقدر نامی را برای معلومات پیش علی مردان بقندهار فرستاد و وی را به تسلیم قندهار استمالت نمود، چون این اقدامات اثری نه بخشید بنا بران در اوایل سال دهم جلوش شاه جهان به عزم تسخیر قندهار لشکر آراست، چون علی مردان ازینکار آگهی یافت به استحکام برج و بارۀ شهر پرداخت و قلعۀ خورد دیری بر فراز کوه لکۀ سمت غربی قندهار احداث کرد، و از شاه صفی برای حفاظت شهر امداد خواست، چون دربار اصفهان به علی مردان نظر خوبی نداشت بنا بران به سیاوش نام امر داد که با سپاه خراسان بقندهار رود، و علی مردان را از بین برداشته و خود بدفع قوای مغول پردازد، ولی علی مردان که عاقبت کار خود را می دانست، رؤسای ملی قندهار چون ملک مغدود و برادرش کامران ابدالی[۹] را که بدون صلاح و صوابدید آنها کاری از پیش نمی رفت با خود همرا ساخته و پیش از رسیدن قوای خراسان و سیاوش مراتب را به سعید خان حکمدار کابل و عوض خان حاکم غزنی و قلیچ خان صوبدار ملتان نوشت، و موافقت خود را باطاعت گورگانیان اظهار داشت باینطور

[۹] ملک مغدود و کامران از جمله پنج پسر مشهور ملک سدو پښتون است که سدوزی ها به وی منسوبند و اعلیحضرت لوی احمدشاه بابا از اولاد خواجه خضر برادر بزرگ آنهاست. (حیات افغانی، ص ۱۱۹).

حسب امر دربار هند عوض خان حکمران غزنی با هزار سوار و محمدشیخ ولد سعید خان نیز از کابل با هزار سوار بطرف قندهار حرکت کرد، و در **۲۱** شوال **۱۰۴۷** هـ به آنجا رسیدند، و به موافقت علیمردان در (**۲۳**) شوال سکه و خطبه را بنام شاه جهان تیموری هند جاری کردند، شاهنشاه مغول علی مردان را بیش نواخت، و قلعه داری قندهار را به قلیچ خان سپرد و احتیاطاً شاهزاده محمد شجاع را در اوایل ذیقعده با بیست هزار سوار بکابل فرستاد، و درین وقت ملک مغدود و کامران سدوزی که رؤسای ابدالی قندهار و از رجال نامور پښتون بودند و علی مردان به امداد و یاوری آنها قندهار را از سلطهٔ صفویان رهانیده بود از طرف دربار شاهجهان رسماً شناخته شده و به ریاست ملی خود برقرار ماندند و به سعید خان حکمدار کابل که در پشاور بود امر شد که بقندهار رود و از انجا علی مردان خان را معززانه بدربار هند بفرستد و خود در حفظ آن ولایت به کمک قلیچ خان بکوشد[۱۰].

سعید خان در (**۱۷**) ذیقعده بقندهار رسید، سیاوش نیز با هشت و نه هزار سوار از قوای صفوی به همراهی بیرم علی خان حاکم نیشاپور و خاندان قلی خان حاکم فراه و دوست علی خان حاکم خواف و صفی قلی سلطان قلعه دار بست از راه فراه و بست و کشک نخود به موضع سنجری شش کروهی غربی قندهار رسیده بودند، بنا بران سعید خان و قلیچ خان با قوای قندهار روز دوشنبه (**۲۶**) ذیقعده بدفع وی حرکت

---

[۱۰] علی مردان خان از راه کابل (۱۰۴۸ هـ) بدربار هند رسید، و شاه جهان وی را نواخت، و بعد ازین یکی او عمائد رجال دورهٔ شاه جهان بود، و مدتها صوبداری کشمیر و کابل و غیره را داشت.

کردند، و بعد از جنگ سنجری کنار ارغنداب سیاوش را پس راندند، و به فتح قلعه های بست و زمینداور و گرشک همت گماشتند و رؤسای ملی قندهار چون ملک مغدود و علاول ترین و حیات ترین و حسن خان و غیره را با خود همراه ساختند و بر قلاع مستحکم سواحل هلمند تاختند. اولاً ساروان قلعه را فتح کرده، بعد ها قعله هیرمنداب را بدست آوردند، و در شانزدهم صفر (۱۰۴۸ هـ) بر زمینداور تاخته و محاصره کردند، و ششم ربیع الاول بعد از محاصره بیست روزه روشن سلطان یکی از رؤسای قبیلوی آنجا خود را تسلیم کرده و قلعه را سپرد.

بعد ازان در (۱۴) ربیع الاول قلعه بست را به محاصره کشیدند، عاقبت محراب خان مدافع بست در (۲۳) ربیع الثانی قلعه را تسلیم کرد و چهارشنبه (۲۱) ربیع الثانی صفی قلی که گرشک را حفظ میکرد، آنرا نیز بقوای گورگانی قندهار سپرد، و باینصورت تمام قلاع منیعهٔ قندهار بدست شان افتاد و حکمداران مغولی هشتم جمادی الاولی (۱۰۴۸ هـ) بعد از تصفیهٔ هلمند بقندهار آمدند[۱۱].

درین وقت ولایت قندهار شش قلعهٔ مرکزی بزرگی داشت، که شرح آن با مربوطات در مبحث تشکیلات ملکی و عسکری در فصل (٦) باب (۲) داده می شود.

سفر اولین شاه جهان بکابل :

بعد ازانکه قندهار در تصرف مامورین تیموریان دهلی آمد و بشرحیکه در بالا گذشت قشون شاه جهان آنرا بتصرف آورد، شاه صفی

---

[۱۱] پادشاه نامه، ج ۲. منتخب اللباب، ج ۲. عمل صالح، ج ۲.

خواست آنرا مسترد سازد چون این اطلاع بدربار هند رسید شاه جهان درین بار مجبور گردید که برای تصفیه قضایای افغانستان خودش باینسو آید، همان بود که شهزاده داراشکوه را با سعید خان بهادر نصرت جنگ که بعد از فتح قندهار با شهزاده محمد شجاع از کابل بدربار هند رفته بود با قشون زیات بسمت کابل فرستاد، و خود شاه جهان هم در غرهٔ ذیقعد (۱۰۴۸ هـ) از لاهور حرکت کرد و ۲۱ ذیحجه به نوښار و غرهٔ محرم سال (۱۰۴۹ هـ) به پشاور رسید و به (۲۵) محرم در باغ آهو خانه متصل شهر کابل رحل اقامت افگند، و شهزاده داراشکوه را با جمعی از لشکر به غزنین فرستاد و سعید خان را برای تصفیهٔ صفحات هزاره جات که به تحریک پلنگتوش نامی اختلال دیده بود نامزد کرد، سعید خان بصورت خوبی قبایل هزاره را مطیع ساخته و میر اسماعیل رئیس هزاره جات را به (۲۷) نفر از بزرگان شان بحضور شاه آورد و مورد الطاف قرار گرفتند (۲۱ صفر).

در سوم ربیع الاول رؤسای ملی ابدالیان قندهار ملک مغدود (مودود) و برادرش کامران از قندهار بحضور شاه رسیدند و از آنطرف نیز اطمینان دربار حاصل گردید، در (۱۸) ربیع الاول شهزاده داراشکوه نیز از تصفیهٔ صفحات غزنی فراغ یافته و بکابل آمد، و ۲۳ ربیع الاول نامه و هدایا از طرف نذرمحمد خان حکمدار بلخ بحضور شاه رسید.

چون شاه جهان بسبب نیامدن قوای صفوی از قندهار و همچنان از تمام صفحات افغانستان مطمئن گردید بعد از سر نزهتگاه های کابل چون بیگتوت و باغ جهان آرا و غیره در ۲۵ ربیع الثانی (۱۹۴۹ هـ) از

کابل بطرف لاهور حرکت کرد و قلیچ خان را پس به حکمداری قندهار و سعید خان را به کابل و دیندار خان را حراست حصار کابل و محمداسحق بیگ را عوض کاسیداس به واقعه نویسی کابل و میر صمصام الدوله را عوض کفایت خان به دیوانی قندهار و خانه زاده خان را به تهانه داری غزنی مقرر نمود[۱۲].

وقایع قندهار و نهضت اودل پښتون :

در عصر شاه جهان در وادی سمت مغربی هلمند تا فراه در اراضی گرمسیر قندهار ملک اودل نام افغان حکمرانی داشت، که بقول مؤرخین دورهٔ مغول ریاست نصف صوبهٔ قندهار به وی متعلق بود و مرکز و مسکن وی قلعهٔ خانشین[۱۳] مفصل ولایت بست و سیستان بشمار میرفت، این شخص یکی او رؤسای ملی زبردستی بود، که در بین مملکتین مغولیه و صفویه استقلالی بهمرسانیده، حکمرانان مغول و صفویه وی را محترم میداشتند، مثلاً عزت خان تیولدار بست همواره فرمانبردار وی بوده و حمزه پسر ملک جلال الدین (یکی از رؤسای ملی سیستان) نیز باوی همراهی داشت. وقتیکه قلیچ خان صوبه دار قندهار بحضور شاه جهان رفت ملک حمزه و ملک اودل (عبدال) همدست شده و ملازمان عزت خان محافظ بست را که در قلعهٔ خانشین بودند بقتل رسانیدند و بدینصورت خواستند دوش خود را از یوغ فرمانبرداری حکومت مغولیه فارغ سازند، ولی قلیچ خان صوبه

---

(۱۲) پادشاه نامه، ج ۲، منتخب اللباب، ج ۱، جزو ۲، عمل صالح، ج ۲.

(۱۳) در مأخذ دوره تیموریان هند (خنشی) است، ولی اکنون خانشین در پایان ناوه پارگزایی هلمند موجود است، که بحکومتی گرمسیر هلمند تعلق دارد.

دار قندهار لطیف بیگ اندجانی را با قوهٔ زیاد بسرکوبی آنها فرستاد و دستهٔ از سپاهیان عزت خان هم از قلعهٔ بست به وی پیوستند، قلعهٔ خانشین محاصره گردید ولی لشکر ملک اودل و حمزه نه تنها توانستند که لطیف بیگ را از پای قلعه رانده و به عبور آب هلمند مجبور سازند بلکه در غرهٔ شعبان (۱۰۴۹ هـ) بر قوای مغول حمله آورده و بعد از جنگ صعبی که روی داد تا سه صد نفر مقتول گردید و در اواخر قوای حمزه برگشته و بطرف سیستان رفتند.

قلیچ خان دو هزار سوار دیگر را هم به قیادت خنجرخان بسواحل هلمند سوق داد و تمام مسکونین آن نواحی را غارت کرد، و اودل خان ملک بزرگ را که موجد این نهضت بود بدست آوردند، و بحکم دربار مغول اعدام گردید و ملک حکمزه به قلعهٔ فتح سیستان پناهید[۱۴].

تقرر علی مردان و صفدر خان و مامورین دیگر در افغانستان:

علی مردان ولد گنج علی خان بشرحیکه پیش ازین گذشت بعد ازانکه قندهار را به دربار مغول سپرد، خودش از حضور شاه جهان به صوبه داری کشمیر مقرر گردید و بعد ازان به افزونی مراتب و لقب امیر الامراء سربلند شد، و در آغاز سال (۱۰۵۰ هـ) که سعید خان به صوبه داری کشمیر تبدیل شد، عوض وی علی مردان به صوبه داری کابل نائل آمد و بنام این شخص در کابل تاکنون عمرانات و جاده هائی مشهور است، و از مبانی مشهور وی عمران چارچتهٔ کابل است.

همچنان مبارز خان کومکی کابل و سردار خان به صوبه داری

---

[۱۴] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۱۷۰. عمل صالح، ج ۲، ص ۳۱۳.

بنگبس بالا و سفلی و عزت خان به بلندی رتبه به حراست بست و گرشک و عوض خان به حرات غزنی و همت خان به تهانه داری غوربند و ضحاک گماشته شدند.

و در سلخ شوال (۱۰۵۰ هـ) صفدرخان با اعزازات زیاد عوض قلیچ خان بصوبه داری قندهار فرستاده شد[۱۵].

سفر داراشکوه به قندهار :

شاه صفی صفوی طوریکه پیشتر گذشت از دیر باز اندیشهٔ تسخیر قندهار را در دل داشت، درین وقت صفدر خان صوبه دار قندهار و عزت خان حارس بست و گرشک بدربار هند نوشتند، که شاه صفوی رستم خان گرجی سپه سالار را با سپاه گران به فتح قندهار گماشته است، بنا بران از حضور شاه جهان شهزاده داراشکوه با پنجاه هزار سوار نامزد گشت، که به سوی افغانستان حرکت کند.

شهزاده ۲۰ محرم (۱۰۵۲ هـ) با بسی از ناموران سپاه هند و سعید خان و قلیچ خان و همچنان ارباب حل و عقد کابل روی به سوی افغانستان نهادند و شهزاده مراد بخش نیز به همراهی داراشکوه گماشته آمد، شهزادگان مغولی بکابل رسیدند و عساکر خود را به همراهی علی مردان خان صوبه دار کابل آراستند و سی هزار سوار را در قندهار به قیادت خان دوران نصرت جنگ و ده هزار سوار را با سعید خان ظفرجنگ تا قلعهٔ بست فرستادند، ولی درین اوقات خبر رسید که شاه صفی صفوی در ۱۲ صفر (۱۰۵۲ هـ) از دنیا گذشت، و روز سوم ربیع

---

[۱۵] عمل صالح، ج ۲، پادشاه نامه، ج ۲، منتخب اللباب، ج ۱.

الاول پسرش شاه عباس ثانی بر تخت نشست، چون این خبر به دیار هند رسید شاه جهان شهزادگان را طلب داشته و از پیشرفت قوای خود بسوی سیستان باز داشت، و هر دو شهزاده تا اواسط جمادی الاخری (۱۰۵۲هـ) بحضور شاه رسیدند. درین سال مقرری های ذیل از طرف دربار هند در افغانستان واقع گردید :

خلیل بیگ به تهانه داری غوربند و قلعۀ ضحاک مقرر گردید، چون بین میر یحیی دیوان کابل و ملک مغدود مشهور جنگی واقع و در نتیجه ملک موصوف مقتول شد بنا برآن میر یحیی معزول و عوض وی خدمت دیوانی صوبه کابل به میر صمصام الدوله سپرده شد.

در محرم (۱۰۵۴هـ) حکومت قندهار بعوض صفدرخان که از دنیا رفته بود پس به سعید خان ظفر جنگ (ناظم پنجاب) سپرده شد و راجه جگت که قله دار کلات بود بصوبۀ کابل بخدمت عسکری مقرر و عوض وی خانه زاد خان پسر سعید خان به قلعه داری کلات گماشته گردید و عبدالله پسر دیگرش هم با اعزازات زیاد نزد پدرش بقندهار به دستوری رفت، چون در جمادی الاولی همین سال عزت خان قلعه دار بست از جهان گذشت حکومت قلعه بست و گرشک به پردل خان بریخ که قله دار زمینداور بود سپرده شد، و به قلعه زمین داور هم خانه زاد خان مقرر گردید، و عوض وی به کلات عبدالله برادرش گماشته آمد[۱۶].

جنگهای صفحات شمال و سفر دومین شاه جهان به کابل :

چون نذرمحمد خان حکمران بلخ و بخارا پدرش را از بین برداشت

---

[۱۶] منتخب اللباب، ج ۲، پادشاه نامه، ج ۲، عمل صالح، ج ۲.

و خودش مستقلاً به شاهی پرداخت بعد از چندی پلنگتوش والی بلخ و بدخشان و کهمرد را موقوف و حکمرانی آن جایها را به پسر خود سبحان قلی داد، و تردی علی قطغان را به اداره آن گماشت، و علاوه برآن برخی از لواحق کابل و قندهار و سواحل هلمند هم تجاوز کرده و بتاخت و تاز هزاره جات پرداخت، بنا بران علی مردان صوبه دار کابل در اواخر شعبان (۱۰۵۴ هـ) خلیل بیگ تهانه دار غوربند و اسحق بیگ بخشی کابل، و علی بیگ و جمعی از منصبداران کابل را بمالش تردی علی فرستاد، (۲٦) شعبان جنگ خفیفی بین آنها روی داد، و تردی علی را بارفقای وی پس راند، و آن صفحات را از تاخت و تازش ایمن ساخت.

در اوایل سال (۱۰۵۴ هـ) بدربار هند خبر رسید که صفدرخان حکمران قندهار از دنیا در گذشت و درین وقت خبر حرکت قشون صفوی بطرف قندهار نیز شهرت یافت، بنا برآن در ربیع الاول سال مذکور راجه جگت و بهادر خان و قلیچ خان و نجابت خان و میرزا خان و غیره مامورین لشکری را بسوی قندهار فرستادند، تا آن ولایت را نگهداری کرده باشند، چون شاه جهان می خواست که در سال آینده صفحات شمال مملکت را تا دریای آمو تسخیر و آن را از دست نذرمحمد خان بکشد بنا برآن برای تجهیز و تهیه لشکر در اوایل سال (۱۰۵۵ هـ) اصالت خان که از مردان کار آزموده بود، بکابل فرستاد تا درآنجا بمدد امیر الامراء علی مردان خان تهیه لشکر نموده باشد.

اصالت خان به عجلت بکابل آمد، و عملیات لشکری را بسوی شمال آغاز کرد، آذوقهٔ لشکری را گردآورد و عمله جات هموار نمودن

راه های را در جاده های دشوار گذار هندوکش تعین کرد، چون از نفاق اولیای امور بلخ و امرای نذرمحمد خان شنید، سه هزار سوار را بسرداری فرهاد که از غلامان علی مردان بود به تسخیر قلعهٔ کهمرد ارسال داشت، که به یاوری خلیل بیگ تهانه دار غوربند کار را پیش ببرد، این دسته لشکر در اوایل جمادی الاولی (۱۰۵۵ هـ) به صفحات شمال حرکت کرد، و بعد از وصول به قلعهٔ ضحاک بر کهمرد تاخت آورده و آنرا بتصرف آورد، در نوزدهم جمادی الاولی اصالت خان باقوای خود از کابل برآمده و بعزم تسخیر بدخشان در قریهٔ ماهروی پای منار شمال کابل توقف نمود، بتاریخ (۲۶) ماه مذکور امیرالامراء علی مردان نیز باتمام قوای کابل از شهر برامده و در غوربند با عساکر اصالت خان پیوستند.

چون درین اوقات کهمرد را پس قوای نذرمحمد خان بدست آورده بودند بنابران سرداران قوای کابل فتح آنرا بموقع خود گذاشته، و اصالت خان با ده هزار سوار در دره های هندوکش تا خنجان تاخت ها نموده، بعد از بدست آوردن بسی از اغنام و احشام به گنبهار مراجعت کرد و بدینصورت این لشکر کشی مقدماتی بدون نتیجه به پایان رسید، بعد ازین جگت راجه که از صاحب منصبان لشکری کابل بود، در پنجم رمضان با برخی از قواء به صفحات شمالی فرستاده شد و راجهٔ مذکور از هندوکش گذشته، بین سراب و اندراب قلعهٔ چوبی را بنا نهاد، و دو هزار سوار را در آنجا نگهداشت و نذرمحمد خان کفش قلی خان را بمقابله اش فرستاد، راجه از کابل مدد خواست و علی مردان خان سه چهار هزار سوار را بسرداری علی بیگ و اسحاق بیگ به

صفحات هندوکش ارسال داشت، در بین قوای نذرمحمد خان و راجه جنگهای زیادی واقع و قوای راجه در حصار نو احداث پای فشرد و برخی از لشکر کابل در پنجشیر توقف کرد، چون دیندار خان حارص قلعهٔ کابل از جهان گذشته بود بنا بران از حضور شاه جهان برادرش اسدالله خان به قلعه داری کابل گماشته آمد، همچنان راجه روپ پسر راجه جگت بعوض پدرش که از دنیا رفته بود به نگهداری قلعهٔ جویین اندراب مقرر شده[۱۷].

طوریکه پیشتر تهیه دیده شده بود، شاه جهان در اواخر ذیحجه (۱۰۵۵ هـ) شاهزاده مراد بخش را با (۵۰) هزار سوار و ده هزار پیاده و توپخانهٔ بی شمار به قصد تسخیر بلخ و بدخشان و تصفیهٔ صفحات شمالی افغانستان فرستاد و امرای دیگر چون علی مردان خان حکمران کابل و نجابت خان و میرزا خان و عبدالله خان و غیره و برخی از صاحب منصبان افغان چون نظر بهادر خویشکی، و حیات ولد علی خان ترین، و جمال نوحانی (لوڼ)، و علاول ترین و احداد مهمند، و پهاړ نوحانی (لوڼ) بمراتب مختلفه در بین قشون کشی مهم مقرر گشتند. بعد ازانکه شهزاده با قشون خود از لاهور بصوب پشاور حرکت کرد در ۱۸ صفر (۱۰۵٦ هـ) خود شاه جهان هم بعزم کابل حرکت نمود و در غرهٔ ربیع الثانی از آب اتک گذشته و به پشاور رسید، قشون شهزاده که نهم ربیع الثانی به کابل رسیده و در موضع پای منار اقامت ورزیده بودند بتاریخ (۲۱) ربیع الثانی به چاریکار آمدند، و موکب شاه جهان در (۲۲) ربیع الثانی (۱۰۵٦ هـ) بکابل رسید و در اورته باغ و باغ مهتاب

---

[۱۷] پادشاه نامه، ج ۲، منتخب اللباب، ج ۱، عمل صالح ج ۲.

کابل نزول نمود.

فتح بدخشان و بلخ :

دو روز بعد از وصول شاه جهان بکابل امر قشون کشی ولایات شمالی داده شد، و شهزاده مراد بخش در ۲۴ ربیع الثانی از چاریکار نهضت نمود (۲٦) ربیع الثانی در پروان و (۲۷) آن در گلبهار توقف کرد، بعد ازانکه قشون پیش رو او کوتلهای دشوار گذار هندوکش گذشتند (۲۹) ربیع الثانی شهزاده با امیر الامراء علی مردان از گلبهار حرکت و هفتم جمادی الاولی بپای کوتل تول و در (۸) ازان عبور کرد، درین موقع خسروخان پسر نذرمحمد خان حکمران قندوز بصورت تسلیم بحضور شهزاده رسید و قشون مغولیه (۹) جمادی الاولی از کتل گنبذک که سرحد سوبۀ کابل بود عبور و به (۱۲) جمادی الاولی قلعۀ کهمرد را تصرف کرد و (۲۰) ماه مذکور بر قلعۀ غوری که قباد میر آخور محافظ آن بود یورش آورده و بعد از جنگ شدیدی آنرا بدست آورد و نظم و نگهداری آن باهتمام خان مفوض گردید. اما موکب شهزاده مراد بخش براه سراب روی به قندوز آورده، و (۱۴) جمادی الاولی به نارین رسید، و (۱۵) ماه مذکور په نیلبر آمد، و شهزاده قندوز را به راجروپ و سید اسدالله سپرده و (۲۱) جمادی الاولی بصوب بلخ نهضت نمود.

در چهارشنبه (۲۷) ماه مذکور بدون دیدن کدام مقاومت در موضع پلاس پوش که دو کروهی بلخ است نزول نموده و پسران نذرمحمد خان بهرام و سبحان قلی با جم غفیری از بزرگان بلخ بحضور

شهزاده رسید و تسلیم شدند و (۲۸) جمادی الاولی موکب شهزاده فاتحانه در جلکاری چارطاق که پیش دروازۀ شترخوار حصار بلخ واقع بود نزول نمود، و رستم خان و محمد قاسم میرآتش درون شهر درآمده و به ضبط ابواب پرداختند، و قلعۀ بلخ را که پنج و نیم کروه دورادور آن می شود با جدید مضبوط کردند، ولی نذرمحمد خان باوجودیکه شاه جهان به وی پناه داده بود و شهزاده هم زینهار بخشید، فرار برقرار اختیار نموده و بتاریخ سوم جمادی الثانیه (۱۰۵۶ هـ) شهر بلخ تماماً مفتوح و مقر موکب شهزاده گردید.

نذرمحمد خان از بلخ گریخته و با جمعی از بستگان خود به شبرغان پناهید، شهزاده مرادبخش به مجرد ورود بلخ بهادرخان و اصالت خان را با ده هزار سوار به تعاقب وی گماشت، بعد ازانکه در چار کروهی شبرغان با لشکر جمع کردۀ نذرمحمد خان مصاف دادند، مشارالیه تاب مقاومت نیاورده به اندخو و از انجا به مرو گریخت و بستگانش به چارجوی بخارا عقب نشستند، و باین صورت صفحات شمال مملکت تا دریای آمو از مخالفین مغولیۀ هند پاک گردید[۱۸].

رفتن شهزاده از ولایات شمالی و تقرر مامورین:

پس ازانکه قضایای بلخ و صفحات شمالی بشرح گذشته به پایان رسید شهزاده مرادبخش بکابل آمد، بنا برآن شاه جهان از کابل مدارالمهام علامی سعدالله خان را به حکمرانی ولایات شمالی فرستاد، مشارالیه (۲۶) جمادی الاخری از کابل حرکت و براه خنجان

---

[۱۸] منتخب اللباب، ج ۱، پادشاه نامه، ج ۲، عمل صالح، ج ۲.

در مدت یازده روز بتاریخ هشتم رجب ببلخ رسید (۱۰۵٦ هـ) و صوبه داری آن شهر را به بهادر خان داودزی پښتون و اصالت خان داد، و قلیچ خان را با نظر بهادر خویشکی به بدخشان و رستم خان را با راجه پهار و جمعی از منصبداران به اندخو و شاه بیگ خان را عوض اهتمام خان به غوری و شادخان را به میمنه و دولت خان را بقلعه داری اندخو و حیات ترین را به خان آباد و خنجر خان را به رستاق و جبار قلی را به کلات شبرغان و خوشحال بیگ را به سرپل و سان چاریک و شادمان پکلی وال را به آقچه و خواجه عبدالعزیز ولد صفدر خان را به خلم و پهار نوحانی را به درهٔ گز و محمدشاه قدیمی را به باباشاهو، و شیخ فتح الله را به مؤمن آباد و افلاطون بیگ را به ایبک و سلطان بایزید و پسران همت خان را به رباط ریزگان و شاه محمد را به نارین و میرک بیگ را به خنجان و عبدالغفور بیگ را به دوشاخ و فرخ حسین را به فتح آباد و محمدزمان را به قریشک و قاسم بیگ را به اندراب و جلال الدین دروازی را به کولاب مقرر کرد[۱۹].

جنگ قندوز :

در اوایل رجب (۱۰۵٦ هـ) که راجروپ قوماندان عسکری قندوز بود در حدود شش هزار سواران المان اوزبک از رود آمو گذشته و به قیادت شاه محمد و قل محمد بر قندوز تاخت آوردند، و بعد از مقابله که از طرف محافظین شهر دیدند و جنگی هم واقع گردید، از تسخیر شهر مایوس گشته، اطراف شهر را نهب و غارت کرده و پس بطرف آب

---

[۱۹] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۵٦۵.

خواجه پاک و آستانۀ امام عقب نشستند[20].

جنگ اندخوی :

سواران المان بعد از رفتن شهزاده مراد بخش بر صفحات اندخوی نیز تاخت آوردند، و کمال ارباب کدخدای اندخو را قتل و در پنج کروهی آن شهر اجتماع کرده بودند، در (۱۵) رجب (۱۰۵۶ هـ) رستم خان از طرف سعدالله خان بدفع آنها گماشته شد و المانان را بعد از جنگهای شدید رانده و اندخوی را پس کشود[21].

مراجعت شاه جهان :

چون امور کشور افغانستان درین سفر تصفیه گردید و خاطر شاه ازینسو فراغ یافت، بنا برآن خواص خان را در پانزدهم رجب (۱۰۵۶ هـ) با اعزازات زیات به صوبه داری قندهار گماشت و خواجه عبدالرحمن را به بخشی گری بدخشان و سعادت خان را به قلعه داری ترمذ و سید اسدالله را به حکمرانی زمینداور و ذوالقدر خان را به قلعه داری کابل و همچنان تمام مامورین کشوری و لشکری را به ترقی رتب نواخته و بتاریخ نهم شعبان (۱۰۵۶ هـ) از کابل بطرف لاهور حرکت کرد و در ۲۶ شعبان به پشاور رسید[22].

---

[20] پادشاه نامه، ج ۲، منتخب اللباب، ج ۱، عمل صالح، ج ۲.
[21] پادشاه نامه، ج ۲، منتخب اللباب، ج ۱، عمل صالح، ج ۲.
[22] پادشاه نامه، ج ۲، منتخب اللباب، ج ۱، عمل صالح، ج ۲.

وقایع دیگر ولایات شمالی و آمدن شهزاده اورنگزیب:

بعد از رفتن شاه جهان مامورین و گماشتگان وی در ولایات شمالی از حملات مردم آنولا و سکنه ماوراء النهر روی آرامی را ندیدند، چنانچه در غرهٔ شعبان که هنوز شاه جهان در کابل بود بهادر خان در بلخ با پنج و شش هزار سوار حمله‌آور مصادف گردید و آنها را عقب نشاند، و بعد ازان ده هزار دیگر در دهم شعبان خلم را تاراج کردند و چهاردهم شعبان تا پنج کروهی بلخ تاختند، و همچنان در شبرغان با ترکتازان اوزبک تصادماتی بوقوع پیوست و ششم ذیقعده سبحان قلی بر ترمذ هجوم آورد، در تمام این وقایع بهادرخان پښتون و اصالت خان دفاع نموده، نگذاشتند که مهاجمین بر شهرهای ولایات شمالی دست یابند.

چون عبدالعزیز خان پسر نذرمحمد خان والی توران دیده بود که در بهار این سال بر بلخ بتازد بنا بران شاه جهان در پانزدهم محرم (۱۰۵۷ هـ) شهزاده اورنگزیب را باقوای زیاد بطرف کابل فرستاد، و خود شهنشاه نیز در (۱۸) صفر دفعهٔ سوم بعزم کابل حرکت کرد و شب ۱۲ ربیع الاول به پشاور رسید و سعید خان بهادر را هم بکمک شهزاده بسوی کابل فرستاد، چون هجوم های متواتر سواران اوزبک بر بلخ و شبرغان و رستاق و غوری و تالقان جاری بود، بنا بران شهنشاه بسی از رجال کارآزموده را باقوای زیات بطرف افغانستان سوق داد.

همدرین ایام خبر مراجعت نذرمحمد خان از ایران انتشار یافت، و آن چنین بود که نذرمحمد خان مذکور بعد از انکه بلخ را به قشون شاه جهان سپرد خودش از اندخوی به مرو رفت و از مرو به مشهد خراسان و

ازانجا به مرکز پارس اصفهان شتافت، و با شاه عباس صفوی ملاقات کرد و بعد از چندی با برخی از قوای پارس برای بدست آوردن سلطنت بحواشی میمنه و اندخوی آمد و بعد ازانکه جمعیتی بهم رسانید، قلعهٔ میمنه را به محاصره انداخت و تا دو ماه شادمان بیگ قلعه دار آنجا که بهادرخان کمکی هم به وی رسانیده بود باقوای نذرمحمد خان مقابلهٔ مردانه کرد و در نتیجه نذرمحمد خان زخم برداشته و نتوانسته کاری را پیش برد، چون بهادر خان و مامورین شاه جهان باستقبال شهزاده از بلخ برامده بودند بنا بران نذرمحمد خان به خیال تسخیر بلخ قتلق محمد را با جمعی از قوا فرستاد ولی قتلق محمد با پدر خلاف ورزیده و نزد برادرش عبدالعزیز خان که در توران حکمرانی داشت پناه برد، و باین صورت نذرمحمد خان ضعیف و بیچاره گردید، از آنطرف شهزاده اورنگزیب از کابل حرکت کرد و از هندوکش بسوی ولایات شمالی پیش رفت، عبدالعزیز خان حکمران توران که چشم طمع به بلخ و ولایات شمالی داشت از یکطرف قتلق محمد برادر خود با ده هزار سوار و همچنان سبحان قلی را باقوای زیات بمقابل شهزاده سوق داد، شهزاده با علی مردان خان امیرالامراء و سعید خان ظفر جنگ دره های هندوکش را نوردید و در (۲٦) ربیع الثانی در درهٔ گز قوای امیرالامراء ازبکها را عقب راند[۲۳].

سفر سوم شاه جهان بکابل:

وقایع مهمی که در صفحات افغانستان رخ داد، چنانچه گذشت

---

[۲۳] پادشاه نامه، ج ۲، منتخب اللباب، ج ۱، عمل صالح، ج ۲.

موجب فرستادن شهزاده اورنگزیب گردید، چون از یکطرف نذرمحمد خان و از جانب دیگر پسرش عبدالعزیز خان به ولایات شمالی چشم دوخت، همچنان قندهار معرض خطر قوای صفوی بود بنا بران شاه جهان مجبور گردید که باز بکابل آید، همان بود که موکب شاه باقوای زیاد و رجال جنگی در سلخ ربیع الاول (۱۰۵۷ هـ) بکابل نزول نمود، و خواص خان صوبه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بست را به ترقی رتبت و اعزازات نواخت و ذوالقدر خان را به بلخ ارسال داشت و همچنان راجه جی سنگهـ و محمدزمان خان و بختیار خان را به بدخشان فرستاد[۲۴].

جنگهای تیمور آباد و بلخ :

شهزاده اورنگزیب که برای مدافعۀ قوای عبدالعزیز خان به بلخ فرستاده شده بود غره جمادی الاولی (۱۰۵۷ هـ) ببلخ رسید بعد از تهیه پیکار و گماشتن بهادر خان و سعید خان بمواقع لازمه در تیمور آباد فرود آمد، از آنطرف عبدالعزیز خان بسرداری قتلق محمد و بیگ اوعلی فوج گرانی را بمقابل شهزاده فرستاد، اورنگزیب شمشیرخان ترین را بحراست بلخ مامور کرد، و بهادر خان و سعید خان بجنگ قوای اوزبک پرداختند و درین روز (۹) جمادی الاولی جنگی صعب واقع گردید، و بسی از سرداران قشون شهزاده جان دادند، ولی اخیراً قوای اوزبک منهزم گردیده و رو بفرار نهادند، روز دیگر امیر الامراء علی مردان خان بمیدان تاخته و با زیاده از دوازده هزار سوار مقابل گردید

---

[۲۴] پادشاه نامه، ج ۲، منتخب اللباب، ج ۱، عمل صالح، ج ۲.

بیگ اوعلی قوماندان توران پافشاری سختی نمود ، ولی در نتیجه باز پیروزی نصیب اردوی شهزاده گردید ، و قوای اوزبک را از هم پاشید .

همدرین روز عبدالعزیز خان لشکر دیگر را به سرداری سبحان قلی برای تاخت بر بلخ نامزد کرد ، و قوای قتلق محمد و سرداران هزیمت دیدهٔ توران بدانها پیوستند و روی بسوی بلخ آوردند ، قوای علی مردان خان و شهزاده به همراهی خود شان در دو سه موقع مقابلت خوبی نمود و روی ترکتازان را گرفتند ، ولی عبدالعزیز خان قوای باقیماندهٔ خود را هم جمع کرده و بقوماندانی خود بمیدان پیکار سوق داد ، و چندین بار بر لشکر شهزاده اورنگ زیب و علی مردان تاخت امابافشاری سختی را دید .

اخیراً عبدالعزیز خان هفت لشکر را که به یک لک و بیست هزار می رسید با سرداران دلاور خود برای هجوم و ترکتازی نامزد کرد ، و پیکار عظیمی درینکی لدق تیمور آباد در ۱۴ جمادی الاولی روی داد که در تاریخ این سرزمین سابقه نداشت ، ولی شهزاده و علی مردان مقاومت سختی را نشان دادند و قوای اوزبک نتوانست کاری را پیش ببرند ، بنا بران متفرق گردیده و بعد از انکه در ۱۸ جمادی الاولی قوای شهزاده در بلخ نزول کرد ، عبدالعزیز خان هم از آب آمو گذشت و میدان جدال را به خصم گذاشت[۲۵] .

رفتن شاه جهان از کابل و ماندان صوبهٔ بلخ به نذر محمد خان :

هر چند قشون مغولیه در جنگهای صفحات شمال بشرحیکه

---

[۲۵] پادشاه نامه ، ج ۲ ، منتخب اللباب ، ج ۱ ، عمل صالح ، ج ۲ .

پیشتر رفت مغلوب نیامدند ولی تاخت های مختلف اقوام اوزبک را هم جلوگیری کرده نتوانستند، و مصارف جنگها و قشون کشی های آن صوب هم زاید از عایدات آن گردید، بنا برآن شاه جهان مصلحت دید که معاذیر و عرایض نذرمحمد خان را بسمع قبول اصغا نموده و صوبهٔ بلخ را به سوی بسپارد، همان بود که میمنه و بلخ را به نذرمحمد مذکور واگذارده و خود شاه جهان در اوایل رجب (۱۰۵۷هـ) از کابل بطرف پشاور حرکت کرد و شهزاده اورنگزیب را هم از ولایت شمالی خواست، شهزاده در ۱۴ شعبان از بلخ کوچیده و بعد از دیدن زحمات و تصادمات زیاد در راه که از طرف اقوام مسکونه آنجایها دید اوایل شوال بکابل رسید و از انجا به هند رفت و نذرمحمد خان هم با پسر خود عبدالعزیز خان صلح کرد و در بلخ و میمنه حکمرانی مینمود[۲۶].

قشون کشی شاه عباس صفوی بر قندهار و فتح آن:

قندهار مدتی بود که از تصرف شاهان صفوی برآمده و مساعی آنها در راه تصرف آن نتیجه نداده بود، ولی شاه عباس ثانی صفوی خواست بقوماندانی خودش لشکری سوق داده و قندهار را پس بدست آورد باین عزم در چهارم ربیع الاول (۱۰۵۸ هـ) با لشکر بسیار از اصفهان برآمد و هفتم شعبان به مشهد خراسان رسید و یکی از رجال کارآزموده را بهرات گماشت که ده هزار سوار و پنج هزار بیلدار را برای کشودن قلعهٔ قندهار تهیه بیند، و باید در موسم زمستان که به سبب و فور برف از راه کابل کمک هند بقندهار نمی رسید مهم آنجا فیصله

[۲۶] منتخب اللباب، ج ۱.

گردد، شاه جهان چون ازین قضیه آگهی یافت، علی الفور شاهزاده اورنگزیب را که صوبه دار ملتان بود در (۳) ذیقعده با (۱۳۵) نفر امیر نامور و (۶۰) هزار سوار و ده هزار پیادهٔ افغان و هندی بطرف افغانستان فرستاد و علی مردان خان هم شش هزار لشکر را به سرداری کاکرخان بکمک قندهار ارسال داشت. شاه عباس که حریف را در میدان مقابلت چابک دست میدید، به عجلت زیاد خود را به پای حصار قندهار رسانید، با رندگی و شدت برد کار را مشکل ساخته بود، شهر قندهار را به محاصره انداخت ازینطرف شهزاده اورنگزیب با سعدالله خان و (۷۰) هزار قوای هند در غرهٔ ربیع الاول سال (۱۰۵۹ هـ) از لاهور متوجه گردیدند.

شهزاده اورنگزیب در هند فرصت از دست داده بود و قوای کومکی هند به محاصرین قندهار بر موقع خود نرسیدند، بنا بران بعد از محاصرهٔ دو نیم ماهه و جنگهای خونین در نهم صفر (۱۰۵۹ هـ) صوبه دار قندهار بشاه عباس تسلیم گردید، و محراب خان از طرف شاه عباس به تسخیر قلاع بست و زمینداور نامزد شد، و بعد کمی آن حدود را هم مفتوح ساخت، چون موسم شدت سرما و زمستان و کمی غله و علف بود بنا برآن شاه عباس دیری در قندهار نماند و در اواخر صفر ده هزار سوار را در قندهار بقیادت محراب خان گذاشته و از راه فراه به هرات رفت[۲۷].

محاصرهٔ قندهار را از طرف شهزاده اورنگ زیب:

چون خبرهای محاصره و کشودن حصار قندهار بکابل و هند

[۲۷] منتخب اللباب، ج ۱، ص ۶۸۴ – ۶۹۰.

رسید، در اوایل ربیع الثانی شهزاده اورنگزیب باقوای خود از کابل کوچید، و بعد از دیدن متاعب و مشکلات زیات از غزنین گذشته بکمک و راهنمایی ملک حسن رئیس قبایل قندهار که بخدمت شهزاده آمده بود در چهاردهم جمادی الاولی (۱۰۵۹ هـ) بقندهار رسید و نزدیک باغ گنج علی مقابل قلعهٔ قندهار فرود آمد و باین طور شهر قندهار از طرف قوای مغولیهٔ هند محاصره گردید.

محراب خان که از طرف صفویان حکمران قندهار و شخص آزموده کار و دلاوری بود در حفظ حصار و امر قلعه داری مقاومت خوبی نشان داد، و جنگهای صعبی را با خصم خود نمود و شاه عپاس هم قندهار را صرف نظر ننمود و سی هزار سوار را با سپه سالاران بزرگ پارس چون نظرعلی، علی قلی، مرتضی قلی بکمک قندهار ارسال داشت، قوای شهزاده مغول بقوماندانی رستم خان و قلیچ خان پیش رفته و بجلوگیری پیشرفت قوای صفوی پرداختند، و جنگهای سختی در حدود قندهار روی داد[۲۸].

سفر چهارم شاه جهان بکابل:

بعد ازانکه شهزاده اورنگزیب طوریکه گذشت از لاهور به پشاور و کابل و قندهار روی آورد، موکب شاه جهان هم بسوی افغانستان حرکت کرد و در اوایل جمادی الاولی (۱۰۵۹ هـ) در کابل فرود آمد، چون خبرهای مقاومت شدید قوای صفوی و عسرت حال لشکر شهزاده از قندهار بحضور شاه جهان در کابل رسید امر داد که محاصره قندهار

---

[۲۸] منتخب اللباب، ج ۱.

را ترک گفته و تمام قوای شهزاده عازم کابل گردد، و شهزاده اورنگزیب هم بعد از محاصره چارماهۀ قندهار که دو سه هزار نفر و چهار پنجهزار جانور از لشکر وی تلف شده بود حصار قندهار را گذاشته و به کابل آمد و ازانجا در اواسط ذیقعده (۱۰۵۹ هـ) در لاهور بحضور شاه رسید[۲۹].

سفر پنجم شاه جهان به کابل و محاصرۀ دوم قندهار:

دو سال پیش که در سفر چهارم قوای شاه جهان کاری را پیش بوده نتوانسته و محاصرۀ قندهار بناکامی اختتام یافت، امپراطور مغول آنرا بوقت دیگری تفویض داشت همان بود که در ربیع الاول سال (۱۰٦۱ هـ) شهزاده اورنگزیب را باقوای زیاد از راه ملتان و سند بقندهار فرستاد، و رستم خان را به خطاب مهابت خانی صوبه دار کابل مقرر کرده و سعدالله خان را هم به کمک شهزاده در کابل گماشت و خود شاه جهان هم در (۱٦) ربیع الاول (۱۰٦۱ هـ) بصوب کابل نهضت نمود، قوای شهزاده عبارت بود از (۵۰) هزار سوار و ده هزار پیاده و بیست توپ قلعه شکن کلان و بیست توپ میانه و ده فیل جنگی مست و غیره.

شاه جهان در دو ماه و چهار روز بتاریخ چهارم جمادی الاولی (۱۰٦۱ هـ) بکابل رسید و قوای شهزاده هم در اول جمادی الاخری بقندهار آمدند و باقوای سعدالله خان که از راه کابل بقندهار رسیده و شهر مذکور را به محاصره کشیده بودند همدست شدند و مدت محاصره تا دو ماه و هشت روز طول کشید، و طرفین پیکارهای

---

[۲۹] منتخب اللباب، ج ۱.

شدیدی بهم کردند، ولی درین بار باز قوای شهزاده نتوانستند قندهار را تسخیر کنند، چون خطر حملات اوزبک هم بر غزنی و دیگر نقاط موجود بود، بنا بران شاه جهان از کابل فرمانی بقوای قندهار داد که محاصره را مانده و عازم کابل شوند، این محاصره نیز باینطور خاتمه یافت و شاه جهان شهزاده داراشکوه به حکمرانی کابل گذاشته و خود بهند رفت و در اواسط رمضان به لاهور رسید[۳۰].

سفر داراشکوه و محاصرهٔ سوم قندهار:

در سال گذشته که شهزاده اورنگزیب از فتح قندهار بدون نیل مرام برگشت، یکسال بعد شهزاده داراشکوه از حضور شاه اجازهٔ فتح قندهار گرفت و با لشکریکه تعداد آن په یکصد هزار نفر میرسید و ازان جمله (۷۰) هزار سوار بود، با هفت توپ کلان و هفده توپ هوایی و سی توپ خورد و (۱۷۰) فیل جنگی و سی هزار گلولهٔ خورد و کلان توپ در اخر ربیع الاول (۱۰۶۲ هـ) بقصد تسخیر قندهار از هند عازم کابل گردید و علی مردان خان هم از حضور شاه بکابل گماشته شد که با شهزاده یاوری کند، قوای پیش قدم داراشکوه که عبارت از دوازده هزار سوار بودند در هفتم جمادی الاخری بپای حصار قندهار رسیدند و به قوماندانی میر جعفر و نجابت خان و غیره بامور محاصره پرداختند.

خود شهزاده نزدیک باغ میرزا کامران فرود آمد و قوهٔ را بقوماندانی رستم خان به فتح بست ارسال کرد و مهدی قلی خان قلعه دار صفوی بست تسلیم و آن قلعه را به رستم خان سپرد، ولی محراب

---

[۳۰] منتخب اللباب، ج ۱، رقعات عالمگیر، ص ۲۶.

خان حکمران قندهار که شخص آهنین بود و بارها قندهار را از هجوم قوای مغول باز داشته بود مقاومت نمایانی کرد و داد مردانگی داد.

شهزاده داراشکوه اهمتام زیادی بخرچ داد و بار ها امر هجوم بر قلعۀ نمود و دفعۀ پنجم در شب نهم شوال (۱۰۶۲ هـ) بر حصار قندهار یورش برد، و زیاده از دو هزار نفر کشته گردید ولی رخنه ئی در حصار محکم و عزم راسخ محراب خان نیفتاد و مدت محاصره تا (۵) ماه رسید، و قشون مغولی از تسخیر قندهار مأیوس شدند.

شاه جهان که وضعیت محاربه را مثل سابق دید به شهزاده امر داد که محاصرۀ قندهار را مانده و بر گردد، بدینصورت قشون شهزاده با حالت بدی در اواخر ذیقعده (۱۰۶۲ هـ) از پای حصار قندهار برخاسته و در اوایل محرم (۱۰۶۳ هـ) به دربار هند رسیدند[۳۱].

اواخر عهد شاه جهان:

بعد ازین شاه جهان از صفحات افغانستان بصوبۀ کابل و حدود شرقی آن قناعت ورزید، و نتوانست که بر قندهار قشون کشی کند و قندهار همانطور بدست حکمران صفوی ماند و در طرف های شمالی مملکت هم حکمرانان توران نفوذ داشتند، و در چند سال اخیر بهادر خان افغان صوبه دار و حکمران بالاستقلال کابل بود، تا که در سال اخیر سلطنت شاه جهان (۱۰۶۷ هـ) مشار الیه موقوف و عوض وی رستم خان به حکمرانی کابل گماشته آمد، و چنانچه ظاهر است شاه جهان در هفتم ذیحجه (۱۰۶۷ هـ) مریض و کشمکش شهزادگان در هند اغاز شد،

---

[۳۱] منتخب اللباب، ج ۱.

و عاقبت شهزاده اورنگزیب حکمران دکن بر شهزاده داراشکوه ولیعهد غالب گردید، و بعد از محاربات زیاد با برادران مرکز شاهنشاهی هند را فتح کرد، و پدر خود شاه جهان را محبوس ساخت، و خود در غرۀ ذیقعده (۱۰٦۸ هـ) بر سریر شاهنشاهی جلوس کرد.

شاه جهان که پادشاه علم دوست و هنر پروری بود، بعد از سلطنت (۳۱) سال و چهار ماه مدت هشت سال در حبس ماند، و شب دوشنبه (۲۴) رجب (۱۰۷٦ هـ) به عمر (۷٦) سالگی از جهان گذشت[۳۲] و آثار خوبی را در دنیای فن و تعمیر و هنر از عصر خود در جهان گذاشت (رجوع به منظر نمره ۱۳) اما افغانستان درین عصر از پیکارهای جاه طلبان و جهانگیران تیموری و صفوی روی آرامی را ندید و میدان جنگ این و آن بود، و سران ملی و مردم آزادی دوست افغانستان تا که میتوانستند در دره ها و کوهسار های وطن متواری بوده و درین حیص و بیص آزادی خویشتن را حفظ میکردند.

---

[۳۲] منتخب اللباب، ج ۲، تاریخ هندوستان، ص ۴۱، عالمگیر نامه، ج ۲.

فصل ششم

محی الدین اورنگ زیب عالمگیر

اورنگ زیب پسر سوم شاه جهان در (۱۵) ذیقعده (۱۰۲۷ هـ) در مقام دوحد احمدآباد هند از بطن ارجمند بانو بیگم بدنیا آمد و چنانچه گذشت در سال (۱۰٦۸ هـ) بتاریخ غرهٔ ذیقعده پدر خود را محبوس ساخته و خود بعمر چهل سالگی بر تخت شاهنشاهی هند نشست، هر چند اوقات زیات اورنگ زیب در هند به زد و خورد و محاربه گذشت ولی بعد از چندی مؤفق گردید که شاهنشاهی هند را زیر یک مرکز و یک اداره بیاورد، و تمام برادران و پدر خود را قربان شاهی خویش کرد.

اورنگ زیب بعد از سرکوبی اقوام هند جنوبی و سکه های پنجاب و مرهته توانست سلطنت بزرگی در تمام هند تأسیس کند، حوادثیکه در زمان شاهی وی در هند واقع گردیده، بتاریخ وطن ما ربطی ندارد، چون حدود شرقی مملکت و کابل داخل سلطنت وی بود بنا بران درینجا به وقایعیکه درین طرفها روی داده ذیلاً اشارت میرود:

مامورین صوبهٔ کابل :

یکماه بعد از جلوس اورنگ زیب در دهم ذیحجه (۱۰٦۸ هـ) مهابت خان صوبه دار کابل با اعزازات زیات نواخته شده و از کومکیان این صوبه مغل خان و سعادت خان نیز ترفیع یافتند، و شمشیر خان حاکم غزنین و رعایت خان و اسحاق بیگ بخشیان کابل و میر یعقوب دیوان آنجا بود و سعید خان بفوجداری بنیر و نوښار مقرر گردید[۱].

در اواخر سال (۱۰٦۷ هـ) گنجعلی خان سه هزاری در سلک کومکیان و دیندار خان بفوجداری نوښار گماشته شد و بعد ازان امیر خان صوبه دار کابل بوده و حسین بیگ و الله داد خان و منگل خان و کامل خان از کومکیان آن صوبه به شمار میرفتند، بعد از امیر خان محمدامین بخشی و بعد ازو هم فدائی خان صوبه دار کابل بود[۲].

حرکت یوسفزی بقیادت باکو و ملا چالاک:

اورنگ زیب نسبت به گذشتگان خود شخص سختگیر و خشمناک منتقمی بود، همچنانکه با مخالفین خود در هند و با پدر و برادرانش سختی کرد، در صفحات افغانستان نیز شدت زیادی را اختیار نمود، چنانچه دیدیم در دورهٔ شاهنشاهی مغول بارها قبایل افغانی بیاد عظمت گذشتهٔ خویش در سرحدات هند سر برداشتند، ولی از طرف شاهنشاهی مغول در امور داخلی شان مداخله بعمل نیامد[۳] و سرداران ملی شان به حکمرانی می پرداختند. اورنگ زیب خواست که

---

[۱] عالمگیر نامه، ج ۱، ص ۱۹۵.

[۲] عالمگیر نامه، ج ۲، ص ۹٦۴. منتخب اللباب، ج ۲.

[۳] عالمگیر نامه، ج ۲، ص ۱۰۱۴.

این وضع را از بین بردارد بنابران سرداران ملی برای حفظ آزادی داخلی خویش کوشیدند، و بر خلاف این پادشاه اعلان جهاد ملی را دادند.

اولین حرکتیکه در صفحات سرحدی غربی هند دیده شد، از طرف یوسفزی ها بود، چنانچه یکی از قواد ملی که باکو نامداشت، به فتوا و امداد ملا چالاک (از پیروان عبدالوهاب، و سلطان محمود گدون آزادیخواهان معروف افغان[۴]) باخشونت افغانی خود در مقابل حکومت مغول استاد و با یک قوهٔ پنج هزاری از اقوام یوسفزی بر قلعهٔ چهاچل پکهلی تاخت و آنرا بدست آورد، و بر متصرفات حکومت اورنگ زیب تعرض نمود، اورنگزیب میر خان صوبه دار کابل را در سال (۱۰۷۷ هـ) در مقابل شان گماشت، و کامل خان فوجدار اتک هم بکمک وی برامد، جنگهای سخت و مدهشی واقع گردید و قوای افغان درین جنگها تا چهل و پنجاه هزار رسید و بسی از جنگاوران طرفین کشته گشتند، مامورین اورنگزیب که خونخوار ترین آنها آغر خان نامداشت، در انتقام جویی از شاهنشاه خود کم نبودند، در پشاور و کابل کله منارهای مقتولین افغان بپا ساخته و در یکی از جنگها کله دو هزار نفر مقتول افغان را بدربار هند ارسال داشتند، اورنگ زیب نیز در کمال قساوت امر داد که ازان در مرکز شاهنشاهی هند کله مناری را بسازند[۵] ولی این عملیات حربی اورنگزیب نتیجه نداد و قوای ملی افغان زیاد تر از انچه میکردند در مقابل حکومت مغول مقاومت نمود، بنا بران شاه مجبور گردید و یکی از معتمدین خود (محمدامین

---

[۴] شرح حال شان مفصلاً در مبحث نهضت های ملی درین کتاب خوانده شود.

[۵] منتخب اللباب، ج ۲، جزو ۱. عالمگیر نامه، ج ۲، ص ۱۰۳۹.

بخشی) را که صوبه دار لاهور بود، به حکمرانی کابل گماشت و در وسط ذیقعده (۱۰۷۷ هـ) او را بمقابل قوای ملی افغان ارسال داشت[٦]، ولی این شخص هم از عهدهٔ کار نبرآمد، و بعد از کمی اورنگزیب پسر خود شهزاده محمداعظم را با بسی از سرداران لشکر و بیست هزار سوار بکابل فرستاد و این قوا روز سه شنبه چهارم ربیع الاول (۱۰۷۸هـ) با شهزاده محمداعظم از حضور شاه مرخص گشتند.

آمدن اورنگزیب به پشاور، و نهضت ایمل خان و خوشحال خان:

طوریکه پیشتر اشارت رفت قبایل افغانی در کوهسار پښتونخوا در عصر مغول تشکیلات ملی داشته و مشران ملی دران نواحی حکمرانی میکردند و در امور داخلی خود آزاد بودند. چون اورنگزیب خواست این بساط را در نوردد، محمدامین خان صوبه دار کابل و شهزاده محمداعظم را بدینکار گماشت، ولی در حدود (۱۰۷۹هـ) ایمل خان یکی از سرداران معروف افغان که بقول خافی خان مؤرخ در کوهسار پښتونخوا مرتبت شاهی داشته وبنام (ایمل شاه) سکه میزده است[۷] بر محمدامین خان صوبه دار کابل تاخت های سخت نمود و تمام قوای مغول را منتشر ساخته و یا زنده دستگیر کرد، که ازانجمله خود محمدامین خان به مشکل جان بسلامت برد و عدهٔ کثیری از اولاد و عائله صوبه دار بدست ایمل خان اسیر ماندند و قوای مغول نتوانستند از تنگنای خیبر بسوی کابل بگذرند. علاوه بران راد مرد

---

[٦] عالمگیرنامه، ج ۲، ص ۱۰۴۵. منتخب اللباب، ج ۲، ص ۲۳۰.

[۷] منتخب اللباب، ج ۲، جزو اول، ص ۲۳۳.

بزرگ و نابغه شمشیر و قلم افغان خوشحال ختک نیز درین اواخر از زندان اورنگزیب در هند نجات یافته و خود را بسرزمین ختک رسانید، این راد مرد مشهور نیز بر خلاف استعمار طلبی مغول قد علم کرد، تا که اخیراً خود اورنگزیب مجبور گردید و با تمام قوای شاهنشاهی خود بسوی پشاور آمد.

اورنگزیب یکی از خونخوار ترین سرداران لشکری خود آغرخان را هم از دکن خواست و در وقتیکه موکب وی در حسن ابدال رسیده بود، آغر خان هم بحضور شاه پیوست، و علی الفور بمقابل قوای افغان بر آمد، در سال (۱۰۸۰ هـ) قبایل مهمند با آغر خان جنگهای خونینی نمودند و در موضع علی مسجد آغر خان و فدائی خان صوبه دار کابل با تمام قوای شاهنشاهی بر سر افغانان تاختند ولی با وجود آنهم عبور صوبه دار کابل که نو از حضور شاه مقرر شده بود از تنگۀ خیبر متعذر گشت، تا که همه قوای مغول یکجا گشته و براه بازارک و سه چوبه جنگ کنان صوبه دار را از پشاور بجلال آباد رسانیدند، و بعد ازانکه آغر خان پس به پشاور میرفت بار ها مورد تاخت و تاز قوای دلاور افغان گردید[۸].

اورنگزیب مدت سه سال در حسن ابدال توقف ورزید، و اخیراً با هزاران حیله و مصرف پول زیات توانست که خوشحال خان راد مرد دلاور افغان را بسبب تقویۀ نفاق داخلی قبایل ناکام سازد، ولی با آنهم اورنگزیب با همه قوای شاهنشاهی خود که بزرگترین و آهنین شاهنشاهان مغول شمرده میشد نتوانست روح آزاد قبایل کوهسار

---

[۸] منتخب اللباب، ج ۲، ص ۲۳۲ – ۱۴۲.

افغان را بکشد، و ما شرح حال خوشحال خان و جنگهای وی را در مبحث نهضت های ملی خواهیم نوشت.

مدت سه سال اورنگزیب در حسن ابدال بود و شهزاده محمداعظم در کابل توقف ورزید، و سرداران قشون مغول به زد و خورد باقبایل افغانی پرداختند، بعد از سه سال در (۱۰۸۱ هـ) اورنگزیب از حسن ابدال به دهلی رفت و امیر خان ولد خلیل الله خان را عوض فدائی خان بصوبه داری کابل گماشت و آغرخان و دیگر سرداران لشکری را هم بکمک وی نامزد کرد و شهزاده محمداعظم بامرپدر از کابل به لاهور رفت[۹].

جنگ لغمان:

بعد از مراجعت و ناکامی اورنگزیب امیر و آغر گماشتگان وی از کابل به پشاور رسیده و بدفع حملات قبایل افغانی پرداختند، و قلعهٔ آغرآباد را برای دفع حرکات شان تعمیر کردند، درینوقت باز ایمل خان مشهور با قوای خود باتفاق سرداران ملی در لغمان فراهم آمده با آغرخان و قوای مغول جنگ شدیدی کردند و این نبرد یکی از مدهش ترین جنگهاست، که در صفحات شرقی افغانستان در عصر مغول روی داد[۱۰].

---

[۹] منتخب اللباب، ج ۲.

[۱۰] آغر نامه (تاریخ منظوم جنگهای آغر با افغانان) و منتخب اللباب ج ۲، این چند بیت در وصف این جنگ از آغرنامه نوشته شد:

افاغین زهر سو بر انگیت سر	همه بسته بر خون آغر کمر
زحد اتک تا حد قندهار	پدید امده لشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف	تو لشکر مگو بلکه یک کوه قاف
مسلح همه گشته از بهر کین	رسیدند بر حد لمغان زمین
بهم کرد زان گونه جنگ و جدل	که دریای لمغان بخون شد بدل

آغر خان چندین سال در کابل ماند و اخیراً از تصادم باقبایل افغانی دست کشید، و تنها به صوبهٔ کابل قناعت کرد و این شخص خونخوار در سال (۱۱۰۲ هـ) وقتیکه از کابل بدربار اورنگزیب میرفت در راه به کیفر کردار خود رسیده و از طرف آزادی خواهان افغان کشته گردید و بدار مکافات فرستاده شد[۱۱].

وفات عالمگیر و وقایع اواخر وفاتش:

بعد از وقایعیکه شرح آن گذشت اورنگزیب مقاومت افغانها را خیلی آهنین دید از صفحات پښتونخوا صرف بکابل و پشاور قناعت ورزید، و بعد ازان با قبایل افغانی نیاویخت.

بنا بران در اواخر دورهٔ عالمگیر وقایع قابل ذکری درین صفحات روی نداد، از خلال اوراق تاریخ بدست می آید که شهزاده معظم بهادرشاه از اواخر عهد عالمگیری در کابل و پشاور بود، و منعم خان و فتح الله خان از مامورین کابل بشمار می آمدند، چون عالمگیر روز جمعه (۲۸) ذیقعده (۱۱۱۸هـ) بعمر نود سالگی بعد از سلطنت پنجاه سال در احمد نگر هند از دنیا رفت، بین شهزادگان اختلاف بوقوع پیوست، و در دهم ذیحجه (۱۱۱۸ هـ) شهزاده محمد اعظم در احمد نگر بر تخت شاهی نشست، و از طرف دیگر شهزادهٔ بزرگ معظم از صوبه کابل کوچیده و در سلخ محرم (۱۱۱۹ هـ) در لاهور علم شاهی افراشت، و برادرش محمد اعظم را در جنگی که به دهولپور رخ داد کشت[۱۲].

---

[۱۱] منتخب اللباب، ج ۲.

[۱۲] منتخب اللباب، ج ۲.

در اوقاتیکه شهزادگان عالمگیری بخانه جنگی مشغول بودند و یکی بعد دیگر مدت کمی بر تخت شاهی نشستند، گماشتگان سابق سلطنت مغولی در کابل و پشاور حکمرانی میکردند، و این حالت تا آمدن نادرشاه افشار و فتح کابل دوام کرد، که شرح آن خواهد آمد.

علی ای حال اقتدار سلطنت مغولی بعد از اورنگزیب در صفحات افغانستان کم گردید و این پادشاه بزرگ که تمام هند را با قوت زیات تسخیر کرد سجیهٔ عجیبی داشت، حیات شخصی وی خیلی درست و قناعت کارانه بود، با دیانت دلچسپی خوبی داشت، و باعمال اسلامی خیلی مقید بود[۱۳]، ولی اعمال اجتماعی وی سخت قساوت آمیز بود، و با پدر و برادران خود رویهٔ را نمود، که هیچ انسان رحمدل را نشاید، علاوه بر ان خیلی خونریز بوده و مخصوصاً با ملت افغان به قساوت و خونخواری زیادی پیش آمد، و خون بسیاری را درین صفحات ریخت، بنا برآن دورهٔ وی برای ما تاریک ترین دوره ها بشمار رفت، و تاریخ افغانستان او را به قضاوت ملی و وقایع خونینی که در شاهی وی روی داد پادشاه خونخوار می شناسد، و دشمن ملی افغان بقلم می دهد. (رجوع به منظر نمره ۱۴)

---

[۱۳] عالمگیر شخص عالمی بود، این شعر به وی منسوبست:

دیروز پی گلاب میگردیدم – پژمرده گلی بر سر آتش دیدم
گفتم که چه کرده که می سوزندت؟ – گفتا که درین باغ دمی خندیدم
(تذکره حسینی)

فصل هفتم

نتیجه و انتقاد

استیصال شاهی مغل و تاخت نادرشاه:

معظم بهادرشاه در محرم (۱۱۲۴ هـ) درگذشت و بعد ازو شاه عالم و جهاندار شاه و فرخ سیر و رفیع الدرجات و رفیع الدوله بنوبهٔ خود حکمرانی کردند، تا که محمدشاه در ذیقعده (۱۱۳۰ هـ) بر تخت دهلی نشست، و در عصر این پادشاه ناصر خان به حکمرانی صوبهٔ کابل و پشاور مقرر بود، و باقرخان حکمرانی غزنی داشت، و مقر حد فاصل حکمرانی هوتکی قندهار و سلطنت مغولیه بر غزنین نمود و باقرخان حاکم غزنی گریخت و این شهر در (۲۲) صفر (۱۱۵۱ هـ) بتصرف قوای نادر آمد، و سوم ربیع الاول از غزنین بر کابل تاخت، و شرزه خان پسر ناصر خان و رحیم داد خان که از طرف ناصرخان حکمران مغولیه دهلی بحفظ کابل مامور بودند، حصار کابل را محکم کرده و بقوهٔ (۲۰) هزار نفر بجنگ پرداختند، ولی قوای نادر در (۱۲) ربیع الاول کابل را فتح کرده بتاریخ سوم جمادی الاخری جلال آباد را نیز کشودند (۱۱۵۱ هـ) ناصرخان حکمران کابل که در پشاور بود، بمقابل نادرشاه عسکر

آراست، و بعد از جنگی بدست لشکر نادرشاه افشار اسیر افتاد[۱] و باینصورت تمام افغانستان بوسیلهٔ قوای نادر مفتوح و از تصرف شاهان مغولیهٔ هند برآمد و بساط سلطنت پادشاهان گورگانی هند بعد از مرور (۲۴۰) سال که بابر تأسیس کرده بود در عهد محمدشاه از افغانستان برچیده شد، و باینطور سلاطین بابری هند از سال (۹۱۰ هـ) تا اوایل (۱۱۵۱ هـ) بر صفحات شرقی و چندی هم بر حدود شمالی و غربی افغانستان سلطنت کردند، درین مدت سلطه دولتهای تیموریان دهلی و صفویان پارس و شاهان اوزبکیه ماوراء النهر بر افغانستان یک نوع تصرف اجباری اجنبی بوده و ملیون افغانستان به هیچ صورتی از صور بدان تسلیم نشدند و مقاومت های مردانهٔ ملی ما در مدت دو صد سال با تیموریان دهلی و صفویان پارس ادامه یافت، که نمونهٔ بارز هویت ملی و تشخیص افغانی بشمار می آید، تا که بالاخره دولت هوتکی و بعد ازان دولت ابدالی در قندهار بوجود آمد و به حفظ کیان ملی موفق گردیدند.

نتیجه و انتقاد:

دورهٔ شاهنشاهی گورگانی های بابری هند در افغانستان بهترین مظهر آزادی خواهی و حریت پسندی ملت افغان بشمار میرود، زیرا ملت افغان در عصور دراز بین کوهسار خود آزاد بوده و به امور داخلی و حیات ملی آنها کسی دخلی نداشت و روسای ملی در بین عشائر

---

[۱] جهان کشای نادری، نادر نامه منظوم، نسخه قلمی، ص ۲۰۷ – ۲۱۵. تاریخ نظامی ایران، ج ۲.

خویش متحدانه سمت فروماندهی داشتند، ولی بابر چون از افغانستان بهند می رفت، و شاهنشاهی خویش را در آن سواد اعظم اساس می نهاد خواست که آزادی داخلی ملت پښتون را نیز از بین بر دارد، و این ملت آزاد کوهسار را مسخر سازد، بنا بران چندین بار با قبایل پښتون در اویخت و از همان محاربات آزادیخواهی ملی این جامعهٔ سلحشور و دلاور تا اواخر دروهٔ مغول مدت دو نیم قرن دوام کرد، و پادشاهان مغول و صفویان منتهای قدرت عسکری خود را درین کوهسار بخرچ دادند.

مخفی نماند که ملت افغان درینوقت به کوهسار خود قناعت ورزیده و دست اجنبی را بران مسلط نمی خواستند، ولی چون شاهان مغول و صفویان می خواستند که آن را نیز مستعمرهٔ خویش سازند، بنا بران افراد ملت دلاور هم مدت دونیم قرن در میدان ایستادند، و دست اقتدار اجنبی را کوتاه کرده رفتند که دفاع های مردانهٔ این ملت شیردل را در مقابل پادشاهان اقتدار طلب مغول در شرح حال شاهان و نیز در مبحث حرکات ملی شرح داده ایم.

این را هم باید علناً گفت : که پادشاهان مغول در نتیجهٔ رویهٔ عنودانهٔ که با این ملت نمودند از طرف افغانها بنظر نفرت و استکراه دیده شدند، و همواره روح ملی افغان از ترکتازی ها و مظالم جانگذار مغول شکوه داشت. مثلاً در ادبیات ملی میخوانیم شعراء و ادباء که لسان ملت اند همواره مظالم این تودهٔ ستمگار را آشکارا ساخته، و نفرت خود را در لف اشعار خود ظاهر کرده اند، حتی درین دوره در مقابل کلمهٔ ملیت (پښتونواله) که نزد افغانها مطابق به عنعنات ملی

ما مجموعهٔ اوصاف و کردار نیک انسانی است، مغلواله یعنی مغولیت مجموعهٔ ظلم و قساوت و اخلاق ناپسندیده و خونخواری و وحشت شمرده شده است. ادب ملی ما نام (مغل) را همواره مرادف ظلم و تاریکی و خرابی و ویرانی و اندوه و کلفت بقلم داده و روح ملی را ازین کلمهٔ تاریک و مظلم منضجر نشان داده است.

وقتی ما در ادب ملی پښتون سیر کنیم، به بسی ازینچنین مثالها بر میخوریم مثلاً خوشحال خان قاید معروف افغان در وصایای آخرین خود گفت :

"مرا در جائی دفن سازید، که سایهٔ مغول بر خاکم نیفتد، و گرد سم ستوران مغول را بدانجا راهی نباشد".

حمید ماشوخېل شاعر ملی ما مغول را چنین با حزن و اندوه التزام میدهد :

پر تمام جهان قراره قراري ده
پر حمید د غم مغل راوخاته

در جای دیگر نیز مغلواله را چنین قدح می نماید :

یو به نه سم مغلواله د رقیب ستا
په رشتیا که زېږولی پښتنې وم

این نفرت و استکراه از مغول و مغولیت در حقیقت از تاخت و تاز وحشیانهٔ چنگیز و تیمور در خون و روح ملت افغان جای گرفته بود، مثلاً اکبر زمینداوری معاصر تیمورلنگ گفته است :

د مغـولو تـمر هـسي په اور وسـوم
چي به هېر په دې ماتم زمینداور کړم

تاخت و تاز قساوت کارانهٔ بابر و اخلافش در کوهسار پښتونخوا، طوریکه روحیهٔ نفرت را از انها در بین ملت افغان تقویت داد، همان قسم روح ازادی خواهی و عزم نگهداری کوهسار را نیز تحکیم و استواری بخشود و مغولها تا که بودند نتوانستند با دل خوشی برین صفحات حکمرانی کنند.

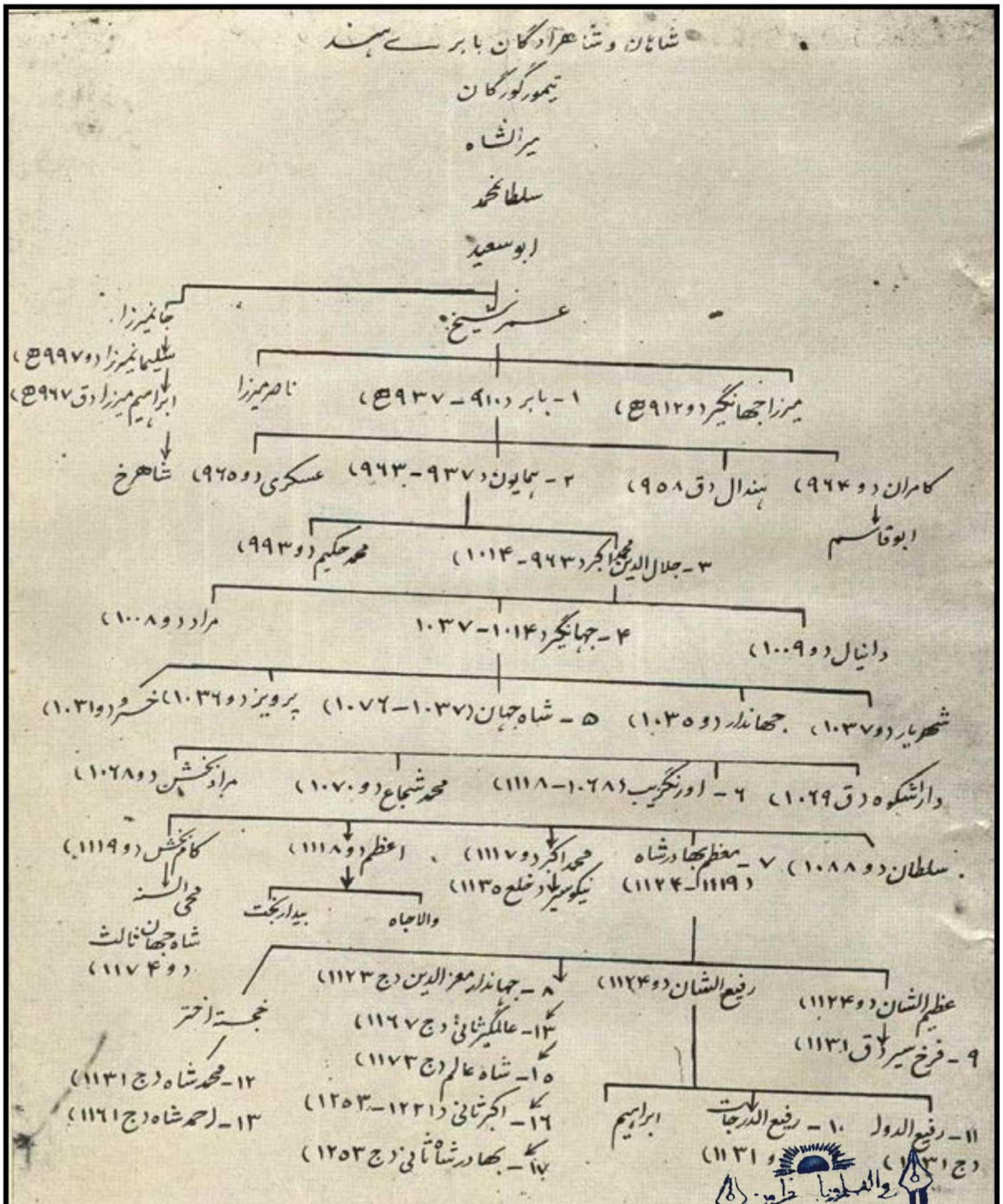
شاهنشاهان گورگانی هند بلا شک در هند از ناحیه علم و صنعت و هنر و ارت خدمتهای کردند، و پول های هنگفتی را بعمرانات و بوجود آوردن شهکارهای صنعت و ادب صرف نمودند، ولی این مدنیت پروری و هنر خواهی شان در وطن ما اثری نکرد و در دورهٔ مغول درین سرزمین جز خون و خشم جنگ و ستیز چیزی را نمی بینیم.

بنا بران نویسندهٔ تاریخ ملی افغان حق دارد که بحکم این قضایا شاهنشاهان گورگانی دهلی را کایوس های ظلم و وحشت و خونخواری در افغانستان بشناسند، و دورهٔ آنها را از نقطهٔ نظر ملیت و منافع ملی تاریک و نامیمون و هولناک بقلم دهد.

اکنون تابلوی مفصل پادشاهان و شاهزادگان بابری را نوشته، و در مقابل هر یک سنوات هجری قمری نشان داده می شود، درین تابلو (و) سنه وفات، (ج) سنهٔ جلوس، (ق) سال قتل را معنی میدهد، و پیش از نامهای کسانیکه بشاهی رسیده اند اعداد بترتیب جلوس نگاشته شده است[۲].

---

[۲] این تابلو از دول اسلامیه ص ۵۰۷ و مجمع السلاطین و زینت الزمان و غیره اقتباس شده.


شاهان وشاهزادگان بابری هند
تیمور گورگان
میرانشاه
سلطان محمد
ابوسعید
عمر شیخ
خان میرزا
سلیمان میرزا (و ۹۹۷ هـ)
ابراهیم میرزا (ق ۹۶۷ هـ)
شاهرخ
ناصر میرزا
۱ - بابر (۹۱۰ - ۹۳۷ هـ)
میرزا جهانگیر (و ۹۱۲ هـ)
عسکری (و ۹۶۵)
۲ - همایون (۹۳۷ - ۹۶۳)
هندال (ق ۹۵۸)
کامران (و ۹۶۴)
ابوقاسم
محمد حکیم (و ۹۹۳)
۳ - جلال الدین محمد اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴)
مراد (و ۱۰۰۸)
۴ - جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷)
دانیال (و ۱۰۰۹)
خسرو (و ۱۰۳۱)
پرویز (و ۱۰۳۶)
۵ - شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۷۶)
جهاندار (و ۱۰۳۵)
شهریار (و ۱۰۳۷)
مراد بخش (و ۱۰۶۸)
محمد شجاع (و ۱۰۷۰)
۶ - اورنگزیب (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸)
دارا شکوه (ق ۱۰۶۹)
کام بخش (و ۱۱۱۹)
محی السنه
شاه جهان ثالث (و ۱۱۷۴)
اعظم (و ۱۱۱۸)
بیدار بخت
والاجاه
محمد اکبر (و ۱۱۱۷)
نیکوسیر (خلع ۱۱۳۵)
۷ - معظم بهادر شاه (۱۱۱۹ - ۱۱۲۴)
سلطان (و ۱۰۸۸)
خجسته اختر
۸ - جهاندار معزالدین (ج ۱۱۲۳)
رفیع الشان (و ۱۱۲۴)
عظیم الشان (و ۱۱۲۴)
۱۴ - عالمگیر ثانی (ج ۱۱۶۷)
۹ - فرخ سیر (ق ۱۱۳۱)
۱۵ - شاه عالم (ج ۱۱۷۳)
۱۲ - محمد شاه (ج ۱۱۳۱)
۱۳ - احمد شاه (ج ۱۱۶۱)
۱۶ - اکبر ثانی (۱۲۲۱ - ۱۲۵۳)
۱۷ - بهادر شاه ثانی (ج ۱۲۵۳)
ابراهیم
۱۰ - رفیع الدرجات (و ۱۱۳۱)
۱۱ - رفیع الدوله (ج ۱۱۳۱)

باب دوم

فصل اول

نهضت های ملی رجال مشهور افغان در دورۀ مغولیۀ هند

فصل دوم

تشکیلات ملی و عسکری مغولی های هند در افغانستان

فصل سوم

عمرانات دورۀ شاهان مغولیۀ هند در افغانستان

فصل اول

نهضت های ملی رجال مشهور پښتون در دورهٔ مغولیهٔ هند

شاهنشاهی پښتون در هند بآمدن بابر و تسلط اولادش در هند روی بزوال نهاد و نخست سلطنت لودیان در هند سقوط کرد و بعد ازان سلطنت سوریان بعروج رسید و با فتوحات همایون و غیره از بین رفت ولی از بدو تأسیس شاهنشاهی مغول تا اواخر آن که ستارهٔ شاهنشاهی هوتکی و بعد ازان سدوزی بجلوس اعلیحضرت احمدشاه بابا از افق قندهار می تابید، در مدت (۲۵۰) سال روح ملی پښتون نمرد و افغانها سلطنت مغولی را یک قوهٔ قاهره اجنبی پنداشتند، و بارها در مقابل قوای مغول چه در کوهسار پښتونخوا و چه در صفحات هند قیام های مردانه نمودند و این نهضت های ملی باوجود قوت و شوکت شاهنشاهان مغول دوام کرد و خونخوارترین بازوهای مغول نتوانست روح ملی پښتون را بکشد.

اقدامات نهضت ها و جنبش های ملی رجال پښتون در دورهٔ مغول جزو مهم تاریخ ملی ماست، و هر چند مؤرخین این دوره آنرا بصورت مستقل ننگاشته اند و اغلب آنها بسبب بستگی با دربار مغول حرکات ملی رجال استقلال طلب افغان را بصورت بدهم نوشته اند، ولی در

خلال اوراق تاریخ با بسی از وقایع مهمه بر میخوریم که در تاریخ ملی ما باید فراموش نشود و رجالیکه در حرکات و نهضتهای ملی دست داشته اند و مدتها مرز و بوم خود را از سلطهٔ شاهنشاهی مقتدر مغول آزاد نگهداشته و یا بعشق استقلال خواهی مرده اند احیای نام شان جزو وطن ملی ماست، بنا برآن درین کتاب لازم دیده شد که به مهمترین وقایع مذکوره بصورت یک فصل مستقل اشارت رود، و از خلال اوراق پراگندهٔ تاریخ یکجا ثبت و محفوظ گردد.

پوشیده نماند که تمام این حرکات و قیامهاییکه ما بشرح آن می پردازیم، به صفحات افغانستان تعلق دارد ولی آنچه در سواد هند بمقابل سلطنت مغول از اقوام افغانی سر زده تفصل آن تعلق دارد به احوال شاهنشاهان افغانی در هند و مبحث لودیان و سوریان و دیگر خاندانهای افغانی.

در مقابل بابر :

در تاریخ دورهٔ مغولیه بابر اولین شخص است که با قیام های آزادیخواهی ملت افغان مصادف آمد، و افغانهای آزاد و حریت دوست باوی جنگهایی نمودند که جزو مهم تاریخ زندگانی این مؤسس امپراطوری شمرده می شود.

وقتیکه بابر از فرغانه بصفحات افغانستان رسید و کابل را بتصرف خود آورد این شخص داعیه طلب میخواست که هند را بدست آورد بنا برآن در سال (۹۲۵ هـ) سفر اولین خود را بهند آغاز نهاد، ولی پیش ازین سفر چون قبایل آزادی خواه پښتون در صفحات خیبر و

پشاور و غزنی از آمال این شخص مستملکات طلب آگاهی یافتند، وی را بنظر خوبی ندیدند، بابر هم نخست در سال (۹۱۳ هـ) قبایل غلجی پښتون را که در مقابل عملیات خود سد آهنین می پنداشت تاخت نمود، و بقول فرشته صد هزار گوسفند و دیگر چیزها را ازیشان بتاراج برد[۱]، و یک سال بعد (۹۱۴ هـ) با اقوام مهمند در اطراف کوهسار خیبر جنگ کرد و آن قبایل را که نمی خواستند آزادی شان پامال اجانب گردد مالش داد[۲].

علاوه برین قبایل پښتون همواره مقر و پناه گاه کسانیکه از چنگ بابر گریخته و به آنها پناه می برد می بودند، و از عنعنات محکم ملی افغانی است که پناهنده را بسر و جان نگهدارند، و اگر جان خود هم درین راه بسپارند پناهنده را بدست دشمن ندهند. بنابران کسانیکه در صفحات افغانستان از دست بابر می گریختند همواره باین قبایل دلاور و با ناموس که به عنعنات ملیۀ خود سخت استواری داشتند پناه برده و آغوش پاک شانرا مورد التجا قرار میدادند. ازین روست که بابر پیش از سفر هند به دفع و انقیاد شان پرداخت و چنانچه پیش از سفر اولین هند (۹۲۵ هـ) بابر سلطان ناصر میرزا یکی از برادرن خود را که حکومت غزنین داشت برا ی مقابلت و سرکوبی این قبایل گماشت و در جنگهای سختی که با هم نمودند از قبایل یوسفزی بکمال قساوت سه هزار نفر را مقتول و بقول خافی خان زن و مرد بسیار را اسیر کرد و این ولایت را بتصرف آورده و بخواجه کلان سپرد[۳].

---

[۱] فرشته، ص ۱۹۹.

[۲] فرشته، ص ۱۹۹.

[۳] منتخب اللباب، ج ۱، ص ۴۵.

درینوقت شاه منصور ولد ملک سلیمان قوم یوسفزی و سلطان اویس سواتی مرزبانان بزرگ آن صفحات بودند بابر چون نتوانست بقوه و جنجگوئی جنبش های ملی قبایل پښتون را فرو نشاند و آتش آزادی خواهی را در سینه های شان خاموش گرداند بنابران درین زمینه سیاست سبکتگین مشهور را تعقیب نموده[۴] و طوریکه پیشتر در حوادث حیاتش گذشت با پښتونهای غیور خویشی نموده و بهمین سبب توانست فی الجمله گریبان خود را از چنگ یوسفزی برهاند و هم در هند به یاوری آنها مثل سلطان محمود غزنوی کامیاب گردید، بابر بعد ازین جنگها دختر شاه منصور مرزبان بزرگ یوسفزی را خواست* و بعد ازانکه موفق به عنعنات ملیه خویش افغانها گردید تا که یک اندازه مقابله آنها فراغ یافت.

روشانی ها و جنگهای شان در دورهٔ گورگانیها

بایزید روشن :

یکی از حرکات بسیار مهم که در عصر بابر واقع گردید، نهضت فرقهٔ روشانی هاست، که از نقطهٔ نظر ملیت هم وقعی داشته و از ناحیهٔ دیانت و فلسفه هم مهم است.

طوریکه پیشتر گفته شد، شاهنشاهی چندین قرن افغانی در هند

---

[۴] حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده، ص ۳۹۵ طبع اروپا، راجع به محمود زاولی می نویسد که (مادرش دختر رئیس زاول بود، و اورا بدین سبب زاولی خوانند).

* حیات افغانی، ص ۱۸۱، اکبرنامه، ج ۱.

بفتوحات بابر و احفادش سقوط کرد، ملت پښتون که به تقاضای فطرت بلند و جذبات ارجمند خویش سالها بادار و حکمران بود، نتوانست یوغ غلامی را بر گردن نهد، بنا بران از هر طرف برخاسته و برای حفظ شئون ملی شمشیر کشیدند، دربین این دسته های آزادی خواهان کسانی نیز بودند که از ناحیهٔ تحریک روحی و دینی جذبات استقلال طلبانهٔ ملت را بر انگیختند.

فلسفهٔ حرکت روشانی ها :

چنانچه معلوم است بعد از تسلط مغول بر ملل آسیا دورهٔ نوی آمد، که وقایع ناگوار و اوضاع ناهنجار عصر روحیات زنده و بیدار مردم را فشرد و یکنوع میل وخواهش معنوی بطرف انزوا و جنبهٔ منفی حیات پیدا گردید، این حرکت در تمام عالم اسلام دیده شد و مخصوصاً سرزمین ایران و هند محل پرورش این گونه تفکر گردید، درینجا فلسفهٔ پیدایش این حرکت و مبادی آن و منابعی که ازان آب خورده مورد بحث ما نیست فقط همین قدر بایستی گفت که در عصر بابر از یکطرف خاندان صفوی ایران این فکر را پرورش دادند و ارباب تصوف و صوفیان اعضای رسمی دربار اکثر شاهان ایران بودند و در هند هم این گونه تفکر پرورش خوبی یافت، و مردم به آن میل زیادی پیدا کردند.

درصفحات کوهسار پښتون خوا که محل پرورش قبایل سلحشور و جنگجویی است نیز از طرف برخی از مبلغین افکار تصوف بمیان آمد و ذهنیات عامه را تحت تأثیر گرفت، چنانچه سید علی قندوزی

(مشهور به پیر بابا) در اراضی سوات و باجور و تمام کوهسار پښتونخوا نفوذ و قدرت تامی یافت، و این شخص که تبعهٔ زیادی داشت در سال (۹۹۱ هـ) در گذشت[۵].

چون این گونه تفکر و ذهنیت تصوف مدار امور گشت، مفکرین پښتون بخیال افتادند که بایستی ازین راه قوم را جمع کرده، و به مقاصد بزرگ ملی استعمال کنند، و تحت رایت حرکت دینی، آنها را بر خلاف حکومت اجنبی بجنگاند[۶].

همان بود که باین فکر و عقیده یکی از نوابغ فکر و ادب و حرب پښتون بمیان آمد و مؤسس نهضت مهم و مسلک روشانی در کوهسار افغانستان گردید.

این شخص بایزید بن عبدالله نامداشت، که طرفداران او را (پیر روښان) و مخالفین پیر تاریک گفته اند، پدرش اصلاً قندهاری و قوماً اورمړ بوده، که بعد از ان در کانی کرم سکونت ورزیده است[۷].

بایزید بهرهٔ از علم داشت و از ملا سلیمان کالنجری و ملا پاینده تحصیل علوم کرده و از یکی از خویشاوندان خود خواجه اسماعیل استفاده روحانی کرد، و در سفرهای هند و ترکستان و سمرقند در فسلفهٔ مذاهب مطالعاتی نمود و شخص فیلسوف و عالمی بار آمد و مسلک نوی را که در آن افکار متصوفین افراطی داخل است بمیان

---

[۵] تذکرة الابرار و الاشرار، ص ۱۳۳.

[۶] اخوند درویزه در تذکرة الابرار و الاشرار خود نامهای بسی از رجال روحانی ولی آزادی طلبان را درین دوره می برد.

[۷] مخزن اسلام، پښتو نسخه قلمی، و دبستان مذاهب، ص ۲۴۷.

کشیده و بتبلیغ آن پرداخت[۸].

مؤلف دبستان مذاهب که از (۱۰۲۰ تا ۱۰۸۱ هـ) حیات داشت[۹] در کتاب خود شرح مستوفائی راجع به پیر روشن نگارش داده وی از کتاب حالنامه که بقلم خود روښان و یکی از اتباع اوست اقتباس میکند و گوید که خلف شیخ عبدالله است، و بشیخ سراج الدین انصاری به هفت پشت میرسد که در اواخر حکومت لودی افغان در شهر جلندر پنجاب بسال (۹۳۲ هـ) متولد گشت و مادرش بنین[۱۰] بنت محمدامین نامداشت و او را تصانیف بسیار است، از عربی و پارسی و افغانی، مقصود المومنین به عربی است، و کتاب دارد خیرالبیان نام و آن به چهار زبان گفته و حال نامه کتاب دارد که در آنجا احوال خود را باز گذارده ... نامه نگار از میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان شنیده که گفت میا روشان در (۹۴۹ هـ) قوی شد و مذهب او روائی یافت و قبر بایزید در پته پور است از کوهستان افغانان[۱۱] ولی اخوند درویزه آنرا در اشنغر می پندارد.

بایزید مرد شاعر و ادیب و فیلسوف و زاهدی بود، که نبض ملی پښتون را می شناخت. وی بادب پښتو خدمت جاویدی کرد و سبک مشهوریکه بنام وی یاد میشود در شعر پښتو آفرید و کتاب مشهور خود خیرالبیان را به چهار زبان نوشت و برای زبان پښتو رسم الخطی را

---

[۸] مخزن و تذکرة الابرار اخوند درویزه.

[۹] مجلهٔ کاوه، طبع برلین، ج ۵، ص ۹.

[۱۰] بقول مآثرالامراء، ج ۲، ص ۲۴۳ : بهبین یا بیبن.

[۱۱] دبستان مذاهب، ص ۲۵۱.

وضع کرد[۱۲] بایزید دارای افکار پختهٔ فلسفی بود و در عالم تصوف دست قوی داشت و بقول صمصام الدوله کتاب خیرالبیان وی نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف بر اثبات وحدت وجود[۱۳]، چون درینجا شرح مآثر فلسفی و مذهبی و مسلکی وی مورد بحث ما نیست بهمین قدر معرفی کوتاه کفایت رفت، حالاً میرویم به اعمال و کار نامه های حربی و ملی وی و احفادش.

بدانکه بایزید اساس مسلک خود را بر اصول اجتماعی و سیاسی نهاده و پیروانش از خود خزینه ئی داشتند و از اموالیکه گرد می آمد خمس آنرا در بیت المال نهادی و چون حاجت شدی براهل استحقاق قسمت کردی، و پیش از خروج خود در کابل نزد میرزا محمد حکیم رفت و در آنجا مسلک خود را تبلیغ کرد و با دانشمندان مناظره نمود، میرزا محمدحکیم وی را با اعزاز زیاد مرخص داشت[۱۴]، بعد ازین بایزید رسالهٔ فخر الطالبین را بنام میرزا سلیمان حکمران بدخشان و صراط التوحید را بفارسی خطاب بتمام شاهان معاصر نگاشته و برای تبلیغ مسلک و مرام خویش بایشان فرستاد[۱۵]، بایزید راد مرد سیاسی و دانشوری بود، بعد ازانکه از راه روحانیت اغلب قبایل کوهسار پښتون را به خود جلب و پیرو ساحت برخلاف تسلط ظالمانهٔ مغول علناً اعلان جهاد ملی را نمود و به پیروان خود تلقین فرمود که از مغلان دوری و اجتناب جویند، بلکه آمیزش با آنها را مورد سرزنش و مقدمهٔ

---

[۱۲] دیوان قلمی دولت شاگرد بایزید مخطوطه قدیم کتب خانهٔ پښتو ټولنه، ص ۳.

[۱۳] مآثرالامراء، ج ۲، ص ۲۴۳.

[۱۴] دبستان مذاهب، ص ۲۱۵.

[۱۵] دائرة المعارف اسلامی، ج ۱، به حوالهٔ حالنامه.

هلاک و اضمحلال قرار داد، درین باره نویسندۀ دبستان قصۀ شگفت انگیزی را می نویسد، که می توانیم ازان شدت مخالفت پیر روشن را به استعمار طلبان مغول قیاس کنیم.

بعد ازانکه عبدالقادر کواسه بایزید به قوای شاه جهان تسلیم گردید درین حالت نویسندۀ کتاب دبستان مذاهب چنین می نگارد:

"نامه نگار از سلطان ذوالقدر که اکنون مخاطب به ذوالفقار خانست شنید که گفت چون بفرمان سعید خان بخواندن عبدالقادر رفتم یکی از افغانان پیر بعد از چشیدن حلوا برخاست و گفت:

اي عبدالقادر! از زمان ... بزرگوار تو تا این زمان قدم مغول اینجا نرسیده است، این مردیکه آمده می خواهد ترا بجامۀ سرخ و زرد و اطعمۀ چرب و شیرین که رغبت بدان دین اصحاب بطن و نفرت ازان ائین درویشان است بفریبد، صلاح درین است که اورا بکشم تا دیگر از هراس بدانجا نیاید، اما عبدالقادر و مادرش بی بی علائی که دختر میا جلال الدین است راضی نشدند، روزیکه عبدالقادر داخل اردوی سعید خان میشد ازآواز نقاره و کرنای اسپ او می ترسید و از میان بر مردم کنار میرفت، افغانی با او گفت آنچه حضرت میا روشن فرموده است اسپ بجا می آورد و شما نه، خمار این مستی خواهید کشید، عبدالقادر پرسید میان چه فرموده است؟ افغان گفت "از مغلان دوری و اجتناب"[16].

و همچنان محمد حیات مؤرخ تصریح میکند که بایزید به پیروان خود علناً میگفت که مغولها ظالم اند و با ما ظلم کنند بي نهایت، بنا

---

[16] دبستان مذاهب، ص ۲۵۳.

برآن لازم است که افغانها ربقهٔ اطاعت مغول را از گردن بکشند، و خود را آزاد سازند[۱۷]. بایزید خودش تصریح میکند که فلسفهٔ قیام وی در مقابل مغل همانا رفع ستم و دفع جور و ایذای آن طایفه بوده است. زیرا در حدود (۹٦۰ هـ) هنگامیکه بیرم خان از طرف همایون حکمران قندهار بود بایزید سفری بدان طرف کرد، و در آنجا که لشکریان مغول گیسوی یک بانوی افغانی را بسنگ آسیا بسته بودند، و چون سنگ آسیا میگشت این بانوی مظلوم نیز با آن دور میخورد، و بایزید چون این منظر فجیع را دید عزم نمود تا قوم خویش را ازین مظالم جان گزای اجنبیان برهاند و حکومت ملی را اساس نهد[۱۸].

باینطور بایزید در مقابل استعمار طلبان مغول روح مخالفت و نفرت شدیدی را در پیکر قبایل افغانی دمید و اساس حکومت ملی را در کوهسار پښتونخوا که از طرف احفادش به جنگ های مردانه و مقاومت شدید اصول مذکور نگهداری گردید و افراد این خانواده در کوهسار خود مقام حکمداری و فرمانروایی را داشتند، چنانچه یکنفر نویسنده معاصر و مخالف وی اخوند درویزه درین باره چنین نوشته است:

"شیخ عمر خود را پادشاه افغانان تصور کرده حتی که مردم یوسفزی انقیاد بعضی اوامر دنیوی او نمود بل بدادن عشر و خراج راضی شده...[۱۹]".

بایزید تنها نمی خواست که کوهسار خود را از تسلط شاهان

---

[۱۷] حیات افغانی، ص ۱۵٦.

[۱۸] معارف، ج ۱۹ – ص ۴۳۵، به حواله تذکرة الانصار خطی.

[۱۹] تذکرة الابرار، ص ۱۵۵.

اجنبی برهاند بلکی اراده داشت که بر هند نیز تصرف جوید و در آنجا داستان شاهی افغانی را زنده سازد، ولی دل گرمی داشت و همواره برای استرداد عظمت کهن افغانی میکوشید، و درویزه ملای معاصر و مخالفش این مرام بلند و سیاسی بایزید را در مخزن اسلام اثر پښتوی خود چنین نوشته :

"لښکر به کړم بنیاد، هندوستان به ونیسم، اوازه یې کړله ګډه هر چه آس لري راځي د اکبر پادشاه تنګه واړه ځما دئ[20]

یعنی : لشکر را فراهم میسازم تا هند را مسخر کنم هر کس که آسپ دارد بیاید ثروت اکبر پادشاه تماماً از ماست.

علاوه بر آن آمال بلند ملی جلال الدین پسر بایزید را اخوند درویزه در جای دیگر چنین نوشته که وی میگفت :

"چي پادشاه د پښتانه یم، پښتانه راپسې ځي، زه به ماته د اکبر دروازه کړم[21]".

تشکیلات اداری و اخذ مالیات و خراج و بودن خزائن در عصر اولاد بایزید میرساند، که این طبقه همواره در بین کوهسار پښتونخوا بحیث پادشاه و حکمران زندگانی داشتند و سکه میزدند[22]، نویسندهٔ دبستان مذاهب نیز درین باره گوید :

احداد مردی بود عادل و ضابط ... و حق مردم را بمردم رسانیدی و خمس اموال که از جهاد بهمرسیدی، در بیت المال داشت و

---

[20] مخزن الاسلام درویزه نسخه قلمی، ص ۴۱۸.

[21] مخزن اسلام، ص ۴۲۳، یعنی من پادشاه پښتونم، پښتونها بامنند، و عنقریب درب شاهی اکبر را خواهم شکست.

[22] اخوند درویزه در مخزن په ضرب سکه ایشان تصریح میکند.

آنرا نیز بغازیان رسانیدی...[۲۳]".

از روایات مؤرخین معاصر که در بالا گذشت بخوبی آشکارا می شود که بایزید میخواست اساس سلطنت را در بین قبایل افغانی قایم کند، و کانون دیرین مدنیت و عظمت و شاهنشاهی افغانی را در هند باز گرم سازد، و باین مقصد مهم دست به قبضه شمشیر یازید(؟)، و با قوای مغول اعلان جهاد داد و تمام افراد این دودمان درین مقصد خود را قربانی نمودند و سرمشق جاویدی را به‌آینده گان گذاشت.

بایزید در هر طرف کوهسار پښتونخوا پیروان خود را بجهاد و تبلیغ گماشت که از انجمله ملا پایند و امته خان اکوزی و سه برادر ادیب و مؤلف و شاعر (ارزانی، ملا عمر، ملا علي محمد مخلص) و ملا دولت مهمندزی و غیره خیلی مشهورند، و بدون اولاد و احفاد وی بسی از مؤلفین و شعرای پښتو مسلک وی را تقویه و تبلیغ کرده اند، که از انجمله دولت لوڼ (صاحب دیوان) مشهورتر است و رواج مسلک وی از سوات تا قندهار و کویته و حتی سند هم رسیده و مریدان فراوانی داشته است.

بایزید در اوایل به پشاور و اشنغر رفت و در انجا ملا دولت خان مهمندزی که در آن صفحات شهرت داشت به وی گروید و در موضع کله ډیر سکونت گزید و دائرهٔ تبلیغ خود را تا کابل پهناور ساخت و بر خلاف حکومت مغول اعلان جهاد داد، صوبه دار مغولی کابل و جلال آباد چون تحریکات وی را دید باقوای زیاد بر اشنغر تاخت و در نتیجهٔ کشش و کوشش زیاد بایزید را گرفته و بکابل برد، ولی بعد از حبس

---

[۲۳] دبستان، ص ۲۵۲.

کوتاهی مؤفق گردید که خود را برهاند و در ننگرهار آمده، در بین قبایل توتی اقدامات خود را ادامه داد، و مرکز خود را کوه توتی اتخاذ نمود، ازینجا بایزید بکوه تیراه رفت، و تمام افغانان آن کوهسار را پیرو خود کرد و مردم تیراهی را که با حکومت مغول رابطه داشته و بقول درویزه بواسطۀ ایشان مغول در تیراه می درآمدند، نفی البلد کرد و تمام کوهسار تیراه را بتصرف خود آورد، درینوقت بایزید چندین هزار سوار و پیاده را فراهم آورد و بر وادی ننگنهار یورش برد و موضع برو را بدست آورد، حکمران مغول کابل محسن خان باقوای خود در مقابل وی بر آمد، و بعد از جنگی که در صفحات ننگنهار در تور راغۀ شنوار نمودند بایزید کشته گردید، و در اشنغر او را دفن کردند(۲۴).

تاریخ کشته شدن بایزید را در حدود (۹۸۸ هـ) تخمین کرده میتوانیم، زیرا که بقول نویسندۀ دبستان در همان سالیکه اکبر مغولی بکابل رفت جلال الدین پسر بایزید مقام ریاست قبایل افغانی را داشت(۲۵) و همچنان ابوالفضل در ذیل وقایع (۹۹۴ هـ) وقتیکه مقاومت قوای ملی افغان را باقوای مغول شرح میدهد قاید قوای افغان را (جلاله) می داند۲۶ و ازین بر می آید، که باید بایزید در حدود (۹۸۸ هـ) از جهان گذشته باشد.

ولی طوریکه گریرسن تصریح میکند وفات وی در (۱۵۸۵ ع = ۹۹۳ هـ) است(۲۷) که این تاریخ با متون کتب مطابقتی ندارد و قابل

---

(۲۴) تذکرة الابرار، ص ۱۴۰ – ۱۵۵. مخزن الاسلام قلمی، ص ۳۸٦ – ۴۰۲.

(۲۵) دبستان، ص ۲۵۲.

۲٦ اکبرنامه، ج ۳، ص ۵۱۳.

(۲۷) لنگوستک سروی آف اندیا، ص ۱۰، ج ۱۰.

قبول نیست.

جلال الدین پسر بایزید:

بعد از بایزید جلا الدین نام پسرش در سن ۱۴ سالگی بر مسند ریاست ملی نشست و این شخص در دورۀ اکبر شهرت یافت، و مؤرخین مغولی هند چون ابوالفضل و خافی خان و بداونی و غیره او را (جلاله) می نویسند، و گویند که اکبر اورا بدین نام میخواند.

مؤلف دبستان این شخص را چنین می ستاید، که بعد از بایزید جلال الدین برتری یافت، و بغایت مستقل شد، عادل و ضابط بود[۲۸]، در سال ۹۸۹ هـ وقتیکه اکبر از کابل بهند می آمد، جلال الدین را که عنوان رئیس بزرگ قبایلی داشت بحضور خود خواند، ولی چون جلال الدین عاقبت خود را می فهمید ازان ورطه بدر رفته، و بکوهسار تیراه رفت و قبایل پښتون که از ستم و جور سید حامد بخاری تیولدار پشاور بجان رسیده بودند باوی پیوسته و حکمران مذکور را کشتند، درین وقت قوای جلال الدین عبارت بود از بیست هزار پیاده و پنجهزار سوار که بر خلاف حکومت ظالم اجنبی حرکت نمودند[۲۹]، تا که اکبر به سال (۹۹۴ هـ) کنور مان سنگهـ[۳۰] و خواجه شمس الدین خافی را باقوای زیاد بدفع وی گماشت، چون قبایل مهمند، غوریه خیل و یوسفزی با وی همراه بودند، در کوهسار خیبر جنگ های سختی کردند و در نتیجه مامورین مغول نتوانستند، که بدفع آزادی خواهان پښتون مؤفق

---

[۲۸] دبستان، ص ۲۵۲.

[۲۹] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۵۴.

[۳۰] رجوع به منظر نمره ۱۶.

شوند، بنا بران بعد ازین زین خان کوکه هم از حضور اکبر با لشکر زیاد قوت الظهر رسید، و باز هنگامهٔ کار زار گرم گردید[۳۱].

این جنگها تا سال آینده دوام کرد و در سال (۹۹۵ هـ) اکبر مامورین عسکری خود را که در مقابل قوای افغان کاری را پیش برده نتوانسته بودند، نکوهش و سرزنش نمود و لشکر دیگری را هم بکمک گماشت، تا از راه بنگښ برانها هجوم برند، و مان سنگهـ از جانب بگرام بیاید، ولی جلال الدین با هزار سوار و پانزده هزار پیادهٔ خود بر آنها تاخت و بعد از مقابلت مردانه یکنیم هزار نفر از قوای وی کشته گردیده، و بقوای دشمن هم تلفات سنگینی را وارد آورد.

بعد ازین گماشتگان دربار اکبر از قبایل افریدی و اورکزی یرغمل گرفته و به بنگښ رفتند، و این حوادث تماماً در سال (۹۹۵ هـ) اتفاق افتاد[۳۲]، ولی دربار مغول با دادن اینگونه تلفات هم نتوانست شور وطن خواهی و حریت پسندی ملت افغان را خاموش کند، چنانچه مقارن این احوال یوسفزیان نیز حرکت نمودند، جلال الدین چون در سال گذشته با عسکر مغول جنگ کرد از انجا به تیراه و بعد ازان به یوسفزی رفت و در اوایل (۹۹٦ هـ) در آنجا اقدامات دلیرانهٔ خود را آغاز نهاد، مامورین مغول در صفحات سوات و باجور وی را تعقیب کردند، ولی بعد از زد و خورد های متعدد جلال الدین توانست پس به تیراه خود را برساند[۳۳].

---

[۳۱] اکبر نامه، ج ۳، ص ۵۱۳ – ۵۱۴. مآثرالامراء، ج ۲، ص ۲۴۵. منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۹.

[۳۲] اکبرنامه، ج ۳، ص ۵۲۰ – ۵۲۱.

[۳۳] اکبرنامه، ج ۳، ص ۲٦۵.

درین موقع صادق خان از دربار اکبر بجنگ تیراه مامور گردید، و با لشکری گران بدانسو رفت، بعد از کوشش زیاد قبایل افریدی و اورکزی را رام ساخت و ملا ابراهیم یکی از همراهان دلیر جلال الدین را گرفت ولی خود جلال الدین از را ه کانی کرم بصوب توران شتافت و لشکر مغول تا مدتی با قبایل یوسفزی سرگرم پیکار ماندند (۹۹۶ هـ)[۳۴].

چهار سال پس از سال هزارم هجری جلال الدین از توران به تیراه برگشت و با قوای افغان را فراهم آورده، و داخل جهاد ملی گردید، تا که در سال هزارم هجری جعفر بیگ و آصف خان و قاسم خان کابلی از حضور اکبر مامور گردیدند که در استیصال احفاد بایزید بکوشند، آصف خان بعد از جنگهای زیاد برخی از اعضای فامیلی جلال الدین را بدست آورد و آن آزادگان کوهسار را بقید مغول انداخت و یکی از برادران جلال الدین وحدت علی (واحد علی) هم درین نبرد گرفتار دست مغول شد[۳۵].

آصف خان علاوه بر استعمال قوهٔ قاهرهٔ امپراطوری برخی از روسای قبایلی را هم بر خلاف جلال الدین تحریک کرد، که ازان جمله ملک حمزه اکوزی با وی جنگها نمود، نوبت اول جلال الدین با حمزه که بقوه تحریک دربار مغول میجنگید، در سرکاوی مصاف داد و شاهد فیروزی را با آغوش کشید ازان پس در موضع ینی نیز حمزه را پس راند، ولی در دفعهٔ اخیر چون قوای مغول به تعداد زیاد به امداد حمزه

---

[۳۴] اکبرنامه، ج ۳، ص ۵۳۱ – ۵۳۲ – ۵۳۳.

[۳۵] دبستان، ص ۲۵۲. فرشته، منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۸۸.

آمدند، شکستی به قوای ملی جلا ل الدین رسید، و درین جنگ شیخ عمر و خیرالدین برادران نامی جلال الدین را مردم دلازاک در توره بیله کشتند، و مدفن شان د رهمانجاست، و نورالدین که از میدان جنگ بیرون رفته بود از دست مهمند ها بتحریک مغول مقتول و در همانجا دفن شد، ولی خود جلال الدین باز بکوهسار خود پناه جست[۳۶]، و در صدد تهیهٔ لشکر برآمد، شهنشاه اکبر مغول در سال (۱۰۰۱ هـ) زین خان کوکه و شیخ فیضی را برای سرکوبی شان فرستاد و پس ازان امرای بزرگ دربار را چون راجه بیربل و سعید خان و غیره هم به همراهی شان با ده هزار سوار بکوهسار پښتونخوا ارسال داشت و هم لشکر زیادی را از هر طرف بمقابل این آزادی خواهی ملی پښتون گماشت، ولی اکبر شاه با قوای بزرگ شاهنشاهی خود نتوانست شعلهٔ احساسات آزاد پښتون را منطفی و خاموش سازد، و درین جنگ به گفتهٔ مؤرخین مغول از چهل و پنجاه هزار سوار یکنفر از دست رادمردان ملی افغان جان بسلامت نبرد و عاقبت رکن مهم و مدار امور کل شاهنشاهی اکبر یعنی راجه بیربل هم درین راه سر گذاشت و درین جنگ ها در کوهسار باجور مقتول گردید، زین خان کوکه و چندی از امرای لشکر مغول که جان بسلامت بردند، بسوی اتک گریختند، و متنفسی ازان معرکه جان نیافت چون خبر تباهی لشکر مغول به اکبر رسید، راجه تودرمل یکی از نزدیکان و معتمدین دربار خود را باین کار گماشت و وی بمدد محمد قاسم خان کابلی راه کابل را تا یک اندازه کشوده و زین خان

---

[۳۶] تذکرة الابرار، ص ۱۵۸.

کوکه را بکابل رسانید[۳۷] (رجوع بمنظر نمره – ۱۵).

محمدقاسم کابلی سالی چند در تصفیه راه کابل و پشاور کوشید، تا که در سال (۱۰۰۴ هـ) در گذشت، همدرین اوقات باز قوای ملی افغان بقیادت جلال الدین شوریدند، و از حضور اکبر قلیچ خان نامزد شد، که بانها جنگیده دفع خطر نماید، ولی بعد از کشش و کوشش زیاد نتوانست آن جنبش ملی را فرو نشاند و ناکام بکابل رفت[۳۸].

فتح غزنین و کشته شدن جلال الدین :

جلال الدین شخص دلاور و سلحشوری بود و از مادر خود شمسیه لودی درس آزادیخواهی و تجدید عظمت افغانی در طفلی خوانده بود، دربار مغول تمام قوای خود را به استیصال وی متوجه کرد، باز هم این مرد دلاور تمام کوهسار پښتونخوا از خیبر تا تیراه و اراضی جنوب کابل را تا غزنین بتصرف خود کشید، حتی در سال (۱۰۰۷ هـ) شهر غزنین را نیز از قوای اجنبی بقوهٔ شمشیر گرفت و آن نواحی را به قبضهٔ اقتدار آورد[۳۹]، تا که در سال (۱۰۰۹ هـ) مامورین مغول قوای زیادی را گرد آورده و هفت روز در غزنین باوی جنگ کردند، اخیراً درین جنگ جلال الدین که مردانه می جنگید از دست شادمان هزاره مجروح گردیده و به کوه رباط رفت، شریف خان اتکه

---

[۳۷] منتخب اللباب، ج ۱، ص ۱۹۰ – ۱۹۳. طبقات اکبری، ج ۲، ص ۳۹۸. تاریخ هند دولافوز، ص ۱۳٦.

[۳۸] اکبرنامه، ج ۳، ص ۷۰۰ – ۷۰۳.

[۳۹] دبستان، ص ۲۵۲.

حکمران مغول مراد بیگ نام را به تعاقب وی گماشته و آن شیر مرد مجروح را که سالها در مقابل قشون شاهنشاهی هند برای ازادی ملی خویش مردانه جنگید بکشتند[۴۰] و باین طور قوای ظالم مغول یک شعلۀ روشن کانون ملیت افغان را خاموش کردند ، و کلۀ پر شور آن رادمرد افغان را نزد اکبر بدربار هند روان ساختند، و کمال الدین برادر دیگر جلال الدین هم پیش ازین در محبس ظالمانۀ اکبر افتاده و در آنجا جان داده بود[۴۱].

احداد ولد عمر شیخ بن بایزید :

طوریکه گذشت جلال الدین جانشین و پسر دلاور بایزید با کارنامهای درخشان ملی در سال چهل و پنجم دروۀ اکبری مقارن (۱۰۰۹ ھ) در راه ملیت و آزادی خواهی کشته گردید، ولی طوری که دربار مغل تصور میکرد بکشتن این رادمرد بزرگ شور آزادی طلبی پښتون فرو ننشست، بعد از جلال الدین، احداد برادر زاده و داماد وی علم جهاد ملی را در مقابل قوای اجنبی در کوهسار پښتونخوا افراشت، احداد روشن نهاد مانند اسلاف غیورش شخص دلاور و جنگجو و آزادی خواهی بود، و طوریکه مؤلف دبستان می نویسد مردی بود عادل و ضابط و بر آئین آبای رفیع المقدارش ثابت[۴۲]، این شخص در اواخر دورۀ اکبری و اوایل دورۀ جهانگیر در مقابل مظالم استعمال طلبانۀ شاهنشاهان مغول قد علم کرد و طوریکه در ذیل این سطور بنظر

[۴۰] اکبرنامه، ج ۳، ص ۷۷٦. دبستان ص ۲۵۲.
[۴۱] تذکرة الابرار، ص ۱۵۸.
[۴۲] دبستان، ص ۲۵۲.

میرسد در میدان مدافعت ملیت مردانه استاد.

احداد در اوایل شاهی جهانگیر به تهیه قوا پرداخت و قبایل افغانی را بدور خود فراهم آورد، و در سال ششم جلوس وی مقارن صفر (۱۰۲۰ هـ) مغز الملک بخشی را شکستانده و خود را بکابل رسانید، و درون شهر بالشکر مغول دراویخت، ولی درین جنگ یکی از بزرگان لشکر احداد که (بارکی) نامداشت درگذشت و قوای مغول توانستند به مدد نادعلی میدانی بمدافعهٔ مهاجمین پردازند بعد ازین جهانگیر قلیچ خان را بدفع احداد گماشت[۴۳].

در سال دهم دورهٔ جهانگیر مقارن سال (۱۰۲۴ هـ) باز جهانگیر قوای نو خود را بجنگ احداد فرستاد و درین وقت احداد با پیروان خود در جرجی (چرخ موجودهٔ لوگر) تمرکز داشت، جهانگیر شرح این لشکرکشی را بقلم خود چنین نگارش داده:

"احداد افغان که از دیر باز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیزی است، و بسیاری از افغانان آن سرحد برو جمع شده اند و از زمان والد بزرگوار (اکبر) تا حال که سال دهم جلوس من است افواج همیشه بر سر او تعین بوده اند رفته رفته شکستها خورد و پریشانی ها کشید ...[۴۴]".

باین طور جهانگیر قوای خونخوار خود را بر احداد گماشت، در جنگی که با وی نمودند، قریب سه هزار از همراهان احداد را کشت، و خود احداد بطرف قندهار رفت و مرکز قوای احداد بدست لشکر

---

[۴۳] تزک جهانگیر، ص ۹۷، ج ۱. اقبالنامه، ص ۵۳.

[۴۴] تزک جهانگیر، ص ۱۵۳.

جهانگیر امد.

بعد ازین در سال (۱۰۲۸ هـ) که احداد با قوای خود را بمقابل مغول فراهم آورد امان الله پسر مهابت خان یکی از مامورین بزرگ مغول با وی جنگ کرد درین معرکه نیز بقوای احداد آسیب سختی رسید و بکوهسار خود پناه جست[۴۵].

کشته شدن احداد:

در سال (۱۰۳۵ هـ) باز احداد قوای ملی را جمع آوری کرده، و در تیراه بنای مقابله را با لشکر جهانگیر نهاد، ظفرخان ولد خواجه ابوالحسن حکمران جهانگیر در کابل بمقابل وی برآمد، و احداد را در نواغر (اواغر) که مرکز ریاست وی بود حصاری کرد، در شبی که قشون مغول بر حصار یورش آورد احداد درین جنگ مردانه پیش آمد و جان خود را در راه دفاع از کوهسار خود داد، و لشکر مغول سر وی را بریده و در سال (۱۰۳۵ هـ) ذریعه افتخار خان پسر احمد بیگ خان بحضور جهانگیر بردند، روزیکه سر این مجاهد ملی را بدربار شاهنشاه رسانیدند جهانگیر سر نیازمندی را بدرگاه خدا سود و سجدات شکر ادا کرد و حکم نواختن شادیانه را نمود[۴۶].

مؤلف دبستان درین مورد حادثۀ بس رقت آوری را که حاکی از جذبات آزادی خواهی و نفرت آفراد ملت پښتون از اسارت است نگارش داده و گوید:

---

(۴۵) تزک جهانگیر، ص ۲۸۰، ج ۲.

۴۶ تزک جهانگیر، ص ۴۱۰، ج ۲. منتخب اللباب، ص ۳۵۸.

"که افغانان بعد از وصال احداد عبدالقادر بن احداد را برداشته، و بکوه رفتند و لشکر پادشاهی که گمان مسخر شدن آن قلعه نداشتند، داخل قلعه شدند دختر احداد که راه گریز نیافته بود، در قلعه میگردید یکی از لشکریان آهنگ گرفتن او کرد، دختر چادر بر چشم افگند خود را از دیوار قلعه بزیر افگند و هلاک گشت، مردم همه متحیر شدند[۴۷].

باینطور احداد روشن نژاد بعد از مقابله های مردانه و جنگهای آزادی طلبانه در مقابل قوای شاهنشاه از جهان رفت، و نام نیک جاویدی را در جهان ملیت استقلال طلبی در تاریخ ملی گذاشت، که مردانگی تاریخی وی ورد زبان مؤرخین اجنبی است، چنانچه صمصام الدوله همیگوید : شجاعت و بهادری او ناسخ داستان رستم و افراسیاب است و در عهد جهانگیر آویزش های سخت با عساکر پادشاهی نمود ...[۴۸].

عبدالقادر ولد احداد:

عبدالقادر ولد احداد از بطن علائی خانم دختر جلال الدین بدنیا آمد، و بسال (**۱۰۳۵ هـ**) وقتیکه احداد پدر دلاور و نامدارش در جنگ کشته گردید، عبدالقادر بر مسند ریاست پدر نشست، و امور ریاست قبایل را بدست گرفت، شاه جهان در اوایل جلوس خود بسال (**۱۰۳۷ هـ**) ظفرخان را بصوبه داری کابل بمقابل عبدالقادر فرستاد، عبدالقادر بر قوای ظفر خان تاخت مردانهٔ نمود و اموال وی را تماماً بدست اورد، و

---

[۴۷] دبستان، ص **۲۵۲**.

[۴۸] مآثر الامراء، ج **۲**، ص **۲۴۶**.

بسی از همراهان ظفرخان را جزا داد، و تنها عائله ظفرخان ازین معرکه بمشکل نجات یافت و این نبرد خونین در درهٔ خرمانهٔ مضافات تیراه بوقوع پیوست[۴۹].

بعد ازین وقتیکه کمال الدین افغان در پشاور بطرفداری خان جهان لودی برخاست، عبدالقادر هم در اوایل (۱۰۳۹ هـ) با کریمداد و محمدزمان عم زادگان احداد قوای قبایلی خود را فراهم آورده و در یولم گذر هفت کروهی پشاور، بقوای کمال الدین پیوستند[۵۰] و در آن حرکت و جنبش دستی داشتند، تا که بسال (۱۰۴۴ هـ) سعید خان صوبه دار کابل عبدالقادر را بدست آورد و او را بحضور شاه جهان برد و بعد از چندی شاه جهان نفیاً او را بمنصب هزاری و ششصد سوار مقرر کرد، و بسال نهم دورهٔ شاه جهان (۱۰۴۶ هـ) از جهان درگذشت و در پشاور مدفون است[۵۱].

الله داد پسر جلال الدین:

اندر اوقاتیکه احداد عم زادهٔ الله داد بر خلاف لشکر مغول میجنگید، الله داد پسر جلال الدین نواسهٔ بایزید نیز بکوهسار خود در رأس دسته جات ملی افغان در معرکه های آزادی خواهی شامل بود و در سال (۱۰۲۸ هـ) پسر و برادرش بچنگ جهانگیر افتاد و در قلعهٔ گوالیار محبوس شدند بعد ازین الله داد نیز بدست لشکریان مغول

---

[۴۹] دبستان، ص ۲۵۳. پادشاهنامه، ج ۱، ص ۱۹۰.

[۵۰] شرح این حرکت در ضمن شرح حال شاه جهان درین کتاب دیده شود.

[۵۱] پادشا نامه، ج ۲، ص ۳۱۲. عمل صالح، ج ۱، ص ۳۷۹ – ۳۹۳.

افتاد و بحضور جهانگیر برده شد[۵۲] و مدتها در هند نفی البلد بود تا که در عصر شاه جهان در دکن به منصب چهار هزاری و خطاب رشیدخانی مقرر و در سال (۱۰۵۸ هـ) بدار بقا شتافت. صمصام الدوله گوید : که الله داد شخصی بود دلاور و با مروت و نیکوفکر و راست و در تهذیب اخلاق بی همتا و هیچ صوبه دار بدون مشورت او کار نمیکرد و همه مردم فدوی او بودند، و حتی شاه جهان از نفوذ وی در دکن می ترسید و بعد از وفات در شمس آباد ناندیر در باغ خود مدفون گشت[۵۳].

کریمداد پسر جلال الدین:

در سال (۱۰۴۷ هـ) کریمداد پسر جلال الدین بعد از سفر بلخ به تقلید اسلاف غیور قبایل نغز را در حدود نوحانی گرد آورده و خواست به تیراه رود و ملک تور اورکزی و شاه بیگ افریدی را که بطرفداری شاه جهان می کوشیدند از بین بردارد.

سعید خان صوبه دار کابل از پشاور پانزده هزار سوار را با دو هزار نفر دیگر بقیادت یعقوب کشمیری بمقابل شان گماشت، این لشکر داخل حدود نغز گردیده و به کشتار بیگناهان و تخریب اماکن پرداختند و از طرف دیگر بمصرف پول زیاد اشخاصی را به دستگیری کریمداد گماشتند و در نتیجه یعقوب کشمیری کریمداد را دستگیر کرده و نزد سعید خان به پشاور فرستاد، این مرد دلاور که چراغ دودمان

---

[۵۲] تزک جهانگیر، ص ۲۹۰، ج ۲.

[۵۳] دبستان، ص ۲۵۳. دیوان قلمی دولت، ص ۲۲. مآثرالامراء، ج ۲، ص ۲۴۸.

روشن بود، در رمضان سال (۱۰۴۷ هـ) بامر شاه جهان در پشاور مقتول گشت[۵۴].

هادي داد خان:

پسر جلال الدین است بعد ازانکه خانوادهٔ وی همه در هند نفی گردیدند وی در منفای خود بوده و برای اینکه برخلاف حکومت شاه جهان حرکتی نکند از طرف این پادشاه به وی منصب داده شده و در سال (۱۰۵۹ هـ) به رتبهٔ دو هزاری و ضبط صوبهٔ تلنگانه گماشته گردید و در اغلب جنگها به شهزادگان و فرزندان شاه جهان ازینجهت همراه بود که عملیات و حرکات وی زیر نظر اشخاص معتمد باشد. در سال (١٠٦٦ هـ) وفات شد و در ناندیر دفن گردید. وی سی پسر داشت که عبدالرحیم نامی از آنها مدتها سمت ماموریت داشت، و بعد از وفات هادي داد الهام داد برادرزاده اش از طرف پادشاه به خلافت این دودمان شناخته شد[۵۵].

الهام داد:

پسر دوم رشید خان الله داد است که بعد از وفات پدر از طرف شاه جهان در منفای خود بمنصب بزرگ در هند جنوبی مقرر گردید، بعد ازان بسبب شجاعت و مردانگی خویش بمنصب سه هزاری و خطاب رشید خان رسید و به بنگاله مقرر شد و پس ازان فوجدار کامروپ، و

---

[۵۴] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۱۴. عمل صالح، ج ۲، ص ٢٦٧.
[۵۵] مآثر الامراء، ج ۳، ص ۹۴۳.

چندی هم در ادیسه صوبه دار بود، از انجا در سال (١٠٥٦ هـ) پس بدکن فرستاده شد و فوجدار ناندیر بود، بعد ازین از جهان درگذشت[٥٦]. برادر بزرگش اسدالله هم مناصب بزرگی داشت ولی سیاست دربار مغول همواره افراد این خانواده را متفرق نگاه میداشت و در یک جا هم زیادتر آنها را نمی گذاشت، تا مانند اجداد خویش مصدر کاری نشوند.

میرزا خان:

میرزا خان پسر نورالدین از مشاهیر رجال این دودمان است که شاعر نامور زبان پښتو بود، و دیوان شعر هم ازو بیادگار است، وی شخصی بود عالم و ادیب و سلحشور، که در اغلب معارک آزادی طلبی دودمان خود شرکت داشتند، و اخیراً به تصریح دولت شاعر معاصرش در سال (١٠۴٠ هـ) در جنگ دکن کشته گردید[(٥٧)] و ظاهراً این افغان نامدار مصافهائی که خان جهان لودی معروف بر خلاف شاه جهان در دکن داد، به تقاضای جمعیت افغانی اشتراک جست و جان خود را اندران راه داد.

قادر داد:

ولد محمدزمان ولد پیرداد ولد کمال الدین ولد بایزید روښان است که در عصر شاه جهان در صفحات پښتونخوا مانند اجداد خویش فعالیت های آزادی خواهی داشت، وی نیز مرد شمشیر و ادب بود و

---

[٥٦] مآثرالامراء، ج ٢، ص ٣٠٣ – ٣٠٥.

[(٥٧)] دبستان، ص ٢٥٣. دیوان قلمی دولت، ص ٢٢. پادشاه نامه، ج ١، ص ٦٧ – ٣٠٩.

دیوانی بزبان پښتو دارد، که اشعار عرفانی را دران سروده است.

مؤلف مآثرالامراء دربارهٔ وی چنین می نگارد :

"سعید خان در تعینات کابل بی بی الائی زن احداد را که دختر جلاله بود با دو دامادش محمد زمان و صاحبداد و قادر داد پسر محمدزمان را با دیگر همراهان عبدالقادر در سر آغاز سال یازدهم ۱۰۴۷ هـ بدست آورده روانه حضور ساخت[۵۸]".

و ازین بر می آید که قادر داد از طرف پدر و مادر از خاندان بایزید بوده و در سنهٔ ۱۰۴۷ هـ بدست سعید خان صوبه دار مغولی هند افتاده و به دربار شاه جهان نفیاً فرستاده شده است.

رضی عنها رضی عنها رضی عنها

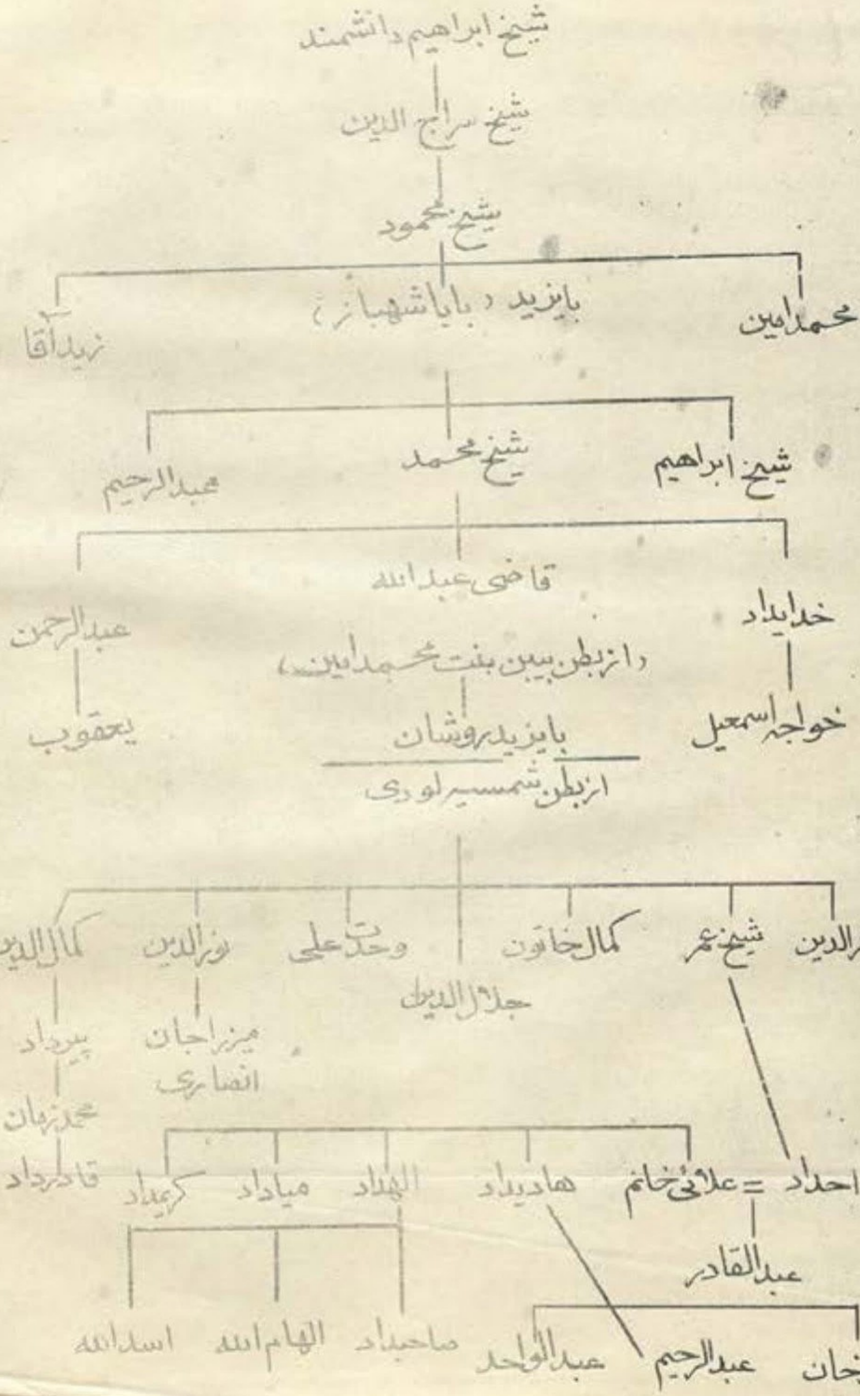
این بود گزارش مختصر دودمان بایزید روشن و رجال مشهور این خانواده که مدت یک قرن در صفحات پښتونخوا و هند مصدر کار نامهای بزرگی شدند و کانون آزادی خواهی را درین کهسار گرم داشتند، افراد این دودمان تا حوالی (۱۰۶۰ هـ) هم شهرت خوبی داشتند، شاهان گورگانی دهلی با وجود نفی شان در صفحات هند از مراقبت آنها فارغ نبودند، تا که بوطن باز نیایند، و هنگامهٔ جنگ آزادی را نیارایند.

اینک شجرهٔ دودمان روشن را مفصلاً بخوانید : این شجره از دبستان مذاهب و تذکرة الابرار و دیوان قلمی دولت و منتخب التواریخ و مخزن درویزه و مآثرالامراء و منتخب اللباب و پادشاه نامه، و تزک جهانگیر و عمل صالح و اقبال نامه تکمیل شده است :

---

[۵۸] مآثرالامراء، ج ۲/ ۲۴۷.

دودمان بایزید روشان



این شجره از دبستان مذاهب، و تذکرة الابرار و دیوان قلمی دولت شاعر پښتو، و منتخب التواریخ و مخزن درویزه، و ماآثر الامراء، و منتخب اللباب و پادشاه نامه و تزک جهانگیر و عمل صالح و اقبالنامه تکمیل شده است

خان جهان لودی

یکی از مشاهیر رجالیکه در دورهٔ گورگانی قد علم نموده و به اعادهٔ سطوت شاهنشاهی گذشتهٔ افغانی کوشید و متأسفانه ناکام گردیده و جان خود را درین راه نهاد، خان جهان لودی است، این شخص از بقایای همان لودیان غیوریست که در عصر سلطان محمود شهنشاه غزنوی و پدرش نام و نشانی را در سیاست هند و کوهسار افغانستان داشتند و چندین نفر آنها شاهی کردند.

و بعد ازان هم سلسلهٔ شاهنشاهان لودی در هند باکمال شوکت شاهنشاهی کردند و طوریکه گذشت در محاربهٔ بابر در پانی پت مشعل شاهی لودی در هند خاموش گردید.

ولی بایستی گفت که افغانان هند بعد از تسلط بابر و اولادش عظمت کهن خود را فراموش نکردند، از یکطرف سلالهٔ سوریان باز دران سرزمین کامرانی کردند و از طرف دیگر رجال نامور پښتون در هر طرف به اعادهٔ مجدد خود کوشیدند، که یکی از آنها خان جهان لودی است.

شرح حرکات و کارنامه های این رجال مشهور افغان که در هند گذشته اند درین کتاب وظیفهٔ ما نیست و هر چند اقدامات و حرکات مردانه این راد مرد هم در صفحات هند بوقوع پیوسته ولی چون حرکت

این شخص در اوضاع کوهسار تیراه و پشاور هم اثر انداخته و تحریک وی کمال الدین مشهور و عبدالقادر روشانی را در پشاور و کوهسار آن جنبشی داد که شرح آن در موقع خود گذشته بنا بران در سطور ذیل معرفی می شود :

نام وی پیراخان ولد دولت خان مسند عالی ولد عمرخان پسر شیرخان فرزند ملک احمد لودی است که اجداد وی در عصر شاهنشاهی لودیان در هند جنوبی حکمرانی کرده اند، و پدرش دولت خان نیز در دربار اکبر منزلتی رفیع داشت، وی در محاربات گجرات و سند دلاوری نشان داده، و بعد ها در دکن با شهزاده دانیال بطور مشاور مقرر گردید (۱۰۰۹ هـ) و بعد ازانکه خدمات خوبی را انجام داد و به خطاب (مسند عالی) ترقی کرد و بعمر (۵۲) سالگی در ۲۸ شعبان (۱۰۱۰ هـ) از جهان گذشت و پسرش پیراخان یا پیر خان با شهزاده دانیال محشور گردید، چون جهانگیر بر تخت شاهی نشست پیرخان را از برهان پور بحضور خود خواست و وی را به خطاب صلابت خان و منصب دو هزاری مقرر کرد، که در سفر کابل هم با جهانگیر همراه بود.

هنگامیکه جهانگیر از کابل بلاهور آمد پیراخان را بسبب خدماتش بمنصب پنج هزاری و خطاب (خان جهان) ترقی داد و در سال (۱۰۱۹ هـ) به نظم امور دکن فرستاد و در (۱۰۲۱ هـ) به حکمرانی برار مقرر کرد[۵۹]. و از بزرگترین رجال دربار جهانگیر بشمار آمد، که شهزاده خرم و آصف خان وزیر اعظم بروشک بردند و درصدد مخالفت وی برامدند. خان جهان شخص هوشیار و دلاوری بود وی بسی از رجال

---

[۵۹] مخزن افغانی قلمی نگارش نعمت الله هروی بامر خان جهان لودی.

نامدار افغان را از هر طرف بدور خود گرد آورد، و آنها را پرورانید، و در مقابل شهزاده خرم که داوطلب شاهی بود شهزاده پرویز فرزند دیگر جهانگیر را تقویه کرد و بدینصورت خواست نفوذ افغان را در مقابل رقیب خود شهزاده خرم در صفحات هند جنوبی زیاد گرداند ولی درینوقت که هنوز این مرد دانشمند و دلاور نقشهٔ خود را تکمیل نکرده بود در سال (۱۰۳۷ هـ) اولاً پرویز و متعاقباً جهانگیر از دنیا رفت و شهزاده خرم رقیب خان جهان بنام (شاه جهان) جانشین وی گردید.

شاه جهان به تحریک آصف خان که هر دو از ابتداء مخالف خانجهان بودند در صدد استیصال وی برامد و اولاً او را از برهان پور به حکمرانی مالوه تبدیل کرد و پس ازان بجنگ سرکشان گماشته و از انجا بدربار خواسته شده، خان جهان که بزرگترین مناصب هفت هزاری و هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه را دارا[۶۰] و حکمران چهار صوبهٔ جنوبی هند بود باین حرکت دربار می فهمید و در صدد آن برامد که از مهلکه بدر آید.

خان جهان شخص دلاور و راستگوی و صریح العملی بود، نفوذ و شوکتی که داشت شاه و همراهانش را تحت الشعاع قرار داد، و طوریکه خافی خان در منتخب اللباب گوید، بصورت آشکارا با دو هزار سوار و برخی از فیلان و دوازده فرزندان خود با طبل و نقاره از اگره برامد و علناً بر خلاف شهنشاه مغول حرکت نمود (۲۶ صفر ۱۰۳۹ هـ).

شاه جهان بیست هزار نفر از منصب داران بزرگ خود را با بیست

---

[۶۰] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۲۹۳.

هزار نفر لشکر به تعاقب خان جهان گماشت و موقعیکه همراهان وی از دریای چمبل می گذشتند قوای شاه جهان بر ایشان تاخت و جنگی سخت واقع شد، همراهان خان جهان باوجودیکه کم بودند با بیست هزار نفر مقاومت شایانی نمودند و درین جنگ عظمت خان و حسین خان پسران خان جهان و دیگر اقارب نزدیک وی جان سپردند، و بعد از ختم پیکار خان جهان با همراخان خود از دریا گذشت و به احمد نگر رسیده، در دولت آباد قیام فرمود چون عساکر شاه جهان نتوانستند، که در مقابل این راد مرد غیور مصدر کاری شوند بنا بران شاه جهان مجبور گردید و در یکم ربیع الآخر (۱۰۳۹ هـ) با قوا سنگین به مقابلت وی بر آمد و از طرف دیگر مرهته ها را بر خلاف وی تحریک کرد، خان جهان باقوای محدود خود که از دو هزار نمی گذشت خصم خود را از هر طرف پس راند، و در راجوری با قوای شاه جهان مقابله های مردانهٔ کرد.

خان جهان مرد ملی بود و تمام اشخاص نامور و دلاوران افغانی را دور خود گرد آورد که ازان جمله ایمل خان و بهادر خان و سکندر دوتانی و بهلول میانه از دلاوران افغان اند که بطرفداری وی از قوای شاه جهان جدا گردیده، و در میدانهای قتال ابراز مردانگی کردند[۶۱] یکی از همراهان دلاور خان جهان درین گیر و دار دریاخان روهیلهٔ افغان بود، که منصب چهارهزاری داشت، و در برهان پور از قوای شاه جهان خود را کشیده و به خان جهان پیوست، این افغان دلاور در تمام جنگها ابراز لیاقت نمود ولی اخیراً در ۱۷ جمادی الثانی (۱۰۴۰ هـ) در جنگی

[۶۱] پادشاه نامه، ج ۱. عمل صالح، ج ۱، ص ۳۶۵.

که با طرفداران شاه کرد جان داد[62] و باینصورت یکی از همراهان و ارکان قوای خان جهان کم گردید، و صدمهٔ سختی به قوای افغانی رسید.

درین جنگها خان جهان بهترین جنگاوران خود را از دست داد و قوای وی هم روی بکمی نهاد، بنا بران خواست که خود را بطرف سرحد غربی هند برساند و در بین افغانان دراید ولی در جنگ بهاندیر تمام جنگاورانی که باوی بودند سر دادند، و اخیراً در صفحات کالنجر تنها (۲۰) نفر با وی ماندند و در جنگ اخرینی که با عسکر شاه جهان نمود، بقول خافی خان مؤرخ چون شیر تیر خورده غرض کنان به نبرد رستمانه پرداخت و آخرین شخص افغان تا دم واپسین در مقابل قوای مغول مقاومت کرد و همه سر خود را بر مقصد بزرگ خود نهادند.

دوشنبه غره رجب (۱۰۴۰ هـ) بود که این رادمرد بزرگ و دلاور جان داد و هشتم ماه مذکور سرهای نبرد آزمایان دلاور را به افتخار این فیروزی که قوای تمام امپراطوری هند را در مقابل دو هزار نفر افغان غریب الوطن دست داده بود بر سر نیزه ها در شاه جهان آباد گشتاندند[63]، ولی:

سر کشـــته بر نیزه مـــیزد نفس
که معراج مردان همین است و بس

باین طور نهضت مهم خان جهان لودی که مظهر استعداد خارق العادهٔ افغانی بود، ختم گردید و در خلال جنگهائی که این شخص دلیر

---

[62] عمل صالح، ج ۱، ص ۴۰۱. پادشاه نامه، ج ۱، ص ۲۹۶.

[63] از مجلدات پادشاه نامه و عمل صالح، و منتخب اللباب و کتاب خان جهان لودی تألیف مرحوم اکبر شاه جهان آبادی مؤرخ هند اقتباس شد.

با قشون امپراطوری می نمود ذریعه مکاتیب جمعی از آزادی خواهان افغان را که در کوهسار پشاور و تیراه بودند نیز تحریک نموده که از آنجمله کمال الدین و عبدالقادر روشانی در صفحات سرحدات غربی هند برخاستند و بر خلاف قشون مغول جنگهائی را نمودند که شرح آن در مبحث حیات شاه جهان و حرکات روشانی ها گذشت، پس خان جهان لودی تنها در هند بر خلاف حکومت مغول جهد نکرد بلکه در اراضی پښتونخوا نیز بشرحیکه گذشت مصدر نهضت ها و حرکات مهمۀ گردید.

خان جهان لودی در دنیای ملیت مآثر علمی نیز دارد، که شرح آن در مبحث رجال علمی درین کتاب داده خواهد شد.

(در فصل اول باب سوم به شرح حال نعمت الله هروی رجوع شود).

جنبش یوسفزیان:

بسلسلۀ حرکات ملی و نهضت های آزادی خواهانۀ قبایل پښتون درسال (۱۰۵۰ هـ) سال چهارم سلطنت شاه جهان قبایل دلیر یوسفزی فراهم آمده و بر مامورین مغول تاخت آوردند، و در مضافات نوشهر و وادی اتک با آنها مصاف دادند، درین نبرد برخی از مامورین شاه جهان از جهان رفتند، که از جمله سید دلیر خان حکمران نوشهر و سید محمد و سید بلی برادران و فخرالدین و پسرش و سید محمد برادرزاده اش کشته گردیدند و در شانزدهم شوال سال مذکور خبر این حادثه بدربار شاه جهان رسید و در نتیجه سعید خان از حکمرانی کابل موقوف و عوض وی علی مردان خان بکابل گماشته شد، تا بدفع

حملات قبایل پرداخته باشد[۶۴].

جنبش ملک اودل و ملک حمزه در قندهار :

همچنان که نهضت آزادی خواهی در قبایل سواحل اتک و کوهسار تیراه و سوات در مقابل مغول دیده شد، اطراف قندهار نیز ازینگونه حرکات ملی خالی نبود، چنانکه در سال (۱۰۴۹ هـ) بماه شعبان ملک اودل و ملک حمزه مرزبانان قندهار در وادی های بست و فراه نهضت نموده و بر خلاف قوای شاه جهان و حکمرانان مغول اعلان جهاد ملی دادند و دامنهٔ این نهضت تا سیستان رسیده بود، که شرح مفصل آن در شرح حال شاه جهان تحت عنوان علیحده داده شد، و بدانجا رجوع شود.

جنبش باکو و چالاک:

هنگامیکه شاهنشاهی لودی در هند سقوط میکرد، و بابر فاتح معروف بر هند و افغانستان مستولی میشد، یکی از قایدین ملی افغان مرحوم سلطان محمود گدون که شعبه ایست از قوم کاکړ، و در اراضی مابین اباسین و کوه مهابن ساکنند[۶۵] درین صفحات علم آزادی خواهی را افراخت، و این شخص برجسته در بین ملت افغان در مقابل سلطهٔ ناجایز مغول حرکتی را بوجود آورد.

سلطان محمود جمعی از شاگردان و پیروان را بفکر وطنخواهی و

---

[۶۴] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۲۲۲. عمل صالح، ج ۲، ص ۳۶۶.

[۶۵] حیات افغانی، ص ۲۴۶.

آزادی دوستی پرورانید، وی شخص عالم و پاکیزه سیرت و وطندوستی بود، و سید عبدالوهاب مشهور به اخوند پنجو ولد سید غازی که از مشاهیر رجال روحانی وادی پشاور است در حلقه تربیهٔ سلطان محمود گدون پرورش یافت و پس ازو بر مسند خلافت نشست و کانون آزادی خواهی را گرمتر ساخت[٦٦].

سید عبدالوهاب در عصر تیموریان هند شهرت عظیمی داشت که بقول مفتی غلام سرور لاهوری به نشر علوم سعی کرد و بزبان پښتو سخن گفتی و در فارسی شعر سرودی، و بزبان هندی نیز تکلم نمودی و

[٦٦] سید عبدالوهاب در سنهٔ (۹۴۳ هـ) در یوسفزائی شمال پشاور بدنیا آمد، پدرش هنگام سقوط شاهنشاهی لودیان از هند آمده و در دیارحسین یوسفزائی در حمایت کجو خان زندگی میکرد، تا که در سنهٔ ۹۸۹ هـ در اتک وفات یافت و همانجا مدفون است.

خود عبدالوهاب در سنه ۹۹۰ هـ بعمر ۴۸ سالگی به اکبرپور ۱۳ میلی شرق پشاور آمده و در طریقت و شریعت شهرت یافت و کراماتش دیده شد و مریدان فراوان وی از کابل تا اتک پراگنده بودند، تا که بعمر ۹۶ سالگی بتاریخ ۲۷ رمضان روز دوشنبه (۱۰۴۰ هـ) از جهان رفت و در اکبرپوره مدفون است. چون همواره بر اقامه پنج بنای مسلمانی تاکید کردی، بنا بران به اخوند پنجو شهرت یافت، پیروان اخوند پنجو در اطراف پشاور فراوان بودند و مناقب او را نوشتند چنانچه شیخ عبدالرحیم میان علی بزبان فارسی مناقب اخوند پنجو را نوشت، که بعد از آن در سنه ۱۱۹۸ هـ شاعر اکبرپوری متخلص به خاکی آنرا بنام مناقب خاکی نظم کرد، و باز همین منظوم فارسی را میان پادشاه ساکن کندی شیخان اکبرپوره به پښتو منظوم داشت، و شیخ عبدالغفور عباسی پشاوری نیز مناقب اخوند را نوشت (رجوع کنید به تحفة الاولیاء میر احمدشاه رضوانی طبع لاهور ۱۳۲۱ هـق و خزینة الاصفیاء ج ۱ مفتی غلام سرور و سلوک الغزات خطی پښتو و تذکره شیخ رحمکار از سیاح الدین کاکاخېل طبع لاهور ۱۹۵۱ م و حضرت اخوند پنجو از نصرالله نصر طبع پشاور ۱۹۵۱م).

کتاب کنزالدقایق فقه حنفی را در پښتو منظوم نموده بود[٦٧].

درین عصر شیخ فاضل خذرزی در موضع بیلوت یکی از رؤسای قبایل افغانی بود که به سید عبدالوهاب گروید و نفوذ او را فراوانتر ساخت، حتی بقول رضوانی در سنۀ (۹۹۳ هـ) اکبر پادشاه هند نیز در اکبرپوره بحضور سید رسیده و اظهار ارادت کرده بود[٦٨].

عبدالوهاب دو برادر بنام عبدالرحمن و عیسی داشت که همین عیسی تألیفاتی نیز دارد، و بعد ازو نوبت ریاست به عبدالرحمن برادرش رسید[٦٩] و اخوند یونس نیز از شاگردان نامور اوست که در خاد پشاور مزارش تاکنون مطاف مردم است.

از شاگردان مجاهد وی دو برادر اخوند چالاک و اخوند سباک (عمر) پیشوایان قبایل خټک بودند که از صفحات شمالی افغانستان آمده و در کوهسار چغرزی و اباسین و کابل گرام و هزاره و بنیر هنگامۀ جهاد را گرم ساختند، و درین جهاد جمیل بیگ خان خټک و عمر خان رئیس شیوه شیخ جانان و باکوخان رئیس پنجتار و اخوند شاه دند هوتی مردان، و یار خان غرغښتی نیز با اخوند چالاک همکاری می نمودند، و در کوهستان پکلی والائی و نندهار و چیلاس مردم را به اسلام دعوت نموده و رئیس آن قبایل را که دوما نام داشت و باسلام نگرویده بود شکست دادند و درین حرکات شیخ رحمکار مشهور به کاکا صاحب خټک که جد اولین خانواده کاکاخېل شرق پشاور است

---

[٦٧] خزینة الاصفیاء، ج ۱.

[٦٨] تحفة الاولیاء، ص ۳۴.

[٦٩] تذکرة الابرار، ص ۱۸۵ – ۱۸۸.

نیز با شیخ چالاک همرائی داشت[۷۰]. ویکی از مشاهیر پیروان او ملا مست زمند شخص عالم و ادیب و شاعر پښتو بود، که کتاب را بنام (سلوک الغزات) در پښتو نوشت و پیشوای خود را مدح کرد و مردم را به جنگجوئی و رزم آزمائی دعوت نمود و قصایدی را در تشوق جهاد سرود[۷۱].

چالاک در سال (۱۰۷۷ هـ) د رعصر عالمگیر بیاوری (باکو) و دیگر سران یوسفزائی و خټک با قوای مغل درآویخت و در شوال همین سال حربی صعب و رزمی شدید روی داد و بشرحیکه در مبحث وقایع عصر اورنگزیب گذشت باقوای مغول مقابله های مردانه نمود، که تفصیل آن درین کتاب در شرح حال اورنگزیب خوانده شود[۷۲].

خوشحال خان خټک و جنگهای او با قوای اورنگزیب

یکی از رجال مشهوریکه در دورهٔ مغولیهٔ هند شهرت یافت، خوشحال خان خټک مرد شمشیر و قلم افغان است که از دودمان مشهور رؤسای ملی خټک برامد، وی پسر شهباز خان پسر یحیی خان بن ملک اکوړی است که این ملک ولد درویش مشهور به چنجو بوده،

[۷۰] تذکره، ص ۱۳۲، و تحفه ص ۳۲.
[۷۱] سلوک الغزات نسخهٔ خطی مطبوعات کابل.
[۷۲] از مؤلفات شیخ چالاک: فتوای غربیه و بحر الانساب در انساب افغانان و اتراک و سادات و مشایخ طریقت و کتاب سوم غزویه است در مغازی ایشان با کفار کوهستان بونیر و هزاره تا اقصای چیلاس، چهارم مناقب اخوند پنجو هر چهار کتاب بزبان فارسی (تحفه ۳۱).

و در عصر اکبر سمت مرزبانی قبایل خټک را داشت، شجرهٔ نسب این دودمان مشهور به لقمان خټک و بعد از ان به کرلاڼ و سړبن می پیوندد[۷۳].

مرکز حکمرانی این دودمان سرای اکوړه کنار دریای کابل است، که یحیی خان و شهباز خان در عصر شاه جهان دران صفحات ریاست ملی داشتند. بسال (۱۰۲۲ هـ) در ماه ربیع الثانی درین دودمان از صلب شهباز خان پسری بوجود آمد که بعدها یکی از قهرمانان شمشیر و ادب افغان گردید، و در عصر شاه جهان رسماً بریاست ملی قبایل خټک شناخته شد، و یکی از کسانی بود که شاه جهان وی را بصفت یکنفر حکمفرمای آزاد در تحت شاهنشاهی مغول شناخته و از اعاظم رجال آندوره محسوب میشد[۷۴].

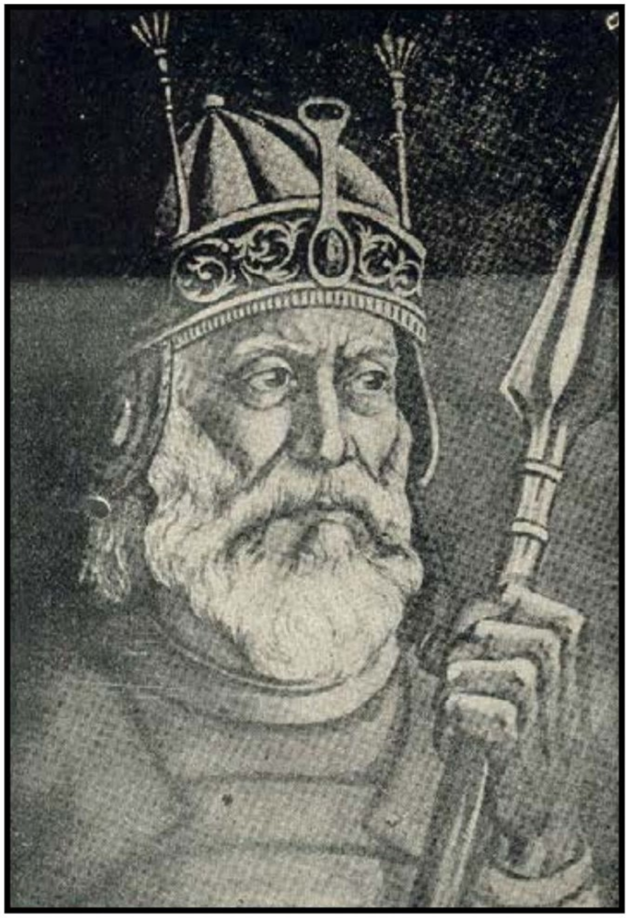
بعد از خلع شاه جهان که اورنگزیب مغولی بر سر اقتدار آمد این پادشاه خواست ازادی قبایل پښتون را سلب و کوهسار پښتونخوا را هم مثل سائر نقاط هند به قوهٔ شمشیر ضمیمهٔ مملکت شاهنشاهی نماید.

اورنگزیب قوای خونخوار مغول را از تمام هند برای این مقصد بکوهسار پښتونخوا سوق داد، ولی درین سرزمین مردزا برخی از رجال ملی پښتون در مقابل این شهنشاه بزرگ مقاومت کردند، و طوریکه در شرح حال اورنگزیب اشارت رفت یکی ازان مردان نامور خوشحال خان خټک بود.

---

[۷۳] تاریخ مرصع، حیات افغانی.

[۷۴] تاریخ مرصع، دائرة المعارف اسلامی، اشعار قرن ۱۷ بیدولف.



(۱۸)

مرد شمشیر و قلم افغان خوشحال خان خٹک



(۱۴)

اورنگزیب عالمگیر (۱۰۶۸–۱۱۱۸ھ)

دورهٔ حبس :

خوشحال خان که در صفحات کوهسار نامی داشت، و نمیگذاشت که قوای خونخوار اجانب این کوهسار آزاد را پامال ظلم و ستم نمایند در اوایل جلوس اورنگزیب از طرف دربار وی بحیث یکنفر مدافع بزرگ و خصم شاهنشاهی شناخته گردید، بنا بران دربار هند به لطایف الحیل وی را به پشاور جلب و از انجا تحت الحفظ بدهلی ارسال داشت و در رمضان (۱۰۷۴ هـ) به اشارهٔ اورنگزیب اولاً در دهلی و بعد ازان در حصار رنتهپور تا چهار سال محبوس ماند و پس از چهار سال حبس رها گردید، و در دهلی تحت الحفظ بسر می برد و هر روز بدربار اورنگزیب حاضری میداد[۷۵].

خوشحال خان بلبل خوشنوای شاخسار کوهسار پښتونخوا که از شعرای بزرگ زبان پښتو است درین مدت حبس بیاد وطن اشعار شیرین و آتشینی می سراید و از هند بیاد وطن عزیزش ناله های سوزانی میکشد.

ولی خوشحال خان بعد ازین دوره به امداد یاران مخلص، مخلصی برای خود یافته و به کوهسار پښتونخوا خود را میرساند، و بعد از سال (۱۰۷۸ هـ) علناً بر خلاف مظالم مغول اعلان جهاد ملی را میدهد.

جنگهای خوشحال خان :

بعد ازانکه خوشحال خان از حبس هند خود را رهانیده و بوطن رسید قوای خود را فراهم آورد، و دران وقتیکه ایمل خان سردار آزادی

---

[۷۵] مقدمه کلیات اشعار خوشحال خان، طبع حبیبی از قندهار.

خواه معروف افغان نیز دران حدود بر خلاف قوای اجنبی میکوشید، در حدود (۱۰۸۰ هـ) باقوای اورنگزیب جنگید، و تا سه سال خود شاهنشاه هند در حسن ابدال توقف داشت و باقوای ملی افغان که تحت قیادت رادمرد نامی خوشحال خان از وطن خود دفاع می کردند مصافها داد و نبردها آراست.

جنگهای خوشحال خان با اورنگزیب از حدود (۱۰۷۹ هـ) آغاز می گردد و تا (۱۰۸۱ هـ) که اورنگزیب بناکامی پس به هند میرود بشدت دوام میکند، بعد ازان هم این نبردها تا حدود (۱۱۰۰ هـ) میرسد که درین مدت جنگهای بسیار معروف این رادمرد دانشمند قرار ذیل است :

(۱) جنگ تاتره :

که درین مصاف خوشحال خان چهل هزار لشکر مغول را از دم تیغ گذرانید، و هم بسی از اسرا بدست قوای ملی افتاد، و غنایم این نبرد بی شمار بود.

(۲) جنگ دوابه :

که میر حسینی قوماندان اورنگزیب درآن کشته گردید، و نبرد عظیمی بود.

(۳) جنگ حصار نوښار :

که درین جنگ هم خوشحال خان انتقام خود را خوب از لشکر خصم کشید.

(۴) جنگ گنداب :

درین نبرد تاریخی ایمل خان مشهور هم شرکت داشت و قوماندان مغولی جسونت سنگهه و شجاعت خان درین جنگ صدمات بزرگی را دیدند.

(۵) جنگ خاپخ :

که قوای مکرم خان و شمشیر خان قوماندان مغول را ایمل خان و خوشحال خان تارومار ساخت[۷۶]، درین جنگها پسران خوشحال خان که هم ادیب و عالم و شاعر و صاحب سیف و قلم بودند، نیز شرکت داشتند، که از جملۀ آنها عبدالقادر خان ختک، اشرف خان پسران، و کاظم خان شیدا و علی خان کواسه های خوشحال خان از دست مغول در هندی نفی شدند، و در منفای خود بغربت وطن جان سپرده اند.

خوشحال خان ختک یک نفر قاید و لیدر ملی بود، که برای حفظ ازادی وطن جنگید، و هم در اشعار آبدار خود احساسات شور انگیز ملی را منظوم داشت، و ملت افغان را قولاً و عملاً درس حریت طلبی و قربانی درین راه داد، خاندان خوشحال خان یک دودمان علمی و جنگجویی بود، بسی از ادبای آتش زبان و مؤلفین پښتو ازین خاندان برآمدند و خود خوشحال خان در حدود چهل هزار بیت اشعار رنگینی از خود بیادگار گذاشت، که در لف آن جذبات وطن خواهی و مظامین

---

[۷۶] تلخیص از یک قصیده حماسی خوشحال خان که در سال (۱۰۸۶ هـ) نظم کرده، کلیات خوشحال خان، ص ۵۹۳، طبع حبیبی از قندهار.

فلسفی و اخلاقی و اجتماعی و فکاهی زیادی دیده میشود و وی از بزرگترین ادبای پښتو شناخته شده است.

وفات :

خوشحال خان قاید مشهور و جنگجوی افغان در (۲۸) ربیع الاول (۱۱۰۰ هـ = ۱٦۹۱ ع) بعمر (۷۸) سالگی در کوهسار خود وفات شد و وصیت آخرین وی این بود که :

"مرا جائی دفن سازید که سایهٔ مغول بر خاکم نیفتد، و بدان جا گرد سم ستوران مغول راهی نداشته باشد". مزار این راد مرد گرامی تاکنون در کوهستان خټک مطاف عامه بوده و تا جهان ملیت باقی است زیارتگه آزادی خواهان و ملیت دوستان خواهد بود. (رجوع به منظر نمره ۱۸)

شرح حال ادبای این دودمان بزرگ در مبحث رجال علمی و ادبی خواهد امد.

فصل دوم

تشکیلات ملکی و عسکری مغولی های هند در افغانستان

وقتیکه بابر موسس دودمان شاهنشاهی مغولیه بر هند چیره آمد پیش از وی لودیان و خاندانهای شاهنشاهان افغانی در هند اساس مدنیت و تشکیلات اداری را گذاشته بودند. از عصر غوریان باینطرف چندین سلالۀ شاهان افغانی در هند حکمرانی داشتند، که بابر هم اساس ادارۀ مملکت را مطابق به رویۀ اسلاف خود تعقیب کرد، عموماً مملکت امپراطوری به صوبه ها (ولایات) تقسیم بود که بهر ولایت یکنفر از معتمدین دربار بنام صوبه دار مقرر میگردید، این صوبه دار ذاتاً حاکم ملکی و نظامی بوده و ادارۀ صوبه را طوریکه میخواست می نمود، مالیات حکومت را فراهم می آورد، انضباط امنیت هم بر ذمت وی بود، عنداللزوم بهر سوئی که میخواست لشکر میکشید، عصاة و شورشیان را رام میکرد، و اراضی و جایهای نوی را بصوبۀ خود ملحق میساخت، در عصر همایون وقتیکه دفعۀ دوم بر هند تسلط یافت چنانکه معلوم است شیرشاه سوری شاهنشاه معروف و مدنیت پرور پښتون اساس های نیکو و نافعی را در امور جهانداری و اداره و پرورش مدنیت و آبادانی مملکت شالوده گذاشته بود، که خلف مدنیت

پرور و علمدوست همایون، اکبر آنرا بخوبی پرورش داد و مطابق بآن آئین مملکت را آراست[1].

ولی چون افغانستان از مرکز شاهنشاهی دور بود و همواره درینجا برخی از شاهزادگان بابری مطلق العنان بوده و یا محل زد و خورد بود بنا بر آن در انضباط و تطبیق آئین نافع جهانداری نیز دور افتاد.

صوبه ها:

آن حصۀ افغانستان که زیر تسلط شاهان مغولیۀ هند بود به چهار صوبه تقسیم میشد که ازان جمله تنها صوبۀ کابل از بدو شاهنشاهی بابر تا فتح نادر افشار در دست شان ماند، اما صوبۀ قندهار و بدخشان و بلخ گاهی در تصرف اولاد بابر بوده و گاهی پادشاهان توران و صفوی بران حکمروائی داشتند، که سلطات اجنبی شمرده شده و مورد مقابله ملیون افغانی بودند.

کابل:

صوبۀ کابل در زمان بابر به تصریح خودش (۲۰) تومان (مجموعۀ قراء) داشته و جمع همه بیست لک شهرخی مساوی یک کرور و بیست و هشت لک دام میشد[2]. که تومانهای مشهور آن در عصر اکبر چنین بود:

---

[1] تاریخ هند سمت V. A Smith تاریخ هند دولافوز ص ۱۳۹.

[2] تزک بابر، طبع هند.

۱. تومان بگرام و پرشاور که در انجا معبد بزرگی بنام گورکهتری موجود بود.
۲. تومان نیک نهار (ننگنهار) لغمانات، که داروغه نشین آن بیشتر آدینه پور و در عصر اکبر، جلال آباد بود.
۳. تومان مندراور : که در آن رود الیشنگ و النگار بهم پیوندد، و به چغان سرای و کنر آید.
۴. تومان نجراو : که در آن وقت پر از کافران بود و رو به پران و موش مشکی در ان زیاد پیدا میشد.
۵. تومان چرخ لوگر : که سجاوند از قرای مشهور آن بود.
٦. تومان بدراو : مسکن افغان، هزاره، کافر.
۷. تومان السا : مابین گرمسیر و سردسیر (شاید السای موجود مربوط تگاب سفلی).
۸. تومان بنگبش : داری هفت هزار سوار و پانصد پیاده، مسکن اقوام مهمند، خلیل، افریدی، ختک و غیره.
۹. تومان گردیز : که قلعهٔ استوار دارد و عمارت آن سه و چهار طبقه است.
۱۰. تومان غزنین (زابلستان).
۱۱. تومان دامن کوه : دارای گل فراوان و بهار بی همتا. (کوهدامن کنونی).
۱۲. تومان غوربند : دارای سی و سه قسم لاله، که مقام خواجه ریگ روان دران شامل است.
۱۳. تومان ضحاک و بامیان : که قلعهٔ ضحاک از آثار باستان آباد و

بامیان ویران است و دوازده هزار سمج و بتهای کلان دارد[۳].

قندهار :

اما صوبۀ قندهار در عصر اکبر توابع ذیل داشت :

شرقا :

۱. ولایت دوکی که قلعۀ خشت خام داشت و افغانان ترین و کاکړ دران سکونت داشتند.
۲. ولایت پشنگ : دارای قلعۀ خشت خام از قدیم (پښین موجوده).
۳. ولایت شال : دارای قلعۀ گلین، مسکن افغانان کاسی و بلوچ (کویتۀ موجوده).
۴. ولایت مستنگ : دارای قلعۀ گلین و مسکن افغانان کاسی و بلوچ (داخل بلوچستان حالیه).
۵. ولایت خیل گری (چهل گزی)؟
٦. الوس پنی : که اقوام پنی افغان است.
۷. الوس ابدالی : که بدو ولایت تقسیم میشد.
۸. الوس جمند (زمند) قومی است از افغان.
۹. سرخ رباط بلوچان : داخل جمع بلدۀ قندهار.

جنوباً :

۱۰. قلات بنجاره : دارای قلعۀ گلی.

---

[۳] آئین اکبری، ج ۲، ص ۱۹۲ – ۱۹۳.

۱۱. شورابک : مسکن افغانان.
۱۲. الوس بسیکه (هسکی) افغان؟
۱۳. الوس میرخانی افغان.
۱۴. الوس مشوانی افغان.

شمالاً :
۱۵. ولایت کلات ترتوک، قلعۀ گلی مستحکمی دارد، مسکن افغان غلجی.
۱٦. هزاره دهله (هزاردهله) (دهلۀ کنون که بند ارغنداب دران احداث شده).
۱۷. هزاره بنجه بنجی (دهجربنجی)؟
۱۸. ولایت ترین، دارای قلعۀ محکم (در پښتو اکنون تیری گویند).
غرباً :
۱۹. ولایت گرمسیر.
۲۰. ولایت زمین داور.
۲۱. الوس سیاه خانه.
۲۲. کشک نخود : دارای قلعۀ مستحکم گلین که داخل جمع قندهار است[۴].

این بود تشکیلات ملکیه قندهار در دورۀ اکبر، ولی بعد ازین دوره ها در عصر شاه جهان ولایت قندهار هفت قلعۀ مرکزی بزرگی

[۴] آئین اکبری، ج ۲، ص ۱۸۹.

داشت و مربوطات آن قلعه وار بحساب میرفت که ذیلاً شرح داده میشود :

۱. قلعۂ قندهار : با قلعۂ کشک نخود.
۲. قلعۂ قلات با سه قلعۂ متعلقۂ آن مقر، شهر صفا، هوله رباط[۵].
۳. قلعۂ فوشنج با نه قلعۂ : دوکی، چتیالی، هرنائی[٦]، سه کوته، فتح آباد، شال، مستنگ، کلات، ینچاره تل.
۴. قلعۂ زمین داور با چهارده قلعه : وابستان (والشتان موجوده)، درفتی، موسی، بیدزیرک، شهرک، ساربان، ملبون، نوزاد، برزاد، دهنه، لرغر، سیا آب، فولاد، دلخک.
۵. قلعۂ ترین با ده قلعه : ورزگان، ارلنگ، درفشان، چهارشنبه، نوح، تمران، تمزان، کزیوشیر[۷]، ده راوت.
٦. قلعۂ بست با هشت قلعه : خلج، هزار اسپ، هزار جفت، شملان، ملخان، صفار، لکی، خنشی[۸].
۷. قلعۂ گرشک با هشت قلعه : مالگیر، هیرمنداب، تیزی بابا، حاجی، سنگین، دژغوری، دژسفید[۹].

بعد ازین عبدالحمید، در عصر شاه جهان، این چهار صوبه را از جمله (۲۲) صوبۂ مملکت شاهنشاهی که عائدات همۂ آن بحساب

---

[۵] اولان رباط موجوده شاه جوی.
[٦] هرنائی موجوده بلوچستان حالیه.
[۷] واشیر موجوده.
[۸] خانشین گرمسیر وادی هلمند.
[۹] پادشاه نامه، ج ۲، ص ٦۲.

آنوقت هشت ارب و هشتاد کرور دام[10] است، چنین شمرده است :

۱. صوبهٔ کابل شانزده کرور دام.
۲. صوبهٔ قندهار شش کرور دام.
۳. صوبهٔ بلخ هشت کرور دام.
۴. صوبهٔ بدخشان چهار کرور دام[11]

ظاهراً این تقسیم بعد از عصر جهانگیر بنظر میرسد، در دوره های پیشتر هنگامیکه بابر هنوز بر هند نتاخته بود چون کابل مرکزیت داشت و بلخ هم داخل مقبوضات وی نبود، بنا بر آن صوبهٔ قندهار موقعی که در سال (۹۱۳ هـ) دفعهٔ اول و در (۹۲۶ هـ) دفعهٔ دوم بدست بابر آمد، یک ولایت شهزاده نشین حکمرانی بابر گردید و ظاهراً از صوبهٔ مرکزی کابل منفک بود، همچنان در بدخشان یکی از اقارب و شهزادگان تیموری بحیث تیول حکمرانی میکرد، حینیکه بابر بر هند تصرف میجوید و در انجا می میرد می بینیم که شهزاده کامران در تمام صفحات افغانستان حکمفرماست، که در اوایل سلطنت همایون پنجاب و پشاور و لمغان و بامیان و قندهار تماماً زیر ادارهٔ کامران بوده تنها ولایت بدخشان به سلیمان میرزا شهزادهٔ تیموری سپرده میشود و درین اوقات قندهار نیز حکم صوبهٔ علیحده میگیرد، و کامران خواجه بیگ را به حکمرانی آنجا می گمارد.

بعد ازین نیز کابل و قندهار و بدخشان بحیث صوبه های جداگانه

---

[10] بحساب دوره مغول در هند یکدام عبارت از (۲۵) جیتل است، که هر دام بحساب موجوده هند ۵ / ۴۴ پائی است یعنی پنج پائی و یک خمس پائی کم، که باینصورت ۵ دام = ۲ – آنه موجوده هند می شوده.

[11] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۷۱۱. منتخب اللباب، ج ۱، ص ۶۷۳.

شناخته میشود و در وقتیکه همایون و برادرانش با هم خون میریزند، گاهی در تصرف یکی و مدتی در تسلط دیگری می ماند، در سال ۹۶۱ ﻫ که همایون تمام برادران خود را مستأصل میسازد شاه محمد قندهاری را بحیث حکمران قندهار و محمد حکیم پسر خود را بیحث فرمانفرمای کابل و سلیمان را حکمفرمای بدخشان شناخته و خود بر هند می تازد. بعد از همایون در عصر اکبر صوبهٔ کابل از اقطاع شهزاده محمد حکیم شمرده می شود و قندهار اولاً بحیث یکولایت علیحده می ماند و پس ازان بدست شاهان صفوی میافتد، بعد ازانکه محمد حکیم در (۹۹۳ ﻫ) می میرد، اکبر بر کابل مسقیماً تسلط میجوید و در سال (۱۰۰۳ ﻫ) پس قندهار را بدست می آورد، درین وقت ها سعید خان کابلی، حکمران کابل و شاه بیگ خان کابلی حکمران قندهار بود ولی در تشکیلات رسمی مملکت اکبر قندهار جزو کابل بشمار میرفت، زیرا در عصر اکبر تمام مملکت وی به (۱۵) صوبه تقسیم بود که از انجمله یکی صوبهٔ کابل بشمار میرفت و قرار تقسیم آنوقت هر صوبه بنام (سرکار) حصص و حکومت هائی داشت[۱۲].

ابوالفضل صوبهٔ کابل را عبارت از سرکارهای کشمیر، پکلی، بنیر، سوات، باجور، قندهار، زابلستان می شمارد، و گوید که پایتخت آن پیشتر غزنی و امروز کابل است[۱۳] و باینطور از طرف شمال تا پامیر و گلگت و بدخشان و بامیان و غرجستان و غور و از طرف جنوب تا گرمسیر قندهار و از طرف غرب تا فراه و سیستان و از طرف شرق تا

---

[۱۲] آئین اکبری، ج ۲، ص ۴.

[۱۳] آئین اکبری، ج ۲، ص ۱۶۹.

سند و ملتان، تماماً صوبهٔ کابل بوده، و همهٔ کوهسار پښتونخوا و ملحقات آن یکصوبه شمرده میشد، که از انجمله سرکار قندهار (۲۴) محل و (۸۱۱۴) تومان[۱۴] و (۲۹۶۰۰) دینار نقد و (۴۵۷۷۵) گوسفند و (۴۵) اسپ بلوچی، و (۳۷۵۲۹۷۷) خروار غله، و (۴۲۰) من برنج و دو خروار آرد، و (۲۰) من روغن و (۱۳۸۷۵) سوار و (۲۷۲۶۰) پیاده عایدات داشت و خود شهر قندهار (۵۲۷) تومان نقد و (۳۵۱۲۰) خروار غله، مالیات میداد، و سرکار کابل (۲۲) محل و (۸۰۵۰۷۴۶۵) دام نقدی، و (۱۳۷۱۷۸) دام مالیهٔ زمین های کشت گری و (۲۸۱۸۷) سوار و (۲۱۲۷۰۰) پیاده و خود شهر کابل (۱۲۷۵۸۴۱۰) دام نقد عایدات داشت، و نقطهٔ انفصال سرکار کابل و قندهار هم قراباغ غزنی بود[۱۵].

مختصر اینکه در دورهٔ بعد از اکبر تشکیلات ملکیه بصوبه و سرکار و شهر و قلعه و تهانه تقسیم میشد و غالباً صوبه دار آمر ملکی و نظامی بوده و معاش هنگفتی داشت، مثلاً علی مردان امیرالامراء صوبه دار کابل در عصر شاه جهان دوازده کرور دام معاش داشت[۱۶]، و زیر دست صوبه دار مامورین ملکی و عسکری بنام کومکی و تعینات و فوجدار، تهانه دار، قلعه دار، تیولدار، دیوان، قاضی (میرعدل)، کوتوال، بخشی احدیان و بخشی منصبداران و قاضی عسکر و واقعه

---

[۱۴] حساب تومان در آنوقت در قندهار رواج داشت و (۸) دینار عبارت از یکتومان بود و هر تومان مساوی (۸۰۰) دام و باینطور بحساب و مقابله دام عایدات را قیاس کنید.

[۱۵] آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۸۷ – ۱۹۳.

[۱۶] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۱۰۵۷.

نویس و غیره ادارهٔ امور را می نمودند که در تواریخ این دوره زیادتر باین نامها بر میخوریم، بشرح ذیل :

کومکی:

عبارت از صاحب منصب نظامی بود، که با اختیارات فوق العاده بطور موقتی برای رفع غائله بمرکز مهمی میرفت، طوریکه در شرح حال شاهان مغول از نظر تان میگذرد، بسی از منصبداران عسکری از دربار شاهان در حوادث مهمه به افغانستان طور کومکی فرستاده میشدند، چنانچه میر معصوم قندهاری (مؤلف تاریخ معصومی) در سال (۱۰۰۷ هـ) از حضور اکبر شاه بنام کومکی در قندهار بود[۱۷] و همچنان در عصر اورنگزیب مغول خان و سعادت خان از کومکیان کابل بودند[۱۸].

تعینات :

باین نام مامورین نظامی دائمی بهر جا مقرر میشدند ولی در شهر های بزرگ و مراکز مهم مثلاً میر معصوم مذکور در دورهٔ اکبری در حدود (۱۰۰۷ هـ) اولاً طور کومکی بقندهار آمد و سپس از تعینات آنجا شد[۱۹] و هکذا مبارک خان نیازی افغان در عصر جهانگیر از تعینات حدود بنگبش و یعقوب خان بدخشی درسال هشتم دورهٔ جهانگیری از

---

[۱۷] تاریخ معصومی، ص ۱۳۳.
[۱۸] عالمگیرنامه، ج ۱، ص ۱۹۵.
[۱۹] تاریخ معصومی، ص ۱۳۳.

تعینات کابل گردید[۲۰].

فوجدار :

بمنزلت معاون صاحب منصب بزرگ عسکری، برای چندین قریه و آبادانی یکنفر فوجدار مقرر میشد، که لشکر آن حدود را اداره میکرد و به تنبیهٔ شورشیان میکوشید[۲۱]، مثلاً سعید خان در عصر جهانگیر فوجدار نوشهر و بنیر بود[۲۲] و باین نام مامورین عسکری زیادی به افغانستان می آمدند.

تهانه دار، قلعه دار، کوتوال:

مغول ها در افغانستان قلاع مستحکم عسکری را اهمیت زیادی میدادند، و همین قلعه ها بود که بارها شهر های بزرگی را مثل کابل و قندهار و غیره از تعرضات خصم نگهمیداشت، بنا بران در عصر مغولیهٔ هند در شهرهای بزرگ یکنفر محافظ بنام پښتو کوتوال[۲۳] (قلعه دار) موجود بود، که این شخص مقام حفظ و انضباط و امنیت عمومی در داخل شهر داشت و به تعبیر جدید پلیس را اداره میکرد، اما در قلاع خورد و کوچکی که در اطراف مملکت می بود و حیثیت شهر خوردی را داشت قلعه دار مامور بوده، و این شخص بحیث یکنفر آمر عسکری قلعه را اداره میکرد، و هر شهر بزرگ قلعه متعلقه بخود

---

[۲۰] مآثر الامراء، ج ۳، ص ۵۱۳ – ۹۵۸.

[۲۱] اکبرنامه.

[۲۲] عالمگیرنامه، ج ۱، ص ۱۹۵.

[۲۳] این نام پښتو عین از عصر غزنویان از حدود ۴۰۰ هـ در افغانستان معمول بود.

داشت، مثل قلاع هفت گانهٔ مرکزی قندهار که شرح آن پیش گذشت، قلعه‌دار مواقع مهمه، اشخاص مهمی بودند، مثلاً در سال ۲۲ دورهٔ شاه جهان راجروپ قلعه‌دار کهمرد بود[۲۴].

اما تهانه در اراضی سرحدی و راه های خطرناک کشور بنا میشد، و در ان یکنفر تهانه دار با یکدسته قوا برای حفظ خطوط سرحدی و راههای مامور می بود و این تهانه ها در افغانستان براه پشاور و کابل و در اراضی سرحدی شمالی کابل که خطوط سرحد شمالی مملکت باامرای بلخ و توران بشمار میرفت موجود می بود، مثلاً کهات در سال (۱۰۳۹ هـ) تهانه بود، که سعید خان از آنجا بمقابلهٔ کمال الدین افغان بر آمد، و هکذا در هر دو بنگبش تهانه موجود بود، که در سال (۱۰۴۰ هـ) از تهانه داری آن سعید خان به صوبه دار آنجا ارتقاء جست[۲۵] و در سال ۱۰۶۳ هـ مبارز خان بدخشی تهانه دار پنجشیر بود[۲۶] و ازین بر می آید که آنجا هم حیثیت یک تهانه داشت.

تیولدار :

در دورهٔ مغول بعضی از قراء و اراضی بطور تیول نیز به کسانیکه بدربار قرب داشتند، سپرده می شد، تیولدار امنیت اراضی متعلقهٔ خود را نیز اداره میکرد و حاکم آن حدود شمرده میشد، مثلاً در عصر شاه جهان (۱۰۴۹ هـ) عزت خان تیولدار بست بود، که با ملک اودل

---

[۲۴] مآثرالامراء، ج ۲، ص ۲۷۹.

[۲۵] مآثرالامراء، ج ۲، ص ٦١.

[۲٦] مآثر الامراء، ج ۳، ص ۵۹۵.

افغان جنگها کرد[۲۷] گاهی ولایات و صوبه های کلان نیز به شهزادگان و امرای بزرگ تیول داده میشد، مثلاً میرزا سلیمان گورگانی تیولدار بدخشان که در سلطنت گورگانی بسی ازو نام برده می شود، و در عصر اکبر محمدحکیم برادرش تیولدار کابل بشمار میرفت، و این ولایت از اقطاع وی بود.

دیوان قاضی:

دیوان مامور محاسبه و نگران امور مالی بود، که تحت هدایت صوبه دار کار میکرد، و معاشات مردم و تنخواه بامضای وی داده میشد[۲۸]، مثلاً در عصر اورنگ زیب میر یقعوب دیوان کابل بود[۲۹] و هکذا دیانت خان در عصر شاه جهان بدیوانی کابل به همراهی شهزاده محمدشجاع مقرر[۳۰] و اسلام خان هروی در عصر عالمگیر مدتها دیوان کابل بود[۳۱].

اما قاضی هم برای اجرای امور عدلیه از دربار شاه مقرر میگشت، چنانکه ملا محمد زاهد کابلی در عصر اکبر قاضی کابل بوده، و در عصر شاه جهان هم همین وظیفه داشت[۳۲] و میر حسام الدین بدخشی هم در عصر بابر و بعد از آن قاضی بوده و خطاب قاضی خان

---

[۲۷] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۱۷۰.
[۲۸] مآثرالامراء، ج ۲، ص ۴۳۰ – ۴۳۱.
[۲۹] عالمگیر نامه، ج ۱، ص ۱۹۵.
[۳۰] مآثرالامراء، ج ۲، ص ۲۷.
[۳۱] مآثرالامراء، ج ۳، ص ٦٦٧.
[۳۲] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۴۳.

یافت[۳۳] و جهانگیر ملا محمد صادق را حین آمدن کابل قاضی این شهر مقرر کرد[۳۴].

ولی در عصر مغولیۀ هند وظیفۀ قاضی ملکی و عسکری جدا بود، و برای لشکر قاضی جداگانه هم مقرر میشد، مثلاً ملا احمد فاضل بدخشی در عهد جهانگیری بعدالت اردو مقرر و تا سال هشتم دروۀ شاه جهان هم بهمان وظیفه برقرار بود[۳۵]، کذا قاضی محمداسلم هروی که در عصر اکبر بهند رفت و در دربار راه یافت قاضی عسکر مقرر گردید، و در عهد شاه جهان هم قاضی لشکر و امام شاه جهان بود[۳۶].

بخشی:

ماموریکه در هر شهر و هر اقامتگاه لشکر بوده، و وظیفۀ وی ادای معاش و تنخواه عسکر و ملکی می بود، بخشی گفته میشد برای صنوف مختلف عسکری چون پیاده، سوار، احدی، صاحب منصب غالباً بخشی جداگانه بوده و بافرقۀ خود سروکار داشت[۳۷]، مثلاً در عصر اورنگزیب رعایت خان بخشی احدیان و اسحاق بیگ بخشی منصبدار بوده[۳۸] و نظام الدین هروی مؤرخ معروف دورۀ اکبری نیز در

---

[۳۳] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۳۳۵.

[۳۴] تزک جهانگیر، ج ۱، ص ۵۱.

[۳۵] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۱۹۵.

[۳۶] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۴۳.

[۳۷] آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۳۲.

[۳۸] عالمگیر نامه، ج ۱، ص ۱۹۵.

سلک بخشیان دربار اکبر داخل بود[۳۹].

واقعه نویس و هرکاره :

در دستهٔ مامورین دورهٔ مغولیهٔ هند بنام واقعه نویس نیز کسانی بنظر می آید که این مامور وظیفه راپورت نگاری و استخبار داشت، و در عین زمان سوانح نگار و احصائیه نویس نیز می بود، حوادث رسمی و سیاسی، و اوضاع جوی و وقایع طبیعی و احصائیه موالید و وفیات و عروسی و احوال فصول و تمام وقایع آن حدود را می نوشت و بدربار شاه میفرستاد، و اوضاع عمومی مامورین و جدیت و خیانت و صداقت و تنبلی آنها را نیز خبر میداد[۴۰]، مثلاً قاضی محمد زاهد مشهور کابلی در عصر شاه جهان مدت ها واقعه نویس کابل بود، و در عصر عالمگیر هم مدتی بدین ماموریت ماند[۴۱] اما اشخاصی نیز بنام (هرکاره) از طرف دربار گماشته می شدند، که مخفیانه به تجسس و ضبط احوال مردم می پرداختند ولی این دسته جواسیس بطور خفیه کار میکردند و ظاهراً رسمیتی نداشتند.

نظم و نظامت :

بنام ناظم و وظیفهٔ نظامت نیز مامورین بزرگی در صوبه ها مقرر میشدند، که این مامورین همچون صوبه دار مسئول ادارهٔ لشکری و کشوری بودند و غالباً این مامورین بحیث یکنفر آمر بزرگ طور فوق

---

[۳۹] منتخب اللباب، ج ۱، ص ۲۳۷.

[۴۰] آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۳۶.

[۴۱] سبحة المرجان، ص ٦٧.

العاده به مراکز مهمه میرفتند، و مواقع ماموریت خود را تنظیم میکردند، گویا حیثیت رؤسای تظیمیهٔ زمانهٔ حاضر را داشتند، مثلاً علی مردان خان در سال چهاردهم دورهٔ شاه جهان ناظم صوبهٔ کابل بوده و تا مدت (۴) سال این ماموریت داشت[۴۲].

مامورین و مناصب:

در دورهٔ مغولیان هند عموماً مناصب مامورین بحساب هزاری تقسیم میشد و مامورین کشوری و لشکری متساویاً این مراتب را داشتند، بزرگترین مناصب دورهٔ اکبری ده هزاری بود، که تقریباً (۷۰۰) اسپ و دو صد فیل و (۲۰۰) حیوان باربردار با (۳۲۰) عرابه مقرری داشت، و (٦٠) هزار روپیه ماهوار معاش میگرفت، این مراتب منصبداران تماماً از ده هزاری تا ده باشی (٦٦) رتبه میشد، و هر منصب پائین از پنجهزاری از حیث تنخواه نقدی سه مرتبه داشت، مثلاً پنجهزاری اول و دوم و سوم که مامورین عسکری و ملکی در خور خدمات خود باین مراتب ارتقاء میجستند[۴۳].

---

[۴۲] مآثر الامراء، ج ۲، ص ۴۳۴.

[۴۳] آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۲۴.

فصل سوم

عمرانات دورۀ شاهان مغولیۀ هند در افغانستان

تیموریان هند شاهان عمران دوست و صنعت پروری بودند، در تمام هند مفاخر عمرانی و صنعتی مهمی از آنها بیادگار مانده و شهکارهای فن و هنر را در هند بوجود آورده اند.

قلاع شاهنشاهی در دهلی و آگره و مساجد و ابتیۀ مقابر از آثاریست
که تا اکنون هم دنیای صنعت و فن بآن می نازد، و در فن ابنیه و تعمیر سبک مخصوصی در دورۀ مغولیۀ هند دیده می شود که بقیۀ سبک تعمیر شاهنشاهان معزی و خلجی و لودی و سوری بوده[1] و شاهنشاهان بابری به تعمیر عمارات و ابنیه بسیار اعلی و قشنگ مشهورند، ولی در افغانستان چون خود شهریاران سکونت نداشته و باین صفحات گاهی سفر میکردند بنا بران در مملکت ما آثار کمی از آنها باقی مانده و برخی هم در آن عصر ها ویران گردیده است، درین فصل ما به اتکای مدارک و مآخذ موجوده برخی از عمرانات و آبادانی های ایشان را نشان میدهیم:

[1] تمدن هند، گوستاولوبون، ص ۳۸۵ – ۳۸۶، طبع هند.

چهل زینهٔ قندهار :

بر فراز کوه سرپوزهٔ قندهار طرف غرب شهر موجوده و شمالی شهر کهنهٔ قدیم در کوه تراشیده شده و در حدود چهل زینهٔ سنگی روی کوه بدان ساخته اند، این عمارت کوچک سنگی در دورهٔ مغولیه به پیش طاق شهرت داشته و بفرمودهٔ بابر در مدت نه سال (۸۰) نفر سنگتراش دران جا کار کرده، و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال و فرزندان بابر که صاحب اهتمام این تعمیر بودند در انجا کتیبه نوشته اند که تعمیر این طاق بلند را بسال (۹۳۰ هـ) آغاز و بسال (۹۵۳ هـ) انجام داده اند، بعد ازانها وقتیکه میر معصوم قندهاری یکی از صاحب منصبان نظامی اکبر در سال (۱۰۰۴ هـ) بدانجا رسیده به چهار سال ذریعهٔ سنگتراشان بهکر، کتیبهٔ بنام همایون و اکبر نیز برآن افزوده، و اسامی تمام شهرها و ولایات شاهنشاهی اکبر را در آنجا نوشته است (۱۰۰۴ – ۱۰۰۷ هـ)[۲].

پیش طاق چهل زینه بر موضع خوبی ساخته شده که تمام مناظر سرسبز غربی قندهار را تا مجرای ارغنداب در بر دارد، و یکی از ابدات دورهٔ مغولیهٔ هند در افغانستان شمرده می شود. (منظر نمره ۱۹).

بقایای دیگر آن دوره در قندهار :

بجنوب شهر کهنهٔ قندهار در دامنهٔ کوه مزار سید حسین

---

[۲] تاریخ معصومی، ص ۱۳۲.

زنجیرپاست، که خواهرزادهٔ بابا حسن ابدال مشهور به باباولی است، این سید ابن سید عین الدین ولد شمس الدین است، که در سبزوار متولد گردیده و در قندهار حیات داشت، مسکن وی قریهٔ لنگر ارغنداب است[۳] در سال (۱۰۰۰ هـ) میر معصوم قندهاری که از احفاد او است بنائی بر مزار وی ساخت، و تا عید قربان (۱۰۰۱ هـ) باتمام رسانید، و در آن کوه کتیبهٔ را نیز کند که تاکنون موجود است[۴].

دیگر از بقایای عمرانی دورهٔ مغول آبادانی و کتیبه های مزار سید عبدالجیل بن سلطان خلیل بن سلطان محمد متوفی (۸۵۴ هـ) است در شاه مقصود خاکریز (۴۰) میل شمالی قندهار که میر بزرگ ولد میر معصوم قندهاری در عصر جهانگیر در آن عمارتی را ساخته و کتیبهٔ سنگی را بنام خود کنده است، بعد ازان بسال (۱۰۵۵ هـ) در زمان شاه صفی صفوی نیز در آنجا عمراناتی بوجود آمده و کتیبهٔ سنگی را بنام شاه صفی نوشته اند[۵].

دیگر از عمرانات دورهٔ مغول یک مسجد و اطاق مختصری است نزدیک مرقد سید شیر قلندر سبزواری بر کوه سکیلچه سپیروان ده کروهی مغرب قندهار، که این کوه بر کنار دریای ارغنداب واقع و منظرهٔ دلچسپی دارد، در آنجا مرقد سید محمد المشهور به سید شیر قلندر ولد سید میر انصاری است که با ارغونی های قندهار معاصر بود، در زمین داور و ساروان کلا و دیگر صفحات قندهار سکونت

---

[۳] تاریخ معصومی، ص ۱۳۵.

[۴] مأخود از عین کتیبه کوه شهر کهنه قندهار.

[۵] مأخوذ از عین کتیبه های سنگی شاه مقصود شمال قندهار.

داشت، و در محرم سال (۹۳۳ هـ) وفات یافت[٦].

درین کوه نیز میر معصوم در سال (۱۰۰۵ هـ) بنام جلال الدین اکبر کتیبهٔ مفصلی را کنده و در نزدهم شوال سال مذکور باتمام رسانیده، که یکی از یادگارهای دورهٔ مغولیه است[۷].

کذلک در حدود دلارام فراه در کوه شوراب میر بزرگ ولد میر معصوم وقتیکه پدرش از دربار هند بدربار ایران طور ایلچی میرفت و وی هم رفیق راه پدر بود، در سال (۱۰۱۲ هـ) برجادهٔ فراه جائی را ساخته و کتیبه را در کوه کنده که از یادگارهای این سادات قندهاری (که به سید شیرقلندر و بابا حسن ابدال مشهور به باباولی منسوبند) شمرده می شود[۸] و اینها از ادباء و شعراء و رجال نامور و مامورین دورهٔ مغولیهٔ به شمار میرفتند.

چهارباغ قندهار:

این باغ به تصریح ابوالفضل از عمرانات بابر است، که طرف شمال غرب شهر موجوده و شمال شهر کهنه واقع بوده، و تاکنون هم بهمین نام مسمی است، و تمام حدود و اطراف آن باغستان سرسبز و دلنشین است، که بر کنار دریای ارغنداب واقع شده و محاط است بکوهساریکه منظر این جا را خیلی دلچسپی می بخشد، و ابوالفضل هم آنرا منزل دلکشا نامیده و در وقتیکه همایون پس از سفر ایران بفتح

---

[٦] تاریخ معصومی، ص ۱۴۰.

[۷] مأخوذ از اصل کتیبه کوه سپیروان قندهار.

[۸] مأخوذ از اصل کتیبه کوه شوراب فراه.

قندهار مؤفق آمد درین باغ توقف داشت[۹].

عمرانات و باغهای کابل :

از عصر بابر تا اواخر سلطۀ شاهنشاهان مغول کابل از حیث بداعت منظر و نزاهت موقع در بین مؤرخین این دوره شهرت خوبی داشت و باغها و منازل دل انگیز آنرا بارها ستوده اند، خود بابر هم در تزک خود بوصف ان رطب اللسان است چهارباغ کابل از عصر بابر وجود داشت، و نزهتگاه امراء و بزرگان کابل بود، مثلاً وقتی که همایون از قندهار بیرم خان مشهور را نزد برادرش کامران بطور ایلچی می فرستد میرزا کامران در چهارباغ کابل مجلسی را آراسته و بیرم را در آنجا می پذیرد. و هکذا دران موقع بیرم خان شهزاده کوچک جلال الدین اکبر را در (باغ مکتب) و میرزا سلیمان و ابراهیم شهزادگان تیموری را در باغ جلال الدین بیگ نزدیک شهر آراء ملاقات کردند[۱۰]، و ازین پدید می آید که این باغها دران موقع شهرت داشته و از نزهتگاهای امراء و بزرگان بشمار میرفتند، عبدالحمید لاهوری شرح مستوفائی نسبت به این باغها می نویسد، و گوید که باغ شهر آراء و چارباغ و باغ جلوخانه و اورته باغ و باغ صورت و باغ مهتاب و باغ آهوخانه را بابر احداث نموده بود، چون جهانگیر دفعۀ اول در سال (۹۱۴ هـ) بکابل آمد دریای کابل را در بین باغ شهر آراء گذرانید، و آن را به جهان آرا موسوم کرد[۱۱]، جهانگیر که فریفتۀ مناظر زیبای کابل

---

[۹] اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۳۶.

[۱۰] اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۳۰ – ۲۳۱.

[۱۱] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۵۸۶.

است، نیز شرحی راجع به باغهای کابل نگاشته و روز اول ورود خود همه را پیاده سیر کرد وی مینویسد : که اورته باغ در عصر همایون ساخته شده و چنارهای کلان باغ صورت خانه در دیگر جای نبوده، و چار باغ بزرگترین باغهای کابل است، باغ شهر آرا را بدواً شهربانو بیگم عمۀ بابر ساخته و من بعضی از اراضی را بدان ضم کرده و به جهان آرا موسوم کردم، و همواره در آن جا بار عام میدادم[۱۲].

باغ پغمان :

این باغ میرزا الغ بیگ گورگانی پیش از بابر ساخته بود، ولی بابر جوی ها و درخت های آنرا بصورت خوبی آراست، وی گلهای و ارغوان این موضع را می ستاید، و گوید که من در تپه ها و سایه زارهای آن صفه ها ساختم و چشمه های آنرا خوب آراستم، و موضع دلکشا و نزهت گاه دلچسپی گردید[۱۳].

اورته باغ :

با باغ مهتاب در عصر مغولی باغ دلکشی بود، نزدیک شهر کابل که نصیرالدین همایون در سال (۹۵۲ هـ) بعد از فتح کابل در آن فرود آمد و در اوایل بهار همین سال جشن بزرگی را درین باغ آراست، و مراسم ختنه سوری فرزند خود جلال الدین اکبر را درین جا باتمام رسانید و نزهتگاه مخصوص شاهی بود، و همایون در اوقات توقف

---

[۱۲] تزک جهانگیر، ج ۱، ص ۵۲.

[۱۳] تزک بابر، طبع هند.

خود بکابل درینجا بار میداد[۱۴].

تخت بابر :

بابر در سال (۹۱۴ هـ) طرف جنوب کابل در حد قلعۀ هزاره های موجوده ملحق به کوه شیر دروازه بر سنگی تختی را برای خود ساخته بود، که منظر بدیعی داشت، جهانگیر در مقابل آن تخت دیگری را بنام خود ساخت و در سال (١٠١٦ هـ) باتمام رسانید[۱۵]، و برآن کتیبۀ را نقر نمود که : (تخت گاه پادشاه بلاد هفت اقلیم نورالدین جهانگیر پادشاه بن جلال الدین اکبرشاه).

چهارچتۀ کابل :

یکی از عمرانات دورۀ مغول هند در کابل چهارچته مشهوریست، که باتزئینات خاصه و زیبا از طرف علی مردان خان صوبه دار کابل در دورۀ شاه جهان تعمیر شده بود، این چته ها از حیث صنعت و نقاشی شهرت داشت و بمرور دهور زیب و زینت آن از بین رفت.

مسجد شور بازار :

این مسجد از طرف اورنگزیب تعمیر شده بود، که بعدها درین نزدیکیها از سر نو عمران گردیده، و به مسجد علیا شهرت یافت، کذلک مسجد جامع گدری از ابنیه اورنگزیب است.

---

[۱۴] اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۴٦ – ١٦٢ – ۳۰۵.

[۱۵] تزک جهانگیر، ص ۵۳.

باغ علی مردان :

این باغ در حصص شمالی بالاحصار بر کنار دریای کابل از طرف علی مردان خان صوبه دار کابل در دورۀ شاه جهان تعمیر شد، اکنون آثار باغ در انجا نمانده و آن گذر بنام (باغ علی مردان) معروف است.

باغ صفا :

باین نام باغی در حدود شرقی افغانستان در عصر بابر نزدیک بهسود موجوده بنا شده و از آثار بابر شمرده می شود[۱۶]، وقتیکه همایون در سال (۹۵۸ هـ) به تعقیب کامران به بهسود آمد، و مدت طویلی در آنجا برادر خود را تعقیب میکرد چون کامران به هند گریخت بنا بران همایون از انجا به باغ صفا آمد و ابوالفضل این باغ را چنین می ستاید :

که آن را بهار چمن آرایش، طرب افزای خواطر، و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت[(۱۷)] بعد ازین وقتیکه اکبر در سال (۹۸۹ هـ) و پس ازان در سال (۳۴) جلوس (۹۹۸ هـ) باین حدود میرسد نیز نامی ازین باغ میشنویم. که اکبر دران بشکار می پرداخت[(۱۸)]، عبدالحمید گوید که باغ صفا براه راست از بگرامی (۳۲) کروه دور است و باغی است در کمال صفا و رنگینی که در سال (۱۰۵٦ هـ) مورد نزول موکب

---

[۱٦] آئین اکبری، ج ۲، ص ۱۹۲.

[(۱۷)] اکبرنامه، ج ۳، ص ۳۲۱.

[(۱۸)] اکبر نامه، ج ۳، ص ۵۷۰ – ۳٦۰.

شاه جهان گردید[19].

باغ وفا :

از ابنیهٔ تاریخی بابر در صفحات افغانستان باغ وفا است که بابر در تزک خود شرح مفصلی ازان میدهد، این باغ را بابر در سال (۹۱۴ هـ) در پیش قلعهٔ ادینه پور سیزده فرسنگ کابل که در آن وقت مرکز ایالت ننگرهار گفته میشد طرف جنوب بر بالای یک بلندی طرح انداخت، که رود در بین این باغ آمده و در بین باغ پشتهٔ خوردی بود، و بابر در آنجا خیابانها و جاده ها و حوضهای خوبی ساخت و درخت های نارنج و انار نشانید، این باغ در دامنهٔ سپین غر واقع بود، ولی در آن برف نمی افتاد و جای خوش هوائی بود[20]، بابر در سفرهای خود در این باغ طرح اقامت می انداخت و بسال (۹۳۲ هـ) در ۱۷ صفر وقتیکه بابر بجنگ آخرین خود عازم هند بود نیز درین باغ اقامت ورزیده بود[21] کذلک بسال (۹۹۸ هـ) وقتیکه اکبر بکابل می آمد مدتی در باغ وفا بوده و بسیر و شکار می پرداخت[22] و آثار این باغ تاکنون در ده کروهی شمال غرب جلال آباد موجوده متصل قریهٔ باغوانی بنظر می آید.

قلعهٔ شهباز :

در نزدیکی های بهسود موضعی بود بهار نام که به قول

---

[19] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۶۰۳.

[20] تزک بابر، طبع هند.

[21] اکبرنامه، ج ۱، ص ۹۳.

[22] اکبرنامه، ج ۳، ص ۵۷۰.

ابوالفضل در عصر سلطان محمود غزنی آبادان بود بسال (۹۹۸ هـ) وقتیکه موکب اکبر بدینجا رسید امر داد که آن موضع را آبادان ساخته، و بنای قلعهٔ پردازند، که این قلعه را شهباز (سها) نام گذاشت و مدتی معمور بود[۲۳].

عمرانات شاه جهان :

عمرانات شاه جهان درکابل زیاد بوده و از تمام شاهان گورگانی مهمتر است، در سال دوازدهم جلوس شاه جهان امر داد که در اورته باغ و مهتاب باغ بنائی را بسازند که در خور ارامش شاهی باشد، این عمارت تا سال نوزدهم جلوس که شاه جهان بار دوم بکابل آمد باتمام رسید و تمام مصرف این ابنیه دو نیم لک روپیه بود.

علاوه بران دو نیم لک روپیهٔ دیگر هم بامر شاه جهان بعمارات باغ شهرآرا و چارباغ و باغ بابر (مدفن بابر) بمصرف رسید، و قلعهٔ کابل هم ترمیم شد و آبی هم برای ارگ کابل تهیه گردید (۱۰۵٦ هـ).

شاه جهان در سفر دوم خود تمام باغهای کابل را آراست، و مبانی خوبی را در آن ساخت، تنها در باغ شهرآرا سه عمارت را برافراشت که هریکی بدیع و زیبنده و دلکشا بود و حوض ها و آبشارها و فواره ها را در بین آن ساخت، علاوه بران بر مزار بابر نیز در همین سال ها مسجد سنگ مرمر سفید بمصرف چهل هزار روپیه[۲۴] ساخته شد و حوض ها و آبشارها و خیابانهای باغ بابر نیز با حسن صورت پیرایش یافت[۲۵] (به

---

[۲۳] اکبرنامه، ج ۳، ص ۵۷۰.

[۲۴] در پادشاه نامه سی هزار و در کتیبه خود مسجد چهل هزار نوشته شده.

[۲۵] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۵۰۹ – ۵۹۰ – ۵۸۸ – ۵۸۹.

منظر نمبر ۲۰ – ۲۱ – ۲۲ رجوع شود).

باغ استالف نیز از عمرانات دورهٔ شاه جهان است، که به ملکه تعلق داشت، و به (جهان نما) موسوم بود، و در نزاهت و طراوت خود نظیری نداشت و شاه جهان در سال (۱۰۵۶ هـ) درین باغ سیر کرد، و خیابهانهای آنرا آراست (منظر نمره ۲۳).

خلاصه عمرانات شاه جهان در افغانستان بسیار است، که جمله (۱۲) لک روپیه به عمارات کابل و مسجد و قلعهٔ ارگ و قلعهٔ دور شهر و غیره و هشت لک روپیه بقلعهٔ قندهار و بست و زمین داور مصرف شده بود[۲۶].

حصار شهر کابل :

کوهیکه ارگ بالاحصار بران بنا یافته آنرا در زمان سابق شاه کابل می گفتند، بالای آن عقابین بود، شهر کابل دو قلعهٔ گلین داشت[(۲۷)] و علاوه بر ان ارگ، قلعهٔ جداگانهٔ داشت، قلعهٔ شهر بالاحصار را که انگلیس ها مسمار کرده اند میرزا کامران پسر بابر از سر نو ترمیم کرده بود، چون جهانگیر بکابل آمد عمارات سابقهٔ بالاحصار را ویران ساخته و عوض آن محلی مناسب برای خود ساخت[(۲۸)] علاوه بران حصار بیرون کابل در عصر جهانگیر به گچ و آهک ساخته شده و قلعهٔ ارگ که خام بود در سال (۱۰۵۶ هـ) بامر شاه جهان به گچ و آهک افراختند و آبی

---

[۲۶] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۷۱۴.

[(۲۷)] آئین اکبری، ج ۴، ص ۱۹۱. اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۶۲. (رجوع به منظر نمره ۲۴)

[(۲۸)] تزک جهانگیر، ج ۱، ص ۵۹۱.

برای ارگ نیز تهیه دیدند[۲۹].

قلعه شهر کابل در دورهٔ مغولی چنین بود :

قلعهٔ بود بغایت استوار و دارای دروازه های متعدد که ازان جمله است : دروازهٔ دهلی (طرف شرق)، دروازهٔ یارک (بارک)، دروازهٔ طاقیه دوزان، دروازهٔ آهنین طرف غرب[۳۰]، ظاهراً در شهر کابل دو جوی روان میگذشت، که یکی را جوی خطیبان میگفتند، این جوی از للندر آمده و بشهر آرا و شهر میگذشت، جوی دیگر را تنگی ده یعقوب پیش دروازه دهلی جاری میشد و آنرا جوی پل مستان میگفتند، کذلک در نزدیکی های شهر ما هم بیگم (دایهٔ جلال الدین اکبر) جوئی را برآورده، که نزدیک محلهٔ گلکنه میگذشت، و از کوه کابل سه چشمه بشهر می آمد که یکی را چشمهٔ خواجه همو و دیگری را قدمگاه خضر و سومی را خواجه روشنائی میگفتند[۳۱].

حصار شهر قندهار :

شهر کهنهٔ قندهار که نادرشاه افشار آنرا در سال (۱۱۵۱ هـ) ویران ساخت، در دامنهٔ شرقی کوه لکه یا قیتول افتاده، که این کوه شمالاً و جنوباً ممتد است و بالای آن قلعهٔ ارگ نیز کائن بود، و بقول ابوالفضل شهر قندهار دو قلعه داشت[۳۲] و حصاری بود سخت محکم و قلع آن

---

[۲۹] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۵۹۱.

[۳۰] اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۶۶ – ۲۶۷ – ۳۰۴.

[۳۱] آئین اکبری، ج ۲، ص ۱۹۱.

[۳۲] آئین اکبری، ج ۲، ص ۱۸۷.

بغایت مشکل که عرض دیوار آن شصت گز بود[۳۳] و دورادور آن خندق هم وجود داشت، در بین حصار، برج بزرگ ارگ واقع بود، که حالاً هم بقایای آن موجود است، و ارتفاع ان تا صد متر میرسد، و مردم آنرا نارنج گویند، و علاوه بر آن برجهائی بنام برج خاکستر و برج نو هم درون شهر بود[۳۴] و بالای کوه که طرف غربی شهر افتاده نیز حوض های آب و آثار ابنیه اشکار است که بقول میر معصوم بر بالای آن آتشکده بود، از زمان قدیم و عمارت آن از خشت خام که طول و عرض هر خشت دو گز وسطبری آن یکوجب و این عمارت تا عصر اکبر بحال خود بود، و فتوری در آن نیافته بود[۳۵] و در عصر شاه جهان بالای این کوه سه برج نیز موجود بود[۳۶]. حصار قندهار درین دوره چند دروازۂ داشت، طرف چهل زینه سوی شمالی شهر دروازۂ گندگان و دروازۂ شیخ ولی و طرف جنوبی دروازۂ ماشور، و طرف شرقی دروازۂ نو و دروازۂ خضری و نزدیک قیتول دروازۂ علی قابی.

قرار تصریح ابوالفضل باغ شمس الدین علی قاضی قندهار، و چهاردره و شهر کهنه در طرفهای دروازۂ ماشور بوده و عمارت درون ارگ برج خچه (آقچه) نامداشت[۳۷] و باغ گنجعلی خان را هم این شخص حینیکه در عصر شاه جهان بسال (۱۰۳۲ هـ) به حکمرانی قندهار از طرف دربار صفوی مامور بود، در حدود شهر ساخته بود و درون شهر

---

[۳۳] اکبر نامه، ج ۱، ص ۲۳۱، رقعات عالمگیر، ص ۴۰.

[۳۴] رقعات عالمگیر، ص ۴۸.

[۳۵] تاریخ معصومی، ص ۱۳۲.

[۳۶] رقعات عالمگیر، ص ۴۱.

[۳۷] اکبرنامه، ج ۱، ص ۲۲۹ – ۲۴۱.

در دامن کوه قلعهٔ بود که مخزن اسلحه و جبه خانه بشمار میرفت و از انجا تا دروازهٔ ماشور بازاری در بین شهر ممتد بود[۳۸].

علاوه بر دروازه هائیکه ابوالفضل ذکر میکند نواب صمصام الدوله دروازهٔ دیگری را هم بنام (ویس قرن) نام می برد، در سال (۱۰۵۸ هـ) که قشون ایران قندهار را محاصره کرد شادی خان محافظ این دروازه بود[۳۹]. چون تاکنون هم متصل طرف شرقی شهر کهنهٔ قندهار مزاری بنام (سلطان ویس) موجود است، بنا بر آن موضع این دروازه را هم طرف شرقی شهر تعین کرده میتوانیم. حصار قندهار به شرحی که ذکر رفت در دورهٔ گورگانی موجود بوده و شاه جهان تا هشت لک روپیه بترمیم و تعمیر آن مصرف کرد[۴۰].

قلعه پروان :

چون همایون بعد از سفر ایران از کابل به صفحات شمالی چندین بار سفر کرد و رفت و آمد قشون وی از راه شمالی کابل بولایات شمالی می بود بنا برآن در راه به قلعهٔ مستحکمی ضرورت افتاد، که در سال (۹۵۵ هـ) حینیکه همایون از سفر سوم خود از صفحات شمالی بکابل برگشت، در پروان سمت شمالی کابل قلعه را بنا نمود، که این قلعه مقر عسکری سمت شمالی کابل شمرده میشد[۴۱].

---

(۳۸) رقعات عالمگیر، ص ۴۲.

(۳۹) مآثرالامراء، ج ۲، ص ٦٦١.

(۴۰) پادشاه نامه، ج ۲، ص ۷۱۴.

(۴۱) اکبرنامه.

کابل و قندهار بحیث دار الضرب :

در دورهٔ شاهان گورگانی کابل و قندهار از ابتداء دار الضرب بوده و مسکوکات زیادی ازان دوره که در کابل و قندهار ضرب شده در دست است، که حصهٔ مهم مسکوکات اسلامی موزهٔ کابل باشد، به تصریح ابو الفضل در دورهٔ اکبر کابل از همان چهار صوبهٔ بود که در آن طلای اکبری را سکه میزدند، و مسکوکات نقره و مس هم درین شهر ضرب میشد [۴۲].

کذا دیده می شود که مسکوکات مسی زیادی در حدود سال هزارم هجری و بعد ازان در قندهار ضرب شده که در کلکسیون مسکوکات متعلق به نگارنده موجود بود، و از مسکوکاتی است که در عصر جهانگیر به اشکال تقویمی بروج دوازده گانهٔ فلکی ضرب شده است.

همچنان در سال ۱۴ در عصر جهانگیر سکهٔ روپیه را در قندهار ضرب کرده اند که این بیت بر آن نقش بود [۴۳] :

زجهانگیر شاه اکبر شاه

سکهٔ قندهار شد دلخواه

---

[۴۲] آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۹.

[۴۳] دیباچهٔ تزک جهانگیر، ص ۲۴.

باب سوم

مشاهیر افغان و رجال معروف علمی و ادبی افغانستان در دورۀ گورگانی هند

فصل اول

رجال علمی و ادبی و هنروران

فصل دوم

رجال حربی و اداری

مدخل

طوریکه در باب اول این کتاب بنظر خوانندگان محترم میرسد دورهٔ سلطنت گورگانی های هند مدت دونیم قرن بر افغانستان بصورت خوبی نگذشت، و این سرزمین همواره میدان جنگها و خونریزی و خانه جنگی ها بین شاهان مذکور بوده و روی آرامی و نیکی را ندید.

ولی چون این مرز و بوم مردزا و مردپرور است، بنا برآن علاوه بر رجال حربی که درضمن شرح حال شاهان و در فصل نهضت های ملی و هکذا در فصل دوم این باب خواهید خواند، رجال زیاد علمی و ادبی نیز بمیان امدند، که در علم و ادب آسیای وسطی درین دوره خدمات خوبی انجام دادند.

اما علم:

درین دوره از بقایای همان عصر روشن تیموریان هرات است، که در حجر تربیت آن فرمانروایان دانش دوست پرورده گردیده، و علمای بزرگی چون حضرت جامی و غیره بمیان آمدند، در دورهٔ گورگانی های هند هم مدارس هرات و ماوراء النهر و هند در علم این مرز و بوم اثر خوبی داشت و بسا علماء و فضلای بزرگی را درین دوره می یابیم که آثار علمی شان مهم است.

اما ادب :

هم درین دوره بدو شعبه منقسم میگردد، ادب پښتو و ادب فارسي : ادب پښتو در دورهٔ مغولیه هند به عروج و شباب خود رسید و مدارس مهمهٔ ادب پښتو چون سبک خیرالبیان و سبک خوشحال خان و رحمان و حمید درین دوره کشوده گردید، و غزل و قصیده، رباعی، مخمس و اقسام اشعار دیگر سروده شد و شعرای نامور و معروفی درین دوره گذشتند، که در ادب پښتو از اساتید بزرگ بشمار میروند.

ولی ادب فارسی هم درین دوره مراتب خوبی را طی کرد، در ایران پادشاهان صفوی و در هند شاهان گورگانی مروج یگانهٔ ادب فارسی بودند، و بزرگترین شعرای فارسی زبان هم در دربارهای شان تربیه گردید، و رفت و آمد شعراء هم از ایران و ماوراء النهر بهند از راه افغانستان صورت گرفت[1] و سبک مشهور ادب فارسی (سبک هند) درین دوره از اختلاط ادبای هند و پارس بوجود آمد پس در ادب فارسی افغانستان هم درین دوره آثار سبک هند بصورت روشن و هویدا دیده میشود، و شعرای فارسی زبان هم زیادند.

اما فن و هنر :

هر چند در دورهٔ گورگانی های هند فن و صنعت هرات، نسبت

---

(۱) مثلاً صائب اصفهانی مدتی در کابل زیست و قصیده معروف کابل را در مدح این خطه سرود، و هکذا شوکت بخاری ازین راه بهند رفت خودش گوید :

شهر و صحرایش بود یک گلستان حسن خیز
بهر سیر هند اگر شوکت بکابل بگذرد

بدورهٔ درخشان تیموریان هرات و سقوط پستی دید، ولی چون هنر و صنعت درین عصر هم در ایران و هم در هند ترقی داشت بنا بران در افغانستان هم آثار هنر و صنعت دیده میشود، مثلاً میر علی هروی و سلطان محمد خندان از خطاطان معروف این دوره اند.

کذلک نقاشی و میناتور و حجاری نیز درین دوره در افغانستان بنظر میرسد، که برخی از آثار آن در عمرانات این دوره دیده می شود ولی همانطوریکه شاهان گورگانی در هند فن عمران را ترقی دادند و شهکار هائی را یادگار گذاشتند، در افغانستان جز آثار جزوی مثل مسجد باغ بابر و چهل زینهٔ قندهار چیزی ازان بنظر نمی آید.

باوجود رکود و پژمرده گئ که بسبب جنگهای متواتر درین سرزمین به علم و ادب رسید باز هم این سرزمین همواره مردزاست، و رجال زیادی را درین دوره در افغانستان می یابیم، و ما در فصول آینده مردفاً نام خواهیم برد.

فصل اول

رجال علمی و ادبی و هنر وران

الف

مولانا آگه :

از شبرغان است، که در علم و شعر و طریقت شهرت داشت و به ریاضات شاقه عمری را میگذرانید، و مردم و امرای عصر بدو عقیدت تمام داشتند، تخلص او در شعر ابن یمین بود و در سنهٔ (۱۰۰۵ هـ) از جهان رفت و قبرش در شبرغان است. ازوست :

روز محشر عاشقان را با قیامت کار نیست
کار عاشق جز تماشای جمال یار نیست
از سر کویش اگر سوی بهشتم می برند
پای ننهم گر در انجا وعدهٔ دیدار نیست[۲]

مولانا آگهی هروی :

اصلاً خراسانی است و در هرات نشو و نما یافته و بدربار سلطان حسین بایقرا شغل انشاء و به قصیده گوئی میل تمام داشت و بجواب

---

[۲] مجمع الفضلا، ص ۲۸۷.

امیر خسرو شهر آشوبی جهت اهالی هرات گفته که پسندیدهٔ ارباب هنر بود، مصدر باین بیت:

عرصهٔ شهر هری رشک بهشت کوثر است
درگهش را عرصهٔ خورشید گل میخ زر است

آگهی بحکم امیر خان حاکم صفویهٔ هرات بسبب هجوگوئی محکوم ببریدن دست و زبان گردید، ولی با دست چپ خوشتر از دست راست می نوشت، و به سال (۹۳۲ هـ) در هرات بمرد[۳].

ابتری بدخشی:

شخصی بود عالم و در عصر اکبر زندگانی داشت، در علوم فلسفی وی را دستی بود و طبع خوبی داشت، ازوست:

گفتی وفا کنیم باحباب یا جفا
ای شوخ بندهٔ سخن اولیم ما[۴]

ابراهیم بیتنی:

از مؤرخین افغانستان است در دورهٔ مغل هند، که بر کتاب مخزن افغانی الحاقاتی کرد و بعضی از وقایع سلطنت رجال افغان را که در کتاب داخل نبود از تاریخ نظام الدین احمد و غیره بران افزود و تاریخ شیرشاهی عباس خان سروانی را هم بکتاب مذکور ضم کرد و نسخهٔ قلمی این مجموعهٔ تاریخی که عبارت از نوشته های نعمت الله و عباس خان و خود ابراهیم بیتنی است دیده شده، و یک نسخهٔ آن در قندهار بسال (۱۱۱۳ هـ) نوشته شده است.

---

[۳] مجمع الفضلاء (خطی)، ص ۱۲۶.
[۴] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۸.

ملک ابوالفتح :

برادر ملک حمزهٔ مشهور است که در سیستان حکمرانی داشت، وی نیز دارای قلم و شمشیر و مرتبهٔ بلند ادبی است و این اشعار ازوست:

برخــاطــر عاطرت غــباری نرســد
ازگفــتهٔ مــن تــرا نقاری نرســـد
هر چند طلای خاطرت راغش نیست
بی زحمت آتش به عــیاری نرســـد

ابوالفتح در جوابش گفت :

نظمم زشراب معــنوی ســرشار است
دردی کش را هوشیاری درکار است
محــتاج بپای مـــردی آتش نیست
نقد سخنم طلای دست افشار است

همو راست :

از فــیض صــبوح بیخــبر نتوان بود
بی نالـــه و بی آه ســـحر نتوان بـــود
بی ظرف زنیم جرعه مدهوشی چیست؟
از شیشه تنگ حوصله تر نتوان بود[۵]

آتشی قندهاری :

از مشاهیر دورهٔ بابر است که با شاه مذکور بهند رفت، و وظیفهٔ واقعه نویسی داشت، بعد ازان با همایون بوده و در لاهور بسال (۹۷۳

[۵] تذکرهٔ نصرآبادی نسخهٔ اصلی، ص ۵۱.

هـ) از جهان گذشت، از وست:

در شــفق گشت شب عــید نمــایان مــهٔ نو
تا کنیم از پی جام می گلگون تگ و دو[٦]

حضرت شیخ احمد مجدد کابلی سرهندی:

ابن مولانا عبد الاحد فاروقی است، که نسب شان به (٢٨) واسطه بحضرت عمر ﷺ میرسد، اجداد شان از کابل بوده و حضرت شیخ در ١۴ شوال (٩٧١ هـ) در سرهند متولد گردیده و بعد از طی مراتب ابتدائی در حجر والد بزرگوار خود بعمر ١٧ سالگی در سیالکوټ از نزد مولانا کمال الدین درس معقول و منقول را خواند و از شیخ یعقوب کشمیری و شیخ عبد الرحمن علمای نامدار حدیث را تحصیل کرد و از خواجه محمد باقی بالله کابلی استفاضه نمود و یکی از مشاهیر علمی و روحانی بار آمد، و در اقطار هند و افغانستان بمراتب بلند علمی و روحانی شهرت یافت.

حضرت مجدد از نوابغ علمی قرن دهم هجری است، که بذکای مخصوص و روحانیت بلند خویش در دنیای تصوف اسلامی اصلاحاتی نمود، و مجدد این آئین گشت، تا که جهانگیر از نفوذ این شخص عالم و روحانی که اصلاحات و اکفار وی زیاتر جنبهٔ علمی داشت ترسید و ببهانهٔ او را تا سه سال درقلعهٔ گوالیار محبوس داشت بعد ازین دورهٔ حبس رها گردیده و به سرهند آمد و بسی از پیروان خود را که از تمام اقطار هند و افغانستان بحضور شان میرسیدند، رهنمائی نمود تا که روز شنبه ٢٨ صفر سال (١٠٣۴ هـ) بعمر (٦٣) سالگی از

---

[٦] منتخب التواریخ، ج ٣، ص ١٨١.

جهان رفت و در سرهند مدفون گشت.

حضرت مجدد به تحقیقات علمیه و راه جدیدیکه در تصوف اسلامی کشود شهرت دارد، از شهکارهای علمی وی سه جلد مکتوبات بسیار مشهور شان است، که نبوغ علمی و روحانی را نشان میدهد، علاوه بران رسائلی را بنام تهلیلیه - اثبات نبوت - مبدأ و معاد مکاشفات غیبیه - اداب المریدین - معارف لدنیه - رد الشیعه - تعلیقات العوارف - شرح رباعیات خواجه باقی بالله کابلی و غیره نیز نگاشته اند، و از پسران بزرگ حضرت مجدد حضرت میان محمد معصوم متوفی (۱۰۸۰ هـ) و شیخ احمد سعید متوفی (۱۰۷۰ هـ) است که در دنیای عرفان شهرت زیادی دارند[۷].

ارزانی :

این شاعر از اعیان بزرگ روشانی هاست، که بتصریح اخوند درویزه در تصنیف خیرالبیان نیز بهره ئی داشت، و سه برادر بودند از افغانان خویشکی، که یکی ازینها ارزانی شاعر تیز فهم و فصیح زبان بود، شعر افغانی و فارسی و هندی و عربی بیان کرده و ارزانی کتابی را تصنیف کرده وآنرا (چهار رما)[۸] نامیده و بعد از چندی از بایزید جدا شده و بهند رفت[۹]. از شعرای معاصر ارزانی دولت او را می ستاید و خوشحال خان هم از ارزانی در اشعار خود یادی میکند، رحمان بابا هم ارزانی را شاعر پښتو قلم میدهد، چون ارزانی با بایزید

---

[۷] ذکر مجدد، تذکرهٔ علمای هند، ص ۱۲. سبحة المرجان، ص ۴۸.

[۸] کذا فی الاصل شاید صحیح آن پښتو (چارزما) باشد یعنی (کارهای من) و (آثار من).

[۹] تذکرة الابرار، ص ۱۴۹.

معاصر بود بنا بران حیات وی را در حدود (۹۵۰ هـ) تخمین کرده می توانیم، مستر راورتی بحوالۀ یک قصیدۀ قاسم علی افریدی ذکری را از ارزانی میکند[۱۰] و دار مستتر مستشرق معروف فرانسوی نیز او را از قدمای شعرای پښتو می شمارد[۱۱] و دیوان اشعارش اخیراً در پشاور چاپ شده است.

اشرف خان هجری:

فرزند بزرگ خوشحال خان است، که مثل پدر را دارای شمشیر و قلم بوده، و از شعرای درجۀ اول زبان پښتو است، که دیوانش مشتمل بر غزل و قصاید و رباعی و قطعات در پشاور طبع شده است.

اشرف خان در جنگهای آزادی خواهی پدر نامور خود بهره ئی داشت و در سال (۱۰۹۳ هـ) در جنگهای اورنگزیب بدست قشون مغول اسیر افتاد، و تا آخر عمر در بیجاپور و دکن نفی البلد و محبوس بود.

هجری در ایام فراق اشعار رنگینی را بیاد وطن سرود و تا ده سال در محبس مغول ماند، و همدرانجا از جهان گذشت، از مضامین اشعار آبدار هجری بر می آید که در سن پیری از جهان رفته و در حدود (۱۱۰۰ هـ) درگذشته است. اشعار هجری عشقی، اخلاقی، حماسی و وطنی است در وداع وطن عزیزی گوید:

ما هــله ماتم د ځـــان وکـــړ په وینو
چي اټک وته مي شا کړه په ژړا شوم

---

[۱۰] مقدمهٔ گرامر پښتو.

[۱۱] د پښتونخوا د شعر هاروبهار، طبع پاریس، ۱۸۸۸ ع.

اوس به څه د وطن کاني بوتي ژاړم
د رخصت سلام مي وکړ ترې جدا شوم[۱۲]

میر اعجاز هروی :

در حدود (۱۰۸۰ هـ) در هرات میزیست، و ملا عطا نامداشت، در نظم و نثر مقتدر بود، بعد ازان باصفهان رفت با ادباء محشور بود تا که در انجا فوت شده ازوست :

با دو عالم گشته ام بیگانه الفت را بین
رفته ام از خاطر ایام شهرت را بین[۱۳]

افغان لودی :

نامش محمد سلیم خان از نبایر خان جهان لودیست، که از ادباء و فضلای عصر خویش بحساب میرود، و با صائب اصفهاني محشور بود، ازوست :

نهان تخم مهر پتان زاده را
بدل کشتم از سینه افغان بر آمد[۱۴]

افضل خان ختک:

از مشاهیر دودمان علمی خوشحال خان و پسر اشرف خان هجری و نواسهٔ خوشحال خانست، که بسال (۱۰۸۹ هـ) در جنگهای خوشحال خان بدست لشکر مغول طور یرغمل محبوس و در کابل سکونت داشت، و بعد از (۱۱۰۰ هـ) بجلال آباد و پس ازان به مسکن خود در

---

[۱۲] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۱٦۹.
[۱۳] تذکره نصر آبادی، ص ۵۱٦.
[۱۴] روز روشن، طبع هند.

کوهسار ختک رفت[۱۵]، افضل خان بعد از فوت جد و نفی پدرش از رؤسای ملی ختک بشمار میرفت و با نهایت لیاقت تا مدت (١٦) سال ریاست ملی را عهده دار بود[۱۶]، و بتصریح پسرش کاظم خان شیدا بسال (١١٨٣ هـ) در ماه شعبان از جهان رفت[۱۷].

افضل خان مانند دیگر افراد دودمان علمی و ادبی خویش شخص عالم و ادیبی بود، وی از مؤرخین افغانستان بشمار میرود از آثار منثور وی در پښتو (تاریخ مرصع) است که با کمال سلاست و روشنی در مباحث تاریخ عمومی و حوادث تاریخی ملت افغان، و انساب آنها نگاشت، و شهکار جاویدی را در ادب پښتو بوجود آورد.

علاوه بر آن افضل خان تاریخ اعثم کوفی[۱۸] را بزبان پښتو ترجمه و کلیله و دمنه را هم بنام (علم خانه دانش) در محرم سال (١١٢٨ هـ) در پښتو انتقال داد و اشعار خوبی هم در پښتو از وی یادگار است.

ملا الف هوتک :

از علماء و شعرای پښتو است، که در حدود سال هزارم هجری در قوای اتغر کلات قندهار سکونت داشت و شخص جهاندیده و سیاحی بود، ملا الف کتابی را بزبان پښتو منظوم داشت و در آن اشعار دینی و اخلاقی را بزبان پښتو سرود از آثار ادبیش یکی (نصیحت نامه) و

---

(۱۵) تاریخ مرصع.

۱۶ حیات افغانی، ص ۳۲۲. خورشید جهان، ص ۲۴۴.

(۱۷) دیوان قلمی کاظم خان شیدا.

(۱۸) این کتاب در سال (۲۰۴ هـ) بنام (الفتوح) از طرف خواجه اعثم کوفی در عربی نگاشته شد، و بسال (۵۹۶ هـ) محمد بن احمد المستوفی الهروی از عربی بفارسی ترجمه کرد، و بسال (۱۳۰۰ هـ) در بمبئی بطبع رسید.

دیگری هم مثنوی (بحر الایمان) است که در محرم سال (۱۰۱۹ هـ) از نظم آن فارغ شده است[۱۹].

امام الدین متی زی :

امام الدین محمد عنایت الله بن حضرت شیخ کبیر بالا پیر از عرفاء و مؤرخین افغانست که سلسلهٔ نسبش به شیخ متی مشهور به کلات بابا (مدفون تپهٔ کلات قندهار) می پیوندد، عالم و مؤرخ یکشخصی بود که در غرهٔ محرم (۱۰۲۰ هـ) شب دوشنبه در موضع بدنی بدنیا امد و شب چهارشنبه ۲۳ مرحم (۱۰۶۰ هـ) بعمر چهل سالگی از جهان رفت و در پشاور مدفون است[۲۰].

شیخ امام الدین در تاریخ قبایل پښتون کتابی را نوشت که نسخهٔ خطی آن در کتب خانه شاهی موجود است و مؤلف درین تاریخ خود بکتب نادر تاریخ افغان چون روضهٔ الاحباب، مجمع الانساب، اصناف المخلوقات و تواریخ ابراهیم شاهی مولانا مشتاقی و خواجه احمد نظامی و شیخ عباس سروانی و خان جهان و اسرار الافغانی رجوع کرده است[۲۱].

امانی کابلی :

از شعرای صاحب دیوان و نجبای سادات کابل است، که شخص عالمی بود و در سال (۹۸۱ هـ) در عصر اکبر در جونپور از اسپ افتاده و وفات یافت[۲۲]، در وصف کابل گفته :

---

[۱۹] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۷۳.

[۲۰] مخزن افغانی، قلمی، ص ۳۰۹.

[۲۱] دیباچهٔ کتاب تاریخ افغان امام الدین نسخهٔ قلمی.

[۲۲] تذکرهٔ هفت اقلیم.

در بهاران کابل از باغ ارم دم میزند
چون شود فصل خزان آتش بعالم میزند

امانی افغان :

میرزا امان الله پسر مهتاب خان افغان از امرای بزرگ دورهٔ شاه جهان است، که در بنگال حکمرانی داشت و تخلص وی (امانی) و در حدود (۱۰۷۷ هـ) زنده بود[۲۳] ازوست :

غیر پندارد بسر دستار زر پیچده ام
این نه دستار است درد سر بسر پیچیده ام

زپای تا بسرش هر کجا که می نگرم
کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست[۲۴]

امیر :

از شعرای زبان پښتو و علمای دورهٔ اکبر یست، که بعد از (۹۵۰ هـ) متولد و مثنوی کوچکی در مسائل تجوید بزبان پښتو منظوم نمود، یک نسخهٔ قلمی این کتاب که در سال (۱۰۲۳ هـ) نوشته شده نگارنده آنرا دیده ام، وی از پیروان سبک ملا الف هوتک و کتابش تا (۳۰۰) بیت میرسد[۲۵].

انوری فتوی :

برادرزادهٔ شیخ بهاء الدین و مرد عالمی بود که در دورهٔ مغولیهٔ هند در هرات میزیست، و مدتی شیخ الاسلام آنجا بود، در نظم و نثر

---

[۲۳] تذکرهٔ نصرآبادی.
[۲۴] تذکرهٔ شمع انجمن.
[۲۵] پښتانه شعرا، ج ۱، ص ۱۳۱.

دستی داشت و فتوی تخلص میکرد در هرات وفات یافت ازوست :

از پوشش نمد نه بانصاف میشوی
چون می گر از نمد گذری صاف میشوی

وفای وعده همی بس که در دلت گذرد
که این اسیر بلاکش در انتظار من است[۲۶]

الله یار بلخی :

در اواخر عهد تیموریان هند در عصر عالمگیری زندگی داشت نامش الله یار بن حاجي محمدیار اوزبکی بلخی است. وی دو کتاب بنام اوصاف نامه عالمگیری و اعظم نامه نوشته که نسخهای خطی آن در کتب خانه کیمبرج انگلستان محفوظ است[(۲۷)].

(ب)

بابای بلخی :

در حدود (۹۵۰ هـ) در بلخ میزیست و از ارباب علم و ادب بشمار میرفت ازوست[(۲۸)] :

مژگان تو دود از دل پر درد بر آورد
تیرت زتن خاکی من گرد بر آورد

---

[۲۶] تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۲۸۰.

[(۲۷)] فهرست نسخ خطی، طبع براون.

[(۲۸)] تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۳۲۵.

بابوجان :

یکی از پیروان سبک نگارش خیرالبیان و مخزن در پښتو بابوجان است، که به تصریح راورتی از کافرهای سیاه پوش بلورستان بوده و تغییر آئین داده است[29]. ولی میراحمدشاه رضوانی او را لغمانی می نگارد[30] و شاید بعد از قبول اسلام در لغمان سکونت گزیده باشد، یکحصهٔ اشعار بابوجان که راورتی در گلشن روه اقتباس و طبع کرده تماماً عبارت از نصایح و اندرزهای دینی است ولی در یک نسخهٔ مخزن افغانی که بسال (۱۱۴۴ هـ) بخط عبدالواحد ولد شیرخان نگاشته شد، برخی از اشعار دیگر نیز از بابوجان نقل شده است.

بابوجان از معاصرین فرزندان درویزه بود، که در حدود (۱۰۵۰هـ) حیات داشت، دیوان اشعار بابوجان هم قلمی دیده شده، و رضوانی تصدیق قول راورتی را میکند، که بابوجان در اراضی یوسفزی مدفون است[31] و از آثاری وی پدید می آید که بابوجان در علوم عربیه و فقه و اخلاقی دستی داشت، ازوست :

سـینه ستا کړه د دنیا میني لـتاړه
د زړه مـینه دي تمـامه پسې ولاړه
د دنیا له میني هسي مـبدل شـوې
چي دروغ الا بلا دي کړه په غاړه[32]

---

[29] دیباچهٔ گرامر پښتو، از راورتی طبع کلکته.

[30] شکرستان افغانی، طبع ۱۹۰۵هـ.

[31] بهارستان افغانی، طبع لاهور، ۱۹۳۱هـ.

[32] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۲۰.

خواجه باقی بالله کابلی :

از مشاهیر علمی و روحانی قرن دهم هجریست، که از صلب قاضی عبدالسلام در کابلبسال (۹۷۱ هـ) متولد و در دنیای علم و و روحانیت نامور گردید، وی یکی از مشایخ بزرگ سلسله نقشبندی و پیر حضرت مجدد است، که بسال (۱۰۱۲ هـ) روز شنبه **۲۵** جمای الثانی وفات نمود و در دهلی مدفون گردید، از آثار علمی وی کتاب سلسلة الاحرار است و علاوه برآن بسی از اشعار و رباعیات عرفانی از ایشان بیادگار مانده است[۳۳].

شیخ بایزید افغان :

یکی از مشاهیر علماء و زهاد دورهٔ عالمگیریست که بقول خافی خان د ریاست و نفس کشی خویش و بارکشی محتاجان دلریش، چنان گوش عالمی را پر آوازه ساخته بوده، که اکثری از مسلمین و هنود و مستمندان هر قوم ایشان را جمع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر آوردن کار محتاجان و درماندگان بود، شیخ بایزید یکی از اشخاص صریح اللهجه که بزرگان و پادشاهان سخنان حق را تبلیغ می فرمود، مثلاً روی در مسجد جامع به اورنگزیب عالمگیر بطریق وعظ فرمودند که هر گاه سید کونین ﷺ دختر خود را کد خدا نموده باشند تو که پادشاه ایندیار باشی، دخترها را چرا کد خدا نمی نمائی؟ دیگر اوصاف حمیدهٔ ایشان زیات ازان است که به تعداد آید[۳۴].

---

[۳۳] مکتوبات حضرت مجدد، ج ۱.

[۳۴] منتخب اللباب، ج ۲، ۵۵۲.

بایزید پورانی هروی :

پوران قریه ایست که در اطراف هرات واقع است و این خانواده از زمانهای قدیم دران سکونت داشتند، و ارباب تقوی و شهرت و نفوذ و اعتبار بودند، و مولانا جامی در نفخات اجداد او را ستوده و احوال ایشان را نوشته است.

بایزید نیز مرد هنرمند و شاعر و فاضل بود، نستعلیق را بروش ملا اظهر خوب می نوشت و کتیبهٔ محراب مسجد جامع قدیم بخارا بخط اوست.

بایزید مدتها در هرات و بخارا بود و از انجا به سند رفت و بعد از ۹۰۰ هـ بدربار امرای ارغونی تهته رسید و اعتباری عظیم یافت و این خانواده در سند گهوارهٔ نشر ثقافت و ادب و هنر گردید، و اشخاص بسیار معروفی ازان برآمدند.

از اشعار بایزید است :

از ره دیرم بمسـجد زاهـدی ناگاه برد
من نمیرفتم بدانجا او مرا از راه برد [۳۵]

میر بابر :

از سادات سرپل و برادر میر چوچک علمی است. وی طالب علم و شاعر خوب بود ازوست :

بشام غمت دود آهی که دارم — ازانست روز سیاهی که دارم
بدعوی عشقت چنان سربلندم — که بر عرش شاید کلاهی که دارم

---

[۳۵] مذکر احباب، ص ۱۱۸.

زیبداد خوبان بداد دلم رس　　　　توئی در جهان پادشاهی که دارم
طریق وفا پیشه کردم چو بابر　　　　همین است سوی تو راهی که دارم[36]

بایزید روښان :

از مشاهیر علمی و ملی پښتون است که شرح مآثر و کارنامه های وی در مبحث نهضت های ملی گذشت، بایزید علاوه بر موقعیت بلند ملی و حربی دارای مقام بزرگ ادبی است که در پښتو سبک معروف تحریر را بوجود آورده و کتاب خود خیرالبیان را بدان نگاشته است.

بایزید در ادب پښتو دارای مکتب معروف ادب است، که شاگردان وی زیاد و کتب بسیاری هم به سبک وی نگاشته آمده، که شرح مآثر دیگر وی قبلاً در مبحث نهضت های ملی داده شد.

بای خان :

از شعرای زبان پښتو است که در حدود (۱۱۰۰ هـ) میزیست، مسکن وی بنیر بود، بای خان داستان (لیلی مجنون) را در پښتو منظوم داشت، که راورتی انگلیس یادی ازین کتاب مینماید(۳۷).

بدخشی :

شاعر خوش خلق و خوش کلامی بود از تالقان بدخشان که گاهی اشعار هزلی هم میگفت، و زندگی او در حدود (۹۵۰هـ) است، ازوست:

مشاطه ئی که زلف ترا شانه ساخته
ارباب عقل را همه دیوانه ساخته

---

[36] مجمع، ص ۳۴۳.
(۳۷) پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۵٦.

چشم بدخشی از پی ایثار مقدمت
هر دم هزار گوهر یکدانه ساخته[۳۸]

شیخ بستان بړیڅ :

از شعرای پښتو است که در ابتدای جوانی از روه بهند رفت، در قصبهٔ سمانه سکونت گزید، شغل تجارت داشت و شخص پرهیزگاری بود، نعمت الله هروی که معاصر و ارادتمند ویست می نویسد : که شیخ بستان شخص پر دردی بود، بسیار میگریست و اکثر اوقات اشعار پښتو بصوت حزین و دردناک که سنگ را بگریه آورد می خواند و در یک سفر دریائی نعمت الله باوی همراه بود، چون از سفر بحربه احمد آباد گجرات رسید بتاریخ (۱۱) ربیع الثانی روز جمعه (۱۰۰۲ هـ) از جهان رفت و تجهیز و تدفین وی از طرف هموطنش نعمت الله هروی بجا آورده شد[۳۹]، وی بقول محمد هوتک کتابی نوشته بنام (اولیای افغان) که از مأخذ این مؤلف است[۴۰].

بنائی کابلی :

از شعرای کوهستان کابل است که در عصر همایون بهند رفت، ازوست[۴۱]:

بی مهٔ روی تو کار من بیمار بد است
وه که بیمار غم عشق ترا کار بد است

---

[۳۸] مجمع الفضلا، ص ۲٦۹.

[۳۹] مخزن افغانی، قلمی ص ۲۵۰.

[۴۰] پټه خزانه، ص ٦۳، طبع حبیبی در کابل.

[۴۱] قاموس الاعلام تورکی.

بوالعجب کابلی :

از شعراء و ظرفای کابل است، که تخلص وی هم وضع او را میرساند، بسال (۹۷۵ هـ) در شهر کابل وفات نمود[۴۲].

بیخودی بلخی :

از شعرای بلخ است، که در حدود (۹۵۰ هـ) در انجا حیات داشت، ازوست[۴۳]:

گر آبروی ترا نشدی ماه نو غلام
ایام هرگزش ننهادی هـــلال نام

بیکسی غزنوی :

بقول بداونی به وفور فضائل و صنوف کمالات اتصاف داشت، و بزیارت حرمین رسیده و بهند رفت و بهرهٔ از علم یافت و در پشاور بسال (۹۷۳ هـ) از جهان رفت، اشعار خوبی دارد و در عصر همایون شهرت داشت، ازوست[۴۴]:

در دیر و کعبه جز تو مـــائل نبوده ام
هر جا که بوده ام زتو غـافل نبوده ام

(ت)

تائب هروی :

اصلاً از هرات بود و در بخارا نشو و نما یافت، و در خدمت پادشاه آنجا در حدود (۱۰۸۰ هـ) میزیست ازوست :

---

[۴۲] سکینة الفضلاء، ص ۵۷.

[۴۳] مذکر احباب، قلمی، ص ۳۱۰.

[۴۴] منتخب التواریخ، ج ۲، ص ۱۹۳. تذکرهٔ علمای هند، ص ۳۴.

حسرت لعلت قدح را چشـــمهٔ سیراب کــرد
در گلــوی شـیشهٔ می باده را خــوناب کرد
داد ازین غفلت پرستی ها که هر موی سپید
بر کتان توبهٔ مـن کار صد مهــتاب کرد[۴۵]

تاش محمد قندوزی :

از علمای دورهٔ اورنگزیب است که در قندوز سکونت داشت، و بهند سفر کرد و کتابی بسال (۱۱۰۰ هـ) بنام (حجت الاورنگشاهیه) بزبان عربی و پارسی در مسایل دینی و تصوف نوشت[۴۶] که نسخهٔ قلمی آن در کتب خانه ارگ شاهی موجود است.

ترابی بلخی :

ملا ترابی بلخی مدتها در مزار شریف سکونت داشت و در مدح امام قلی خان حکمران توران قصائدی دارد و این بیت ازوست[۴۷] :

به سکه رخنه شد از بس گریستم بیتو
زسنگ سخت ترم من که زیستم بیتو

تمیکن کابلی :

از خطاطان مشهور دورهٔ اکبریست که در فن خود درشک افزای همگان بوده و خط نستعلیق را خوب می نگاشت[۴۸].

توکل بیگ غزنوی :

توکل بیگ بن تولک بیگ از رجال ادبی غزنی است که کتابی را

---

[۴۵] تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۶۳۸.
[۴۶] حجت الاورنگشاهیه قلمی.
[۴۷] تذکرهٔ نصرابادی، ص ۶۴۲.
[۴۸] آئین اکبری، ج ۱، ص ۳۱.

بنام تاریخ دلکشای شمشیرخانی در سنه (۱۰۶۳ هـ) بنام شمشیرخان حاکم غزنی نوشته و مضامین شهنامهٔ فردوسی را در آن اختصاراً به نثر نگاشت، که نسخ خطی آن در کیمبرج انگلستان موجود است[۴۹].

(ث)

ثابت بدخشی :

نامش میرمحمد افضل و اجدادش از بدخشان بوده و خود وی در دهلی متولد گردیده و شاعر خوبی بود، ازوست[۵۰] :

دل را نوید آمدن او نمی دهم
ترسم بحال خود نگذارد دگر مرا

ثابت بړیځ :

از عرفای قوم بړیځ است که در عصر مغولی در قصبه بلوت سکونت داشت و از وطن اصلی خود ښوراوک قندهار بدانجا رفته و از شیخ مودود چشتی استفاضه می نمود، مقبرهٔ شیخ ثابت بر کوه اودل است[۵۱].

ثانی خان هروی :

از امراء و شعرای دورهٔ اکبریست که بحسن کفایت و درایت و لطافت طبع مشهور و صاحب دیوان شعر است ازوست :

---

(۴۹) فهرست کیمبرج، ج ۴.
(۵۰) آتشکدهٔ آذر، ص ۳۸۵.
(۵۱) مخزن افغانی، قلمی، ص ۲۵۴.

دیدم زفراق آنچه یعقوب ندید
در عشق کشیدم آنچه مجنون نکشید
این واقعه کز هجر تو آمدم بسرم
فرهاد گمان نبرد و وامق نشنید[۵۲]

(ج)

میر جمال الدین هروی :

اصلاً هرویست در بلخ نشو و نما یافت از منسوبان جامی بود و تخلص (خادمی) داشت، وی به تتبع شاهنامه عبدالله نامه را بنام عبدالله خان پادشاه توران منظوم ساخت. اشعارش پسندیده و نیکو بود، ازوست :

نه گرد باد بود سر کشیده بر افلاک
بیاد قد تو آهی بر آمد از دل خاک[۵۳]

میر چوچک علمی :

از سادات سرپل بلخ و تخلص وی علمی است، در حدود (۱۰۰۰ هـ) زندگی داشت، ازوست :

نکتهٔ سرلبش راز کسی کن تحقیق — که نکو یافته باشد خبر از کان عقیق
قدر زلف تو بدانند کسانی که نکو — کرده باشند عبارات مطول تدقیق
نتوانند چو خط تو نوشت اربکنند — نسخهٔ خط ترا نسخ نویسان تعلیق
شوخ چشمی که تصور نکند مهر و وفا — کی کند حال دل زار اسیران تصدیق

---

[۵۲] منتخب التواریخ، ص ۲۰۷، ج ۳.
[۵۳] مجمع الفضلاء، ص ۲۹۹.

علمی از حادثهٔ دهر امان گر خواهی
از خدا خواه که الله ولی التوفیق[(۵۴)]

جهانگیر هروی :

از اولاد شاه طیب هروی هاشمی شاعری بود بلیغ و شیرین کلام، که در عصر بابر به سند آمد و کتاب (مظهرالآثار) را در جواب تحفه الاحرار منظوم ساخت و دیوان هاشمی نیز از وی بیادگار مانده، در اواسط سال (۹۴٦هـ) به حجاز رفت و در راه کشته گردید[(۵۵)].

(ح)

حبیبی کابلی :

حبیب الله متخلص به حبیبی ساکن فرزهٔ کابل و از شعرای خوب دورهٔ اورنگزیب است که کتب یوسف و زلیخا و تفسیر سورهٔ یوسف و اشعار زیاد از وی بیادگار مانده، و در حدود (۱۰۹۰هـ) در فرزهٔ کوهدامن کابل وفات یافته است[٥٦].

حسام الدین بدخشی :

پدرش قاضی نظام در اوائل زمان بابر بهند رفت، رتبهٔ امارت و خطاب قاضی خان یافت، میر حسام الدین پسرش در بدخشان زاد، و از خواجه عبدالباقی کابلی استفاضهٔ روحانی نمود، وی در عصر بابر و

[(۵۴)] مجمع الفضلاء، ص ۳۴۱.

[(۵۵)] تاریخ سند معصومی، ص ۲۰٦ و دیباچه مظهرالآثار طبع کراچی.

[٥٦] سکینة الفضلاء، ص ٦۰.

بعد از ان قاضی بوده و همچون پدر خطاب قاضی خان داشت[۵۷].

حلیمه :

از زنان دانشمند و سخنگوی افغان و دختر خوشحال خان معروف و خواهر عبدالقادر خان است، که محمد هوتک شرح حال او را در پټه خزانه نوشت. وی گوید : که حلیمه خانم عالمه و دارای فضیلت و در پښتو سخنگوی ماهری بود، و در کتب تصوف و طریقت مطالعاتی داشت و ذریعهٔ برادر خود بر دست شیخ سعدی لاهوری بیعت کرده بود، و مشکلات مثنوی مولانا و مکتوبات امام ربانی و غیره را بدست یاری رأی زرین حل میکرد[۵۸]. محمد بروایت پدر خود یکغزل افغانی حلیمه را در گنجینهٔ خود ضبط کرده و بما سپرده است.

ملک حمزهٔ سیستانی :

پسر ملک جلال الدین از روسای ملی افغان است، که در ان صفحات اقتدار کلی داشت، و طوریکه در شرح حال شاه جهان و نهضت های ملی گذشت، به همراهی ملک اودل در سواحل هلمند بر خلاف حکومت مغول نهضت نمود و پیش از سال (۱۰۸۳ هـ) در سیستان درگذشت. ملک حمزه از روسای مقتدر صاحب نفوذی بود، که دربار صفوی نیز وی را رسماً به ریاست سیستان می شناخت، و علاوه بر مآثر ملی و حربی دارای فضیلت علمی و ادبی نیز بود، و در شعر (غافل) تخلص می نمود، ازوست :

---

[۵۷] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۳۳۵.

[۵۸] پټه خزانه، ص ۱۷۹.

از پردهٔ دل طف سرشکم به قماط است
زان گریه که سرمایهٔ شادی و نشاط است
بیرون نتوان رفت ز ویرانهٔ عالم
هر جا که روی داخل این کهنه رباط است

غافل نشوی ازین دو معنی غافل
سرمایهٔ مرد ازین دو گردد حاصل
ای راه نما! یکی شوی قائل
یا عقل درست و یا جنون کامل (۵۹)

حمید ماشوخیل :

قوماً ماشوخیل مهمند، و در قریهٔ ثربن پشاور می زیست، و در حدود (۱۱۰۰ هـ) بدنیا آمده بود، حمید شخصی ادیب و عالم و شاعر مبتکری بود و در زبان پښتو سبکی را در شعر بوجود آورد که آنرا سبک حمید گوئیم، درین سبک اشعاری بطور سبک هند زبان پارسی سروده شد، و افکار و اصطلاحات این سبک را در شعر پښتو داخل نمود.

حمید دارای دیوان اشعار نغز و برجسته است که در دنیای تخیل بمنزلت رفیع اساتید سبک هند میرسد، و علاوه بران در سال (۱۱۳۷ هـ) قصهٔ شاه گدای هلالی را با بداعت منظوم نمود و قصهٔ نیرنگ عشق مولانا غنیمت را نیز به پښتو با اقتدار تام ترجمه کرد.

خلاصه حمید در زبان پښتو از مبتکرین گویندگان و مؤسس

---

(۵۹) تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۵۰.

سبک مخصوص خویش است، که بسی از شعراء پیرو و شاگرد مکتب اویند، ازوست[٦٠]:

د نو خـــطو درشتی ځـــما آشتي ده
په اغزن بوټي آرام کا عندلیب ځما

حمید گل :

خواهرزادهٔ شاعر مشهور رحمان بابا است، که در پلوسه نزدیک پشاور سکونت داشت[٦١].

و زمان حیات وی پس از (۱۱۰۰ هـ) تخمین میگردد، حمید گل شاعر ملی زبان پښتو است، که به لهجهٔ ملی عوام اشعار نغزی را سروده، و در تمام پښتونخوا از پشاور تا قندهار اشعارش شهرت دارد، و به لهجهٔ ملی خوانده میشود.

(خ)

مولانا خاکی :

از بلخ است و مدت ۲۰ سال با مولانا نوبدی محشور بود، از مریدان مولانا محمد امین زاهد و طالب علمان ساعی بود، قرآن کریم را حفظ داشت و به مکتب داری اشتغال مینمود. از مؤلفات اوست : آئینه و طوطی، گل و بلبل، قاصد و مقصود، اسکندرنامه، ذره و آفتاب، شمع و پروانه و رسائلی را در فقه نوشت. دیوان اشعارش

[٦٠] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۳۲.
[٦١] د پښتونخوا د شعر هاروبهار، دارمستتر.

مشتمل بر غزل و قصائد و رباعی و مقطعات بود. از اشعار اوست:

ماه من عـارض نیکوی تو مـیدانی چیست
شوخ من نازکی مـوی تو مـیدانی چیست
بر دل سوختـه صـد تیر جـفا از تو رسید
سرو من هر خم گیسوی تو میدانی چیست[٦٢]

خانگل خلیل:

از پیروان سبک حمید و شاعر خوب زبان پښتوست، که بعد از سال (١١٠٠ هـ) در حدود پشاور زندگانی داشت، و قوماً خلیل بود، ازوست[٦٣]:

د جنون ځنځیر مي پرېووت و گـردن ته
چي په زړه مي ستا د زلفو سـودا راغله
چي دي تېغ د غمزې واچاوه و څنگ ته
زه هغه ساعت پرې پوه شوم قضا راغله

خانی کابلی:

اسمش خان محمد و از سکنه کابل است، که در حدود (٩٨٥ هـ) میزیسته، و در حضور همایون قربی داشت ازوست[٦٤]:

اگر بیار من از من کسی دعا برساند
دعا کنم که خدایش بمـدعا برساند

---

[٦٢] مجمع الفضلاء ص ٢٨٧.
[٦٣] پښتانه شعرا، ج ١، ص ٢٤٣.
[٦٤] سکینة الفضلاء، ص ٦٦.

خرد بیگی کابلی :

از شعرای کابل است که مرد متقی و قناعت کاری بود، در مجالس علماء و فضلاء محشور بود، و در سال (۹۷۵ هـ) از جهان رفته[٦٥]، و بقول امین رازی بزیارت حرمین نیز مشرف گردیده بود[٦٦]، ازین ابیات افکارش واضح می شود :

نان جوین و خرقهٔ پشمین و آب شور
سی پاره کلام و حدیث پیمبری
با یکدو آشنا که نیرزد به نیم جو
در پیش چشم همت شان ملک سنجری
این آن سعادت است که حسرت برو خورد
جویای ملک قیصر و جام سکندری

خلقی قلندر :

از بلخ و شاگرد اصلی مرویست، بروش قلندران زندگی میکرد، و سی سال را بسیاحت گذرانید و بالاخر در آستانه حضرت علی جان داد و در سنه (۹۸۳ هـ) درگذشت، ازوست :

ای سرو ناز در دل ما جا نمیکنی
جا میکنی ولی بدل ما نمیکنی[٦٧]

خواندمیر :

از مؤرخین مشهور هرات و نوادهٔ میر خواند معروف نویسندهٔ

---

[٦٥] نفایس المآثر قزوینی.

[٦٦] تذکرهٔ هفت اقلیم.

[٦٧] مجمع الفضلاء، ص ۲۴۲.

تاریخ روضة الصفاء است، که اجداد شان از بلخ بهرات آمدند، و از مشاهیر علمی هراتند، خواند میر تاریخ مشهور خود حبیب السیر را بسال (۹۲۹ هـ) نوشت و بسال (۹۴۱ هـ) از جهان رفت، علاوه بر حبیب السیر بنام خلاصة الاخبار و دستور الوزراء و غیره نیز تألیفاتی دارد[۶۸].

خواجه زادهٔ کابلی :

جوانی بود خوش سیرت و متخلص به زاری، که در بخارا تحصیل کرد و در جوانی در هند وفات یافت ازوست[۶۹] :

بشام عید نظر میکنم به ابرویش
که شام عید نظر جانب هلال خوش است
برنگ زرد کنم عرض حال خود با او
که پیش یار باین رنگ عرض حال خوش است
اگر چه نیست یقین دیدن جمال تو هم
ولی بکوه تو رفتن باحتمال خوش است

بقائی اندجانی گوید که تخلص خواجه زاده بعد ها رحیمی شد، وی در جوانی از کابل به سمرقند رفت و تحصیل علم نمود، جوان بلند همت بود ولی در اواخر بمرض دماغ مبتلا شد، و بسال (۹۵۰ هـ) درگذشت[(۷۰)].

خواجه حسن هروی :

یکی از رجال صاحب کمال و مقربان دربار اکبر بود، که طبع خوبی

---

[۶۸] تذکرهٔ علمای هند، ص ۲۶۵.

[۶۹] مذکر احباب قلمی، ص ۱۸۸. نفایس المآثر، هفت اقلیم.

[(۷۰)] مجمع الفضلاء بقائی (خطی)، ص ۱۱۴.

داشت، و در فنون بلاغت بی نظیر بود، دیوان شعر نیز دارد، فیضی مشهور از شاگردان اوست، بسال (۹۷۹ هـ) در کابل از جهان رفت، ازوست[۷۱]:

محبتی که مرا با تو هست میخواهم
همین تو دانی، و من دانم و خدا داند

خواجه محمد بنگښ:

از مشاهیر شعرای پښتو است، که با اورنگزیب معاصر بود، و دارای دیوان اشعاریست که اکنون کمتر بدست می آید، و راورتی مستشرق انگلیسی ازان انتخاباتی کرده است[۷۲] از اشعار بدیع اوست:

گوتي توري کړې په ما يې کړې راپوري
زه حيران يم ستا د سپنو گوتو تورته

خوشحال خان خټک:

شرح حال و مآثر حربی این رجل بزرگوار در مبحث نهضت های ملی گذشت، خوشحال خان علاوه بر بزرگترین اعمال و مآثر جنگی و ملی دارای مقام بلند و شامخ علمی و ادب است و در ادب پښتو مکتب مشهوری را کشوده، که در تاریخ ادب بنام نامی وی یاد میشود.

خوشحال خان در علوم متداوله و فنون ادب و بلاغت ید طولی داشت و در نظم و نثر پښتو خدمات بزرگی را بجا آورد، که وی را (پدر ادب پښتو) گفته می توانیم.

---

[۷۱] منتخب اللباب، ج ۲، تذکرهٔ علماء هند، ص ۵۰.
[۷۲] گلشن روه، راورتی، طبع هرتفورد.

خوشحال خان دارای یک سلسلهٔ تألیف و آثار ادبی است، که مختصراً نشان میدهیم :

۱. کلیات اشعار تا چهل هزار بیت
۲. تاریخ پښتو
۳. عیار دانش
۴. مضامین دینی
۵. دفتر یاداشت
٦. فرخنامه
۷. فضل نامه در بحر خفیف
۸. ریاضی الحقیقه
۹. بازنامه
۱۰. ترجمه هدایه بزبان پښتو
۱۱. آئینه
۱۲. دستارنامه
۱۳. صحة البدن
۱۴. زنجیری[۷۳]

(د)

داعی کشمی:

معروف به میر بزرگ و نام وی میر شمس الدین که از مشاهیر

---

[۷۳] تاریخ مرصع، کلید افغانی، پادری هیوز، پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۱۵۱. پټه خزانه، ص ۸۰.

بدخشان بود، وی در علوم ادب و جفر و اکسیر دستی داشت، و مسکن وی بلدۀ کشم بود، خلف میر جلال الدین است که بسال (۹۹۴ هـ) در کابل از جهان رفت، و درینجا مدفون گردید، ازوست:

از مـــا تمیان مـــبتلای وطـــنم
و از غمزدگان کنج بیت الحـزنم
دی منزوی وادی غم مجنون بود
رسوا شدۀ انجمن امروز منم[۷۴]

درویزۀ ننگرهاری:

اخوند درویزه عالم معروفی است که در حدود سال هزارم هجری در صفحات پښتونخوا بمیان آمد، وی از نسل جیون بن جنتی نامی بوده و پدرش گدائی بن سعدی نامداشت، که مدتی در قندوز میزیست، و بعد ازان به کوهسار افغان آمده با مریم خواهر ملک دولت ملی زی مزاوجت نمود و در انجا سکونت گزید[۷۵].

این شخص از پیروان سید علی مشهور به پیر باباست، که در عصر مغولیه به تحریک دربار هند بر خلاف برخی از رجالیکه در مقابل مغول منشاء نهضت ها و حرکات ملی میشدند تبلیغ ها میکرد، و درین سلسله اخوند درویزه تمام عمر خود را صرف مخالفت روشانی ها نمود، و درآن حدود بر خلاف بایزید و پیروانش مدتها تبلیغ کرد.

اخوند درویزه بزبان پښتو سبک مشهور روشان را پیروی نمود، و کتابی بنام (مخزن اسلام) به پښتوی مسجع نگاشت و در آن برخلاف

---

[۷۴] چراغ انجمن، ص ۱۰۵.
[۷۵] تذکرۀ الابرار، ص ۳۱ – ۱۰۵ – ۱۰۵.

روشانیان تبلیغ ها نمود، و کتاب مخزن اسلامش آنقدر ترویج یافت که در تمام وطن کتاب درسی بوده و زن و مرد پښتون آنرا میخواندند، خوشحال خان معروف در سوات بشهرت این کتاب اشاره میکند[۷۶].

تبلیغات درویزه و همراهان وی در صفحات پښتونخوا یکی از عوامل مهمهٔ ناکامی بایزید روشن و طرفداران وی گردید، درویزه علاوه بر کتاب (مخزن) اثر دیگر بنام تذکرة الابرار والاشرار بزبان پارسی نیز نوشته و بسال (۱۰۲۱ هـ) باتمام رسانید، درین کتاب درویزه اوضاع عصر خود را نوشت و بر خلاف فرقهٔ روشانیان تبلیغ ها نمود و ارشاد الطالبین هم از آثار اوست.

درویزه بقول رحمان علی خان در سال (۱۰۸۴ هـ) از جهان رفت[۷۷] و در پشاور مدفون است. این عالم مشهور خانوادهٔ علمی را از خود ماند، که پسران و احفاد و اولاد شان تماماً عالم و نویسنده و شاعر پښتو بوده و آثاری از خود بیادگار گذاشته اند.

دولت لوانی :

شیخ دولت الله پسر داداو، قوم لوحانی (لوانی) حسن خیل است. که بتصریح خودش مادر وی از قوم وردگ بوده و مستر راورتی انگلیس که او را به غلط شخص جدید الاسلامی نامیده[۷۸] این اشتباه ناشی از نام (شیخ) است، که در هند جدید الاسلام را شیخ گویند، ولی چون خودش واضحاً حسب و نسب خود را نشان داده بنابران برای چنین اشتباه موردی نیست.

---

[۷۶] کلیات خوشحال خان، ص ۱۰۰۴، طبع حبیبی از قندهار.

[۷۷] تذکرهٔ علمای هند، ص ۵۹.

[۷۸] دیباچهٔ گرامر پښتو، طبع کلکته.

دولت از عمائد مسلک بایزید بوده و در دیوان خود قصائد زیادی را در مدح اولاد بایزید روشن سروده و اکثر یاران مسلک خود را مدح یا مرثیه گفته است، از مضامین اشعارش ظاهر است که دولت تا سن چهل سالگی رسیده و تا سال (۱۰۵۸ هـ) زنده بوده است[۷۹]. دولت شاعر مفلق و زبردست بود که دیوان اشعار تا پنج هزار بیت میرسد و از اقسام شعر، غزل، رباعی، مثنوی، قصائد، و قطعات برجستهٔ دارد، کلامش جذاب و شیرین است که بلندی قریحه و مرتبت علمی وی ازان پدید می آید. دیوان اشعار دولت کمتر بدست می آید و یک نسخهٔ آن تحت نمره (۴۲۲۸) در موزهٔ برطانیا موجود است که بسال (۱۱۰۱هـ) نوشته شده است[۸۰] از اشعار اوست:

د عاشق او ښو قیمت کا د گـــوهر مات
په زیږ مخ یې کا ډېر قدر د زیږ زر مات

دوست محمد کاکړ:

ولد بابړ خان که بسال (۹۱۲ هـ) در هرات و بعد ازان ږوب بوده، و بسال (۹۲۹ هـ) کتاب (غرغښت نامه) بزبان پښتو در شرح حال غرغښت و دیگر مشاهیر افغان منظوم کرد و محمد هوتک مؤلف تذکرهٔ پټه خزانه این کتاب را در دست داشت، و چنین می نویسد: که اصلاً این کتاب را بابړخان پدر دوست محمد بنام (تذکرهٔ غرغښت) نوشته بود. ولی بعد از چندی آن کتاب دستخوش سیر روزگار گردید، و همان مطالب را دوست محمد خان بنام (غرغښت نامه) منظوم کرد.

---

(۷۹) دیوان قلمی دولت، نسخهٔ نادر.
(۸۰) آثار عتیقهٔ هند، ج ۱۱، ص ۵۶۷.

تذکره نگار پښتو محمد ازین کتاب یک حکایه را نقل و در پټه خزانه ضبط کرده است[۸۱].

مولانا دوری بلخی :

از شعرای بلخ است که در حدود (۹۵۰ هـ) عمری را به تجارت میگذرانید، و بصفای ذهن و طبع سلیم معروف بود. از معاصران مسیحی بلخی و شاگرد مولانا ابوالخیر لنگ است، ازوست :

کار من عشق بود منعم ازین کار مکن
زانکه من عاشق این کارم و خواهم بودن
همچو دوری ز جفا و ستم و بیدادش
زار و بیمار و دل افگارم و خواهم بودن[۸۲]

دیری کابلی :

نامش محمدابراهیم حسینی و از مردم کابل بوده[۸۳] و در عهد شاه جهان به همت خان مخاطب گردید، و خلف اسلام خان است که شخص هنر دوست و ادب پروری بود، و در سال (۱۰۴۰ هـ) از جهان رفت[۸۴]، از اشعار اوست :

شبها که ز هجر او پریشان گردم
از بیتابی بآه و فغان گردم
زانسان شده ام ضعیف کز بیم غمش
در سایهٔ آه خویش پنهان گردم

---

[۸۱] پټه خزانه، ص ۸۸.
[۸۲] مجمع الفضلاء، ص ۲۹۷.
[۸۳] شمع انجمن، تذکره حسینی.
[۸۴] تذکرهٔ روز روشن.

(ر)

رابعه :

از قندهار بود و بدوران محمد بابر پادشاه میزیست، و طوریکه محمد هوتک می نگارد دیوان اشعار داشت و شاعرۀ زبردست زبان پښتو بود. پټه خزانه این رباعی وی را ضبط میکند :

آدم يې مځـــكي وته راستون كا
په اور د غــم يې سوى لــړمون كا
دوزخ يې روغ كا پر مخ د مځكي
نوم يې د هـــغه دلته بېلــتون كا

یعنی : آدم را بدنیا فرود آورد، و اندرونش را به آتش الم سوختاند. همچنان دوزخ را بروی زمین ساخت و نامش را فراق نهاد[(۸۵)].

ربیع بلخی :

در حدود (۱۰۸۰ هـ) در بلخ سکونت داشت و با شوکت بخاری محشور و از طرف آن شاعر نامور به (ربیعی) متخلص گردید، ازوست[۸۶] :

رفتی و رنگ نشاط از بوســتان گل پرید
رنگ گل چون عندلیب از آشیان گل پرید

[(۸۵)] پټه خزانه، ص ۱۹۳.

[۸۶] تذکرۀ نصرآبادی، ص ۶۳۹.

رحمان بابا(٨٧):

از بزرگترین شعرای زبان پښتوست، که در بهادر کلی جنوبی پشاور از صلب عبدالستار مهمند بسال (١٠٤٢هـ) بدنیا امد، و از قوم مهمند عشیرت ابراهیم زی بود(٨٨)، عبدالرحمن در زبان پښتو شاعر شیوا و گویندۀ زبردستی برامد، و مکتبی کشود و سبکی را آفرید که ما آنرا سبک رحمان بابا گوئیم. وی در طفولیت از ملا محمد یوسف یوسفزی درس خواند و در فقه و تصوف عالم خوبی بار آمد.

رحمان بابا تا عهد شاه عالم فرزند اورنگزیب که جلوس وی (١١١٨هـ) است حیات داشت، و طوریکه هیوز گوید در عنفوان شباب در اکوړۀ ختک با پدر پښتو مرحوم خوشحال خان ملاقاتها کرد، و بهرۀ از انفاس میمونش اندوخت(٨٩).

رحمان بابا شاعر نازکخیال و متین و سنجیده گوئی است و در عالم ادب پښتو شهرت کامل دارد، که نصیب دیگران نشده است، سبک رحمان و مکتب ادبی وی بهترین و جامع ترین سبکهاست، رحمان بابا از فطرت انسانی ترجمانی کرد و نداهایش از اعماق قلب برامد، و سرودهایش را مطابق به طبیعت افغانی سرود، سبک رحمان بابا در پښتونخوا مقبولیت تمامی یافت، و بعد از وی جم غفیری از شعرای پښتو بآن سخن گفتند، و در گلزارش نغمه ئی سرودند و این استاد بزرگوار ادب پښتو در مقبرۀ هزار خانۀ پشاور نزدیک مزار

---

(٨٧) به منظر نمره (٢٦) رجوع شود.

(٨٨) مقدمۀ کلید افغانی، هیوز.

(٨٩) مقدمۀ کلید افغانی، هیوز.

اخوند درویزه آرمیده است[۹۰]، ازوست :

زه د یار میني په یار پسې شیدا کړم
که څوک ما ګڼي زه نه یم واړه دی دئ

هغه زړه به له طوفانه په امان شي
چي کښتۍ غوندي د خلکو باربردار شي

رضائی کابلی :

از شعرای خوشکلام و صاحب دیوان فارسی و شیدایان عصر خود بود و در حدود (۹۵۰ هـ) زندگی داشت ازوست :

قبرم بشگافید و بتاثیر محبت
اعضای درست و جگر پاره ببینید[۹۱]

مولانا ریاضی :

برادر مولانا نیازی است که از شعرای فصیح و شیوا بود، و وصولی تخلص داشت. در سنه (۱۰۱۳ هـ) بجواب فغانی این غزل مست را گفت :

چو شراب جمله شوقم بگه نوای مستی
چو قدح همه دهانم زپی ثنای مستی
چه عجب که مهر ساقی زدلم عیان نماید
دلم این چنین که روشن شده از صفای مستی

---

[۹۰] مقدمۀ کلید افغانی، هیوز، پټه خزانه.

[۹۱] مجمع الفضلاء، ص ۲۵٦ خطی.

زغم ارچه مور گشتم من ناتوان ولیکن
چو همای سایه بخشم بگه هوای مستی
تو و جام بزم عشرت من و کنج بی نوائی
تو وخندهای چون گل من و گریهای مستی
قدحی بده ازان پس بزمین بریز خونم
که همین بس است ای جان زتو خونبهای مستی
چه عجب اگر بمحشر همه خلق مست خیزند
بزمین اگر وصولی گذرد بپای مستی[۹۲]

رونقی بدخشی :

از شعرای بدخشان است که در لاهور حیات داشت و از انجا پس بوطن خود آمد و با میرزا ابراهیم در بدخشان محشور بود، وفاتش سال (۹۶۴ هـ) است، ازوست[۹۳]:

در بدخشانم و صد گونه بلا بر جـانم
کان لعل است ازان دیدهٔ خون افشانم

روغنی هروی :

اصلاً هراتیست و در عصر مغولیه در هند نشو نما یافت، بمناسبت تخلص خود گفت :

عشق عـالم سوز و دل پر آتش و مــن روغنی
از برای سوختن اینها برای من بس است[۹۴]

---

[۹۲] مجمع الفضلاء، ص ۳۲۹.
[۹۳] مذکر احباب، قلمی ص ۳۱۰. چراغ انجمن، ص ۱۰۷.
[۹۴] مجمع الفضلاء، ص ۲۷۵.

(ز)

زائر بدخشی :

نام وی صالح محمد و از پیروان حضرت مجدد و از نجبای بدخشانست که مرد آزاد مشرب و سخنوری بود، بسال (۱۰٦۷ هـ) از جهان رفت، ازوست :

گاه از ستم چرخ نگون میگریم
گاه از الم سوز درون میگریم
القصه در آتش جدائی چو کباب
میگریم و میسوزم و خون میگریم[(۹۵)]

زرغونه:

دختر ملا دین محمد کاکړ است که در پنجوائی قندهار میزیست و در حباله نکاح سعد الله خان نورزی بود که محمد هوتک از گفتهٔ پدر خود اشعار و احوال او را نگاشته و گوید که زرغونه پسران فاضل و هنرمندی داشت. و بوستان شیخ شیراز را بزبان پښتو در (۹۰۳ هـ) منظوم کرد، محمد می نویسد : که پدرم بسال (۱۱۰۲ هـ) این کتاب را بخط خود شاعره دیده بود، این خانم هنرمند و بادانش انواع خط را خیلی خوب می نوشت، و کاتبان از حسن خطش استفاده های می کردند[۹٦].

---

(۹۵) چراغ انجمن، ص ۱۰۸.

۹٦ پټه خزانه، ص ۱۹۱.

پټه خزانه یک حکایه از بوستان پښتوی زرغونه نقل کرده، که می توان ازان سلاست گفتار و متانت اشعار او را معلوم کرد.

مولانا زلفی بلخی :

از رودابه بلخ است، در حدود (۹۵۰ هـ) زندگی داشت از طلبه علم و شعرای عصر بود، از اوست :

شاها ستم بحال گدا میکنی مکن
یعنی مرا زخویش جدا میکنی مکن
آن زلف را بدست صبا میدهی مده
هر دم هزار فتنه بپا میکنی مکن(۹۷)

(س)

ساغری هروی :

از شعرای هراتست، که در حدود (۹۵۰ هـ) حیات داشت و بمعیت ویسی هروی به حرمین رفت، و از انجا پس به هند آمد(۹۸). ساغری در هرات با مولانا جامی محشور بود و طبع ظریفی داشت او را با استاد جام مطایبه هاست، این قطعه را حضرت جامی مطایبنا راجع به ساغری فرموده :

ساغری میگفت دزدان معانی برده اند
هر کجا در شعر من معنی رنگین دیده اند

---

(۹۷) مجمع الفضلاء، ص ۲۹۶.

(۹۸) خزینهٔ گنج آگهی، بحوالهٔ سپرنگر.

دیدم اکثر شعرهایش را یکی معنی نداشت
راست میگفت آنکه معنیهاش را دزدیده اند

گویند چون این قطعه شهرت کرد ساغری پیش مولانا آمد، و گفت این قطعه مرا رسوای عالم ساخته، ایشان فرمودند که ما گفته ایم (شاعری میگفت) کاتبان و ظریفان آنرا به تصحیف (ساغری) ساخته اند[۹۹].

سروری کابلی:

نامش عالم بیگ و در قشون عالمگیر داخل بود، اشعار رنگینی دارد، ازوست:

از لب لعلش خط زنگار گـون آمد برون
حیرتی دارم کز آتش سبزه چون آمد برون

لطف دشـــــنام تو تسـکین دل بیـهوش است
آتش از آب چه گرم و چه خنک خاموش است[۱۰۰]

سکندر خان:

پسر خوشحال خان و شاعریست که دیوان شعر پښتو دارد، و در مکتب خوشحال خان با علی خان و شیدا همسر بود، مستر راورتی بحوالهٔ یک قصیدهٔ قاسم علی اپریدی نام وی را می برد[۱۰۱] و هیوز یک

---

[۹۹] کتاب جامی علی اصغر حکمت، ص ۱۰۷، طبع تهران، ۱۳۲۰ ه به حوالهٔ نسخهٔ قلمی.

[۱۰۰] لطایف الطوایف مولانا فخرالدین علی کاشفی متخلص به (صفی) تألیف ۹۳۸ ه در هرات.

[۱۰۱] مقدمهٔ گرامر پښتو.

غزل از دیوانش در کلید افغانی طبع و محفوظ داشته است، سکندر خان بنام مهر و مشتری کتابی را به پښتو منظوم داشته، که پیش از وی محمد بن احمد متخلص به عصار تبریزی آنرا بسال (۷۷۸ هـ) در پنجهزار بیت بپارسی منظوم و هکذا چندین نفر از شعراء بزبان تورکی هم نظماً ترجمه کرده بودند[۱۰۲]، ازوست :

مغــنی گوتي په ځــیر بږدي په بــم هم
هم ســاقي شته هــم بهار و صــنم هم
د خــو بنې پیاله په لاس کي نن زما ده
درد زحمت راځخه و تښتېده غم هم[۱۰۳]

سلطان قندهاری :

از شعرای عصر اکبری است که مسکنش موضع سپلک (سپکلی) قندهار و با ملا قاسم کاهی کابلی شاعر هموطنش در هند محشور بود، بداونی گوید که سلطان طبعی بشعر بغایت مناسب داشت و سالها در دکن و دیگر بلاد هند سیاحت کرد و در معرکه های دکن شامل بود ازوست :

هر که دل را صدف سرا آلـهی دانست
قیمت گوهر خود را بکماهی دانست

در جواب این مطلع غزالی که :

زاهدا عرفان بدلق و سبحه و مسواک نیست
عشق پیدا کن که اینها داخـل ادراک نیست

---

[۱۰۲] کشف الظنون، ج ۲، ص ۳۷۳.

[۱۰۳] تاریخچهٔ شعر پښتو، نگارش حبیبی.

چنین گفته :

گـــر بدل دارد رقیب از مـــا غـــباری باک نیست
روشن است این پیش ما کائینهٔ او پاک نیست[(۱۰۴)]

سلطان علی اوبهی :

از اوبهٔ هرات و در حدود (۹۵۰ ه) حیات داشت، خطاط مشهوری بود و با سلطان علی مشهدی همسری میکرد، مدتی در بخارا میزیست و در آنجا بعلم و ادب شهرت داشت، و میگفت :

گر چه آن سلطانعلی از مشهد است
لیک این سلطان علی از اوبه است

وی بسن (۱۰۹) سالگی وفات و در بخارا مدفون شد ازوست[(۱۰۵)]:

لعلی است لبت که به زیا قوت تر است
درجی است دهانت که طالب گهر است
بر مـــاه رخت نه یک هـــلال از ابر است
هر مـــوی ز ابرویت هـــلال دگـــر است

سلطان محمد خندان :

سلطان محمد خندان از خطاطان معروف و شعرای کابل است که بعد از (۱۱۰۰ ه) حیات داشت[۱۰۶]، و زندگانی را در نهایت بی تکلفی می گذرانید ازوست:

---

(۱۰۴) منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۳۸.

(۱۰۵) مذکر احباب، قلمی ص ۲۰۸.

۱۰۶ روز روشن.

بریز خـــون مرا ســـاقی و بســـاغر کـــن
چه میشود تو هم از خون ما لبی تر کن[107]

سوسنی کابلی :

نامش زمانه بیگ پسر غیور بیگ کابلی است که از امرای دربار جهانگیر و به مهابت خان مخاطب و مدتی ناظم صوبۀ کابل بود، طبع خوبی داشت ازوست :

مجـــردان که زقـــید زمـــــانه آزادند
نه صید گشته بدام کسی نه صیادند[108]

سوسنی از اشخاص بزرگ داعیه طلبی بود، که جهانگیر را زیر اثر آورد، و اخیراً بسبب معاندت رقبای دربار در دکن عزلت گزید[109].

سیداحمد :

پسر میرو ولد اکو در قوم ختهک تربیه دیده و شخص عالمی بار آمد، از مؤلفین دورۀ اکبری است که در حدود سال هزارم هجری در آن صفحات حیات داشت، و بقول درویزه رسائلی را تألیف نمود[110].

سیف خان :

نامش فقیرالله و از خوست قطغن می باشد، که در هند به مناصب بزرگی رسید، و در عهد شاه جهان حکومت الله آباد داشت و نزدیک سرهند سیف آباد از بناهای اوست، سیف خان شخص اداری و عالمی

---

[107] تذکرۀ سلطانی.
[108] روز روشن.
[109] ریاض الشعراء.
[110] تذکرة الابرار، ص ۱۷۲.

بود و در فنون نفیسه دستی داشت، و کتابی را بنام (راگ درپن[۱۱۱]) در شرح موسیقی و رقص هندی نوشت و نیز در عهد شاه جهان صوبه دار کشمیر بود و در ۲۵ رمضان (۱۰۹۵ هـ) از جهان رفت[۱۱۲].

(ش)

ملا شاه بدخشی :

از علماء و ادبای معاصر جهانگیر و شاه جهان است، که از بدخشان بهند رفته، و مدتی در لاهور و کشمیر مقیم و از میان میر استفادۀعلمی کرد، بتقوی و صلاح مشهور بود، دیوان اشعار نیز دارد و تفسیری بنام ارکشاهی نگاشته، در سال (۱۰۷۰ هـ) وفات یافت از اشعار اوست :

در پیش فسرده شور مستی هیچ است
پرواز بهر بلـــند و پستی هـیچ است
با هیچ پرســـتان زخدا هـیچ مـگوی
پیش ایشان خدا پرستی هیچ است[۱۱۳]

شجاع سیستانی :

پسر عم ملک حمزۀ مشهور است که ذکرش گذشت، جوانی بود

---

[۱۱۱] معنی این نام در هندی ظاهراً مرات موسیقی است، چه در پن سنسکریت آئینه باشد و نسخۀ خطی این کتاب در کتب خانه اندیا آفس موجود است.

[۱۱۲] چراغ انجمن، ص ۱۰۸.

[۱۱۳] تذکرۀ حسینی، ص ۱٦٦. پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۳۳.

در کمال آدمیت و مدتها در عباس آباد پارس سکونت و طبع خوبی داشت ازوست:

با قـــــناعت ره ندارم در حـــریم آرزو
بی نیازی چوب دربانست دایم پیش من[۱۱۴]

شوخی هروی :

پدرش در هرات به بازار ملک کفش دوزی میکرد وی شوخی طبع داشت، ازوست:

در واقـــعه دیدیم کـــه شـــد یار پریشان
گشـــتیم ازین واقـــعه بسـیار پریشان
شب می خورده باغیار شب و روز چو نرگس
از خـانه برون آمـده دســتار پریشان
شوخی در می چـند بدست آر که هسـتند
خـوبان جـهان ازپی دینار پریشـان[۱۱۵]

شیدای بلخی :

از اقربای مولانا قیام الدین بلخی است، که از علوم عقلی و نقلی بهرۀ داشت و در فقه و تفسیر بینظیر بود، شیدا در حضور بابر می زیست و شخص ظریفی بود و مولف مذکر احباب ازو نجوم و هیئت آموخت، شیدا در تاریخ بنای قلعۀ بلخ گفت:

---

[۱۱۴] تذکرۀ نصرآبادی، ص ۵۱.
[۱۱۵] مذکر احباب، ص ۱۹۱.

در ارگ قلـــعهٔ بلخ عالی عـــمارتی شد
تا آب و خـــــاک باشد بادا بقای مـــنزل
تاریخ و نام بانی از مـــن طلب چو کردند
گفتم باهل دانش "کستن قرای عادل"[116]

امیر شیرعلی خان لودی :

امیرالامراء شیرعلي خان لودی از مشاهیر دورهٔ شاه جهانست، که این شخص افغان علاوه بر مراتب بلند حربی و اداری عالم و ادیب و شاعر بود، از یادگاری ها علمی وی تذکرهٔ مرآة الخیال است که شرح حال شعراء و برخی از فنون ادبی را در آن آورده و این کتاب را در سال (۱۱۰۲ هـ) باتمام رسانید[(۱۱۷)].

شیرمحمد هوتک :

ملا شیرمحمد هوتک از مشاهیر علمای قندهار است، که در (۱۰۹۲ هـ) در قندهار بدنیا آمد، و در عنفوان شباب در هرات و ایران به تحصیل علوم پرداخت و بعمر (۸۳) سالگی بسال (۱۱۷۵ هـ) در قندهار وفات و بسمت غرب شهر در تکیهٔ ملا شاهو مدفون گردید.

شیرمحمد در علوم عربیهٔ چون فقه، عقاید، تفسیر، منطق و حدیث و غیره دستی داشت، و کتابی را بنام (اسرار العارفین) بزبان پښتو در بحر خفیف منظوم فرمود و در آن از عقاید و اخلاق بحث راند و تجوید منظومی را هم بزبان پښتو نگاشت. وی از پیروان سبک ملا الف است[(۱۱۸)].

---

[116] مذکر احباب، ص ۲۳۴.

[(۱۱۷)] تذکرهٔ مرآة الخیال، طبع هند.

[(۱۱۸)] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۱۲.

شیرمحمد ننگرهاری :

از طلبای علم وساکن ننگرهار بود، که در حدود (۱۱۰۰ هـ) حیاد داشت، این شخص بزبان پښتو اشعار اخلاقی و دینی را سرود، و ازین قطعه طرز فکرش را میتوان فهید :

یا گوښه وای له سړیو پر اسمان باندي سحاب وای
یا عاشق وای پر مهرویو یا معشوق لکه آفتاب وای
چي دا نه شـــوې نه هـغه شوې
شېرمحمد کشکي تراب وای[۱۱۹]

(ص)

صادقی قندهاری :

از شعرای دورۀ همایونست، که در قندهار متولد گردید، و چندی درهند بود و در آنجا درگذشت، ازوست[۱۲۰] :

مرا ازبسکه از تیغ تو در تن چاک می افتد
بهرپهلو که می افتم دلم بر خـاک می افتد
ای دل مگو که مـــیرسد آن مــه بناله ام
چــندین هزار ناله که کـردم کجـا رسید؟

صبوحی بدخشی :

از شعرای بدخشانست که در هند میزیست، و در آنجا بسال

---

(۱۱۹) پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۱٦.
(۱۲۰) منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۵۹.

(۹۷۳هـ) از جهان گذشت، از اشعار اوست[۱۲۱] :

چنان از ناله شب دلتنگ سازم پاسبانش را
که بر خیزد رود با مـن گذارد آسـتانش را

صبوحی کابلی :

از شعرای دربار اکبریست، که مدتی در حضور اکبر گذرانید، ازوست[۱۲۲] :

حالت خویش چه حاجت که بدو شرح دهم
گر مرا سوز دلی هست اثر خـــواهد کرد
ضعف غالب شد و از ناله فــرو ماند دلم
دگر از حال من او را که خبر خواهـد کرد؟

صدر خان ختک :

از فرزندان خوشحال خان ختک و شخص ادیب و فاضلی است که دیوان اشعار وی بزبان پښتو موجود و از نامورترین شعرای این زبانست، ازوست :

د عشـــق یو ســبق کافی دئ
نور د کل جهان دفتر هیڅ[۱۲۳]

(ع)

حاجي عارف قندهاری :

یکی از مؤرخین دورۀ گورگانی هند حاجي عارف قندهاری است،

---

[۱۲۱] چراغ انجمن، ص ۱۱۲.

[۱۲۲] طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۸۵.

[۱۲۳] پښتانه شعراء، ج ۱.

که وی از مؤرخین نخست دورۀ اکبری بشمار میرود و (تاریخ اکبری) را پیش از همه مؤرخین نگاشت، نام این مؤرخ محمدعارف بود و در وقتیکه بیرم خان از طرف همایون در قندهار حکمرانی داشت حاجی عارف میر سامان وی بود[۱۲۴]. محمدعارف با خان خانان بیرم خان تا دم اخیر همراهی داشت و بعد از قتل وی از گجرات بزیارت حرمین شتافت، و بعد از مراجعت تا (۹۸۵ هـ) با مظفرخان تربتی محشور و بسال (۹۸٦ هـ) بدربار اکبر راه یافت و از انجا به منصب دیوانی پنجاب مقرر گشت.

حاجی عارف ازین وظیفه زود استعفا داد و در حصار تانده با مظفر خان میزیست، و بظن غالب در (۹۸۸ هـ) وقتیکه مظفرخان مذکور در حصار تانده محتصن و مقتول گشت مؤرخ ما هم باوی یکجا درگذشت.

محمد قاسم فرشته او را بنام حاجی محمد قندهاری نام می برد، و وقایع گجرات و سند و بنگال را بحوالۀ کتاب وی مینگارد[۱۲۵].

عارف قندهاری در تاریخ دو کتاب دارد، که یکی ازان مطلع و دوم آن مقطع نام دارد و کتاب بنام تاریخ حاجی محمد قندهاری یا تاریخ اکبری مشهور است، نسخه های خطی این کتاب نایاب بوده و فقط یک نسخه در کتب خانه رامپور هند موجود است، که در آخر وقایع (۹۸۸ هـ) را میآورد، و اوراق اول و آخر کتاب هم افتاده است، علاوه بر آن نسخه اوراق اولی کتاب در کتاب خانه دارالفنون کیمبرج

---

(۱۲۴) مآثر رحیمی، ج ۲، ص ۱ – ۸.

(۱۲۵) فرشته، مقالۀ ۴ – ۷ – ۹.

انگلستان محفوظ بود، که به مدح جلال الدین اکبر شاه آغاز میشود، کتاب اول وقایع از عهد همایون را در بر دارد ولی کتاب دومین (مقطع) حاوی وقایع از عهد محمود غزنوی تا عهد جلال الدین اکبر است، که در سال (۹۸۶ هـ) تکمیل شده و اغلب حوادثی که عارف ناظر آن بوده نگاشته امده است[۱۲۶].

باینطور حاجی عارف قندهاری از نگارنده گان و مؤرخین دورهٔ گورگانی های هند است و امین رازی در هفت اقلیم این ابیات را از حاجی عارف نقل میکند :

صد آرزوست در دل تنگم گره زدوست
دل نیست در برم گــــره آرزوی اوست

ای بسا توبه که چون توبهٔ دیرینهٔ مــن
خوبرویان بشکستند بیک چشم زدن

عارف کابلی :

در حدود سال هزارم هجری در سمرقند میزیست، و اصلاً از کابل و شخص آزاده مشربی بود[۱۲۷]، ازوست :

گر رسی بر سر من بوسه دهم پای ترا
سر بپای تو نهم عــذر قــدمهای ترا

---

[۱۲۶] رویداد مجلس معارف اسلامیهٔ لاهور، از نگارش دکتور اظهر علی پروفیسر دارالفنون دهلی.
[۱۲۷] هفت اقلیم، روز روشن.

ملا عالم گلبهاری :

از علماء و شعرای دورۀ اکبر است، که بقول ابوالفضل و بداونی شخص خوش طبع و شگفته بی قیدی بود، مولدش گلبهار شمالی کابل و اولاً نسبت بمولد خود (بهاری) تخلص میکرد و بعد ازان به (ربیعی) تبدیل نمود و کتابی در شرح حال علماء و مشایخ و حکمای هند نوشت و نام آنرا (وفوائح الولایه) گذاشت، چون پرسیدند که واو عطف معطوف می طلبد، و آن خود پیدا نیست میگفت که معطوف درینجا مقدر است و بدیهی الانتقال فواتح الولایه بفتح واو که جمع ولایت است و دومی ولایت بکسر واو است، کذلک شرحی بر کتاب مقاصد و تجدید در مقابل شرح تجرید و یکدو حاشیه بر مطول نوشته، وی در ظرافت و خوشکلامی بین فضلای دورۀ اکبر معروف بود و بدربار هم راه داشت[128]، و در جواب سلسلة الذهب جامی (صلصلة الجرس) را منظوم و کتب دلالة العقل، و بحرالجود، و عوالم الآثار هم از تألیفات اوست[129].

گلبهاری در سال (۹۹۲ هـ) از جهان رفت از اشعار اوست :

شکست شیشۀ عشرت بهر که بنشستم
گسست رشتۀ صحبت بهر که پیوســتم
برای کشتن من تیغ کین بکف برخاست
بهر که یکنفس از روی مــهر بنشــستم

---

(۱۲۸) طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۶۵.

(۱۲۹) تذکرۀ علمای هند، ص ۱۰۰.

می پرد چشمی که میگشتم ازو هر لحظه شاد
غــالباً کاهی ز دیوارش برو خواهم نهاد[130]

عباس سروانی :

از مؤرخین افغان و از قوم سروانی است که در عهد همایون زنده بود، این مؤرخ وقایع سلطنت لودیان و سوریان را بنام (تاریخ شیرشاهی) بنام شهنشاه مدنیت پرور افغان شیرشاه سوري نگاشت که کتاب وی در مؤرخین دروهٔ مغول هند شهرت داشت، و ظاهراً نعمت الله هروی نویسندهٔ مخزن هم آنرا دیده بود[131].

عبدالسلام :

از معاصرین اولاد درویزه است، که در حدود (۱۰۵۰ هـ) حیات داشت، وی نیز در ملحقات مخزن پښتو حصهٔ دارد و شاید از همین دودمان باشد، بسبک کتاب درویزه اشعار و نوشته هائی از وی باقی است[132].

عبدالکریم :

مشهور به کریمداد پسر درویزه است، که به کمالات صوری و معنوی آراسته و حصص متفرقهٔ مخزن را جمع کرده، و بهمان سبک دران تزئیداتی هم کرده است، وی در عالم عرفان شهرت داشت، و در معارج الولایت و کتاب خلاصة البحر او را (محقق افغان) می نامند، مفتی غلام سرور لاهوری و رحمان علی هم او را ستوده و مراتب علمی و عرفانیش را خیلی بلند نشان میدهند و وفاتش را در سال (۱۰۷۲ هـ)

---

(۱۳۰) منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۷۲ – ۲۳۸.

(۱۳۱) دیباچه مخزن افغانی قلمی، دیباچه تاریخ افغان شیخ امام الدین نسخهٔ قلمی.

(۱۳۲) مخزن اسلام قلمی.

و مدفن او را در علاقهٔ یوسفزی می نویسند(۱۳۳)، از تعلیقاتی که کریمداد بر مخزن پدر نمود، پدید می آید که وی در سبک پدر اصلاحاتی کرد و شعر نیم منظوم و نیم مصنوعی پښتو را بسبک عروضیان نزدیک ساخت، علاوه بر آن از جنبهٔ افکار و معانی نیز جمعی از اصطلاحات تصوف و شعر عرفانی را در پښتو آورد و شعر عشقی را هم سرود، از نوشتهٔ خود کریمداد بر می آید که وی بطرف هند مسافرت ها نمود و مدتی را در آگره گذرانید(۱۳۴).

عبدالحلیم :

پسر عبدالله و نواسهٔ درویزه است، که در ملحقات مخزن حصهٔ گرفته و بعد از سال هزارم هجری میزیست، وی از پیروان روش جد خود بوده و ابیاتی را بسبک عروضی پښتو نیز سروده است ازوست(۱۳۵) :

چي ځـای نه لري تنها وي دا کلي جـهان يې ځـای دئ
پر هر ځای چي شپه پر راغله هم هغه سرای د ده ځای دئ
په مشرق مغرب کي ګـرځي غـريب نه وي بې پروا وي
پر هر لوري چي ودرومي هـغه ملـک د ده د خدای دئ

عبدالرحمن بختیاری :

از اهل عرفان افغانست، که پیروانی چون شیخ متی کاسی و غیره داشت و بعد از سال (۹۰۰ هـ) میزیست، مسکن شان تهارهٔ هند بود و شهرتی خوبی در علم و عرفان داشت۱۳۶.

---

(۱۳۳) خزینة الاصفیاء، تذکرهٔ علمای هند، ص ۱۳۱.
(۱۳۴) مخزن قلمی پښتو، ص ۳۲۸.
(۱۳۵) مخزن قلمی پښتو، ص ۳۲۸.
۱۳۶ مخزن افغانی قلمی پښتو، ص ۲۵۱.

عبدالعزیز هروی :

از هرات بود و با پسر خود در عصر بابر به سند رفت، و در موضع کاهان رحل اقامت افگند، و به تدریس پرداخت و در صفحات سند علم معقول از وی رواج یافت، حکام و بزرگان عصر ارغونی در احترام این عالم زبردست مکوشیدند(۱۳۷).

عبدالرحمن رمزی :

مشهور به حاجی رمزی از مشاهیر علمی بدخشانست، که حضرت مجدد کابلی بیک واسطه از وی علم حدیث را تحصیل فرموده بودند، و بزبان عربی و پارسی رسائلی دارند که از انجمله رساله در اثبات نبوت و رسالۀ رد الشیعه است(۱۳۸).

میر عبدالله :

ولد میر نعمان و از مشایخ صوفیه است، که بحضرت مجدد ارادت داشت، اشعار خوبی دارد ازوست :

آزار کسی مکن که آنش باشی
شمع دل و نور دیدگانش باشی
بیمار مکن تنی که جانش باشی
کم سوز دلی که در میانش باشی(۱۳۹)

حاجی عبدالعلی :

از تالقان بوده و بهند رفت، و در سلک منشیان سلطان قطب شاه داخل گشت، شخص عالم و ادیبی بود، انشای خوب داشت و کتابی

---

(۱۳۷) تاریخ سند معصومی، ص ۱۹۹.
(۱۳۸) چراغ انجمن، ص ۱۰۸.
(۱۳۹) چراغ انجمن، ص ۱۱۴.

درین فن نوشت، و بسال (۱۰۶۰ هـ) وفات یافت[۱۴۰].

عبدالله نیازی :

از مشاهیر علماء و عرفای دورهٔ اکبر است که باشیخ سلیم چشتی محشور بود، و بعد از ان به ملازمت سید محمد مشهور به مهدی (مدفون فراه) رسید، و بعد از سیاحتهای زیاد در سرهند اقامت گزید، در سال (۹۹۳ هـ) اکبر به وی تکلیف اخذ معاش و بخشش زمین نمود ولی قبول نکرد، و در سال (۱۰۰۰) بعمر (۹۰) سالگی از جهان رفت[۱۴۱].

مولانا نیازی :

خلف مولانا وصالی بدخشی است که از فنون بلاغت و معما و عروض و قافیه اطلاع داشت. از بدخشان بهند رفت و در ملازمت جلال الدین اکبر درآمد، و در سنه (۱۰۱۰ هـ) از دکن عزم حرمین نمود، و هم در انجا از جهان رفت. عمرش از شصت متجاوز بود، ازوست :

نه اوراق است گل را در چمن بیروی زیبایت
که بر بالای هم دارد همه داغ تمنایت
نشان پای رخشت دام راه آهوان گردد
پی صید غزالان چون گذر افتد بصحرایت
خرام سر و نازت فتنهٔ روی زمین گردد
بود از عالم بالا بلائی نخل بالایت
زسودایش نیازی بسکه زار و ناتوان گشتی
خیال طرهٔ او بس بود زنجیر در پایت[۱۴۲]

---

[۱۴۰] چراغ انجمن، ص ۱۱۴.

[۱۴۱] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۴۶.

[۱۴۲] مجمع الفضلاء، ص ۳۲۶.

عبدالله :

ولد ملا رکن الدین است که در عصر اکبر در حواشی سواحل اباسین و کوهسار پښتونخوا سکونت داشت، بقول درویزه وی شاعر زبان پښتو بود، که ابحاث تصوف و کلام را منظوم داشت و تبعهٔ زیادی را در آن صفحات داشت[۱۴۳].

عبدالرحمن :

از علمائی است که در دورهٔ اکبری در صفحات پښتونخوا نفوذ زیادی داشت، و بمنزلهٔ رئیس ملی بشمار میرفت و بقول درویزه سکه میزد و در هزاره و مانکرای متوطن بود، و مدتها در هند بسر برده بود. وی در مسائل فقهی و کلامی تصانیفی دارد، یکی از ان (حسینه) نامدارد، درویزه می نویسد که وی بمشرب روشانی میلان داشت[۱۴۴].

عبدالرحیم مانکراوی :

از علمائی است که در دورهٔ اکبر حیات داشت، و در مسائل دینیه تألیفها کرد که از انجمله کتاب (رد البدع) را نگاشت[۱۴۵].

عبدالوهاب مانکراوی :

از فضلائی است که در سال هزارم هجری زندگانی داشت، و در صفحات پشاور میزیست، تألیف منظوم و منثوری دارد که بزبان عربی و پارسی و هندی است، و کتاب کنزالدقائق را منظوم نمود[۱۴۶].

---

(۱۴۳) تذکرة الابرار، ص ۱۷۰.

(۱۴۴) تذکرة الابرار، ص ۱۷۱.

(۱۴۵) تذکرة الابرار، ص ۲۸۰.

۱۴۶ تذکرة الابرار، ص ۲۱۴.

عبدالرسول :

ابن سید علی از لغویون افغان است، که در حدود سال (۱۱۰۰ هـ) میزیست، و کتابی در دو جلد بزبان پارسی در لغت عربی نگاشت، که (مجمع اللغات و الاسماء) نام دارد، و از تحریر جلد دوم آن بسال (۱۱۱۸ هـ) فراغ یافت.

این اثر علمی بامر ملک فتح خان تحریر و دارای چندین هزار لغت عربی است که نسخهٔ قلمی جلد دوم آن بخط خود مؤلف در کتب خانهٔ شاهی موجود است.

عبدالقادر خان ختک :

پسر بزرگ خوشحال خان و از شعرای زبردست زبان پښتو است، که در سال (۱۰٦۲ هـ) بدنیا آمد و تا سال (۱۱۱۸ هـ) هم زندگانیش یقینی است، عبدالقادر مانند دیگر افراد خاندانش مدتها در هند نفی و بحکم دربار مغل از وطن عزیزش دور افتاده بود، و مدتی هم نفیاً در کابل میزیست. شعر عبدالقادر عشقی، اجتماعی، اخلاقی است و بهرهٔ از تصوف هم دارد، که بهترین ممثل مزایای مکتب ادبی خوشحال خان شمرده میشود و از شعرای طراز اول زبان پښتو است.

عبدالقادر علاوه بر دیوان نفیس اشعار که تا سه و نیم هزار بیت میرسد، دارای آثار دیگری است که از آنجمله گلدسته ترجمهٔ گلستان سعدی و نصیحت نامه در صنعت تجنیس، و چهل حدیث و قصهٔ آدم خان و درخانی منظوم و یوسف و زلیخا در چهار هزار بیت بحر خفیف است و کتاب اخیر الذکر را در سال (۱۱۱۲ هـ) تمام کرد.

در اشعار عبدالقادر مثنوی، غزل، رباعی، مخمس و غیره انواع

اشعار دیده می شود، و شعرش نغز و سلیس و شیرین است ازوست[۱۴۷]:

باران اوریږي ښخواکي ښاخي
نسیم راوالوت سنبل پرې ناخي
اسباب د عیش واړه موجود دي
ساقي ته ګورو چي دی راپاخي

افکار اجتماعی وی:

ځوانمرد هغه دئ چي لکه شمع
د ځان په سولو مجلس کا جمع
د بل دپاره کــــه په خـندا وي
په مخ يې درومي باران د دمع

عبدالصمد بدخشی:

در حدود (۹۵۰ هـ) در بخارا میزیست، و از بدخشان است، ازوست:

بر سریر دلبری معشوق را صـــد گونه ناز
عاشق بیچاره را بر خاک غم روی نیاز[۱۴۸]

عبدالرحیم هوتک:

از شعرا و علمای هوتکی کلات قندهار است، که در اواخر دورۀ مغولیه و اغاز دورۀ هوتکی در قندهار کهنه سکونت داشت، و مسقط الرأس وی ښه بولان کلات بود، عبدالرحیم در سنه ده سالگی با پدرش

---

[۱۴۷] مقدمۀ دیوان اشعار عبدالقادرخان، طبع قندهار، ۱۳۱۷، از نشرات حبیبی، پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۱۷۴.
[۱۴۸] مذکر احباب قلمی، ص ۳۱۸.

از قندهار به ایران نفی و تا هشتاد سال در نیشاپور و خراسان و بخارا بغربت وطن عمر بسر برد، و درین مدت فراق بیاد دوستان وطن عزیزش اشعار سوزان و رنگینی را انشاء نمود، دیوان اشعار عبدالرحیم تا شش هزار بیت میرسد، و کلامش نهایت شیرین است، وی در مکتب رحمان بابا داخل و بآن سبک شعر سروده است، در کلام عبدالرحیم غزل، مثنوی، رباعی، مخمس و غیره دیده میشود، و از مطالعهٔ اشعارش پدید می آید که وی در منطق و فلسفه و علوم عربیه دستی داشت، و سالها در مدارس خراسان و بخارا در محافل علمی شامل بود از اوست:

یاد وطن:

ښایسته قندهار ډېر ډېر یادومه
نه هېرېږي که هر څو یې هېرومه

آرزوی وطن:

زه رحیم په بخارا کي آرزو کړم
که مي خدای کړي په بلاد د قندهار ګډ[149]

عبدالرشید:

ولد سلطان حسین ولد عبدالرحیم است که در ملتان خاندان شان مرکز علم و فضل بوده، و از سلاطین مغولیهٔ دهلی اعزازاتی داشتند، عبدالرشید از انجا به لنگرکوټ آمد و در حدود سال (۱۱۰۰ ه) در انجا میزیست، و بسال (۱۱۲۹ ه) کتاب معروف رشیدالبیان را به پښتو منظوم داشت، و تمام مسائل ضروریه، و مبادی فقهیه و عقائد را در آن

[149] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۳۲۱.

گردآورد، روش بیانش سهل و ساده و در عین زمان دلچسپ است وی از ارکان مهم سبک ملا الف و کتابش تا امروز مورد استفاده عوام پښتو زبانست[۱۵۰].

عبدالرزاق کابلی :

از اجله فضلای شهر کابل و در علوم معقول بینظیر بود، و بر شرح تجرید حاشیه و بر محاکمات رد نگاشت، شاه جهان وی را بتدریس مدرسهٔ کابل گماشت، بعد از چندی به کشمیر رفت و در قریهٔ گوجواری سکونت کرد تا در آنجا از جهان رفت[۱۵۱].

عبداللطیف عباسی :

عبداللطیف بن عبدالله عباسی اصلاً از مردم بنیر باجور بود، که در تیراه سکونت داشت. وی یک نسخهٔ مثنوی مولوی را باهشتاد نسخهٔ خطی مقابله و تصحیح کرده و در سنهٔ (۱۰۲۴ هـ) ترتیب داد، و چندین نسخهٔ خطی را از روی آن در امنیوش تیراه و ایلم گذر پشاور نوشت، که در کابل و پشاور و کیمبرج نسخه های آن بخط خودش موجود اند. وفات عباسی در سنه (۱۰۴۹ هـ) است و در همین اوقات نسخ حدیقهٔ سنائی را نیز ترتیب و تصحیح کرده است[۱۵۲]. از مؤلفات عبداللطیف کتاب لطایف اللغت فرهنگ لغات مثنوی مولوی بلخی است.

عبدالهادی پارسا :

فرزند خواجه ابو نصر ثانی و از نواسگان خواجه محمد پارسای

---

[۱۵۰] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۳۱۸.

[۱۵۱] تاریخ کشمیر.

[۱۵۲] فهرست ایتهی، ص ۶۴۱ از کتب خانه اندیا آفس طبع اکسفورد، ۱۹۰۳.

بلخی است که مدتها در بلخ به منصب شیخ الاسلامی منصوب و مرجع مردم بود، طبعی روان داشت و اشعار خوب میگفت.

اوقات زندگی او در حدود بعد از (۹۰۰ هـ) است در سن پیری از جهان رفته و در جوار مزار جدش در بلخ مدفون است و لقب وی خواجه نظام الدین پارسا است[۱۵۳].

عزت هروی:

از هرات بهند رفته و در شاه جهان آباد سکونت گزید، در انشاء و علم سیاق و سپه گری ماهر بود، و در دربار عالمگیر به منصب هفت صدی و خدمت عرض مکرر رسید، و بعد از کمی از پادشاه رنجید و بلاهور رفت و بسال (۱۰۸۰ هـ) در گذشت، ازوست:

یک لحظه دل زناله نخواهد فراغ ما
آتش زسنگ سرمه نگیرد چراغ ما[۱۵۴]

عشقی کابلی:

از اولاد شیخ اسماعیل بود، که در دورۀ اکبر به وظیفه میربخشی مقرر و از ارباب فضل و ادب بود، وی کتابی را بر وزن حدیقه سنائی منظوم داشت و بسال (۹۹۰ هـ) از جهان رفت، و بزبان اردو هم شعر میگفت، ازوست[۱۵۵]:

صبحدم غنچه بلاف دهنت بیرون شد
زد صبا بر دهن او دهنش پر خون شد

---

[۱۵۳] مذکر احباب، ص ۲۰۱.
[۱۵۴] تذکرۀ حسینی، ص ۲۲۲.
[۱۵۵] روز روشن، هفت اقلیم.

علی خان خټک:

یکی از شعرای معروف دودمان خوشحال خان و پسر افضل خان است، که در اواخر دورهٔ مغولیه در حدود (۱۱۴۰ هـ) متولد و تا سال (۱۱۸۰ هـ) هم حیات داشت، علی خان بعد از وفات پدر در اکورهٔ خټک ریاست داشت ولی بعد از چندی برادرش سعدالله خان بر وی چیره گردید و علی خان بسوی پشاور و اشنغر رفت[۱۵۶] و از انجا در هند متواری گردید.

علی خان دارای دیوان اشعار پښتو است که تا دو هزار بیت میرسد، و سبک خوشحال خان را پیروی میکند، ولی کمتر به سبک حمید و برادرش کاظم خان شیدا نیز میلان دارد، ازوست[۱۵۷]:

لټوم پخـــپله ورکه پسې هــــر مــــخ
کوم غواص به را ښکاره کا د ګوهر مخ

سید علی قندوزی:

سید علی ولد قنبرعلی پسر سیداحمد یوسف ساکن قندوز و از اشخاص مشهوریست، که در دورهٔ مغولیه در حواشی اباسیند و کوهسار باجور و سوات شهرت داشت، این سید از خواهرزاده های تیمور بود، و در اوائل در بدخشان و قندوز حیات داشت، بعد از ان بهند رفت، و در عصر بابر و همایون بسی از بلاد هند را سیاحت نمود، سیدعلی از اشخاص روحانی بود، که در بین افغانها به پیربابا شهرت داشت، و اتباع زیادی را درین صفحات یافت، و در سال (۹۹۱ هـ) از

---

[۱۵۶] حیات افغانی، ص ۳۲۲. خورشید جهان، ص ۲۴۴.

[۱۵۷] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۷۵.

جهان رفت[158]، و آرامگاهش در بنیر تاکنون مشهور است.

عمر خویشکی :

از علمای معروف دورهٔ همایون و اکبر است، که وی از جملهٔ آن سه برادر فاضل و مؤلف و شاعر زبان پښتو است که مدتها در هند تحصیل کرده و از انجا بوطن خود آمده و به پیر روشن قائد دلیر افغان گرویدند، و در تمام معارک آزادی خواهی با بایزید دلیر همراهی داشتند، ملا عمر در قوم اکوزی سکونت داشت و بقول درویزه رسائلی را در بیان اولیاء نگاشته و در آن مباحث پیچیدهٔ تصوف را نبشته است[159].

عوض محمد خان :

از قبادیان بلخ و طالب علمی بود، که در بدخشان و قندوز بطلب علم میگشت و بدربار شاهرخ میرزا حکمران آنجا رسید و مرتبهٔ امارت یافت، به زیبا کلامی و سرعت فهم و حدت طبع معروف بود، ازوست:

بزیر سایهٔ نخلی که شعله برگش نیست
بفرض اگر همه طوبی بود نه نشینم[160]

عیانی کابلی :

اصلاً کابلی است و بعد از فراغ تحصیل به هند رفت و در انجا بمراتب لشکری رسید، و در سنه (۱۰۰۵ هـ) در جنگ سهیل خان سپه سالار عادل شاه با عبدالرحیم خان خانان مجروح و کشته شد، گاهی شعر هم میگفت و ازوست:

---

(۱۵۸) تذکرة الابرار، ص ۱۳۳.

(۱۵۹) تذکرة الابرار، ص ۹۷ – ۱۴۹.

۱۶۰ مجمع الفضلاء، ص ۳۷۴.

خون خورد نم از آتش پیمانۀ عشق است
بدمستی من باعث افسانۀ عشق است
در خانه ما اهل گمان راه نیابند
اینجا بیقین آی که این خانۀ عشق است
عمریست که در مدرسۀ عشق (عیانی)
تحصیل همیکرده و همخانۀ عشق است[161]

عیسی :

از علمای صاحب نفوذ دورۀ همایون است که پیروان زیاد داشته و در حواشی پشاور و کوهسار پښتونخوا حیات داشت، وی به سید عبدالوهاب مشهور به پنجو منسوب بود و در فضیلت اهل بیت کتابی را نوشت[162].

عیسی مشوانی :

از شعرای زبان پښتو است، و مشوانی بقرار اشارۀ نگارندگان انساب اسماء الرجال پښتون شعبه ایست از کاکړ که بتعداد قلیل در کوهدامن کابل و بعضی در حصص هند متفرقند[163]. شیخ عیسی با شهنشاه افغان شیرشاه سوری معاصر بود، و بتصریح نعمت الله در مخزن و محمد هوتک در پټه خزانه مسکن وی دامله است که در انجا اموال و عقاری داشت و بعد از (۹۰۰ هـ) میزیست، نعمت الله گوید که شیخ در توحید باری تعالی شعر پښتو و پارسی و هندی هم میگفت،

---

[161] مجمع، ص ۳۸۳.
[162] تذکرة الابرار، ص ۱۸۸.
[163] حیات افغانی، ص ۱۴۴.

این اشعار ازوست :

پخپله کار کړې پخپل انکار کړې　　جګ پر هوا یم کله مي خوار کړې
ته ښه قادر يې صفت دي دا دئ　　کله مي نور کړې کله مي نار کړې
عیسی حیران دئ په دې صفت کي　　کله مي یار کړې کله اغیار کړې

هم ازوست :

خوش عالمی است مستی عالم فدای مستان
کانرا که نیست مستی آنرا بهیچ مستان[۱۶۴]

عیسی اخوندزاده :

از شعرای صاحب دیوان پښتو است، که بحدود سال (۱۰۵۰ هـ) زنده و در مجامع علمی قندهار داخل و قوماً کاکړ بود، ازوست[۱۶۵] :

په تمام جهان به نه وي بل رسوا څوک
نه به بل وي کښېوتلی په بلا څوک
د عشق اور راباندي بل دئ په وریتېږم
خدای دي نه کاندي په دې اور مبتلا څوک

(غ)

غازی قلندر :

از شعرای هرات است که مسلک قلندری و درویشی داشت و در حدود (۹۵۰ هـ) زندگی میکرد از اشعار اوست :

---

۱۶۴ مخزن افغانی قلمی.
۱۶۵ پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۱۱.

بیا کز درت درد سـر می بریـم
گـــرانی زکـویت بدر می بریم
دل آورده ایم و کـــنون دامـــنی
پر از میوه های جگر می بریم[166]

غزنوی :

میر کلان مشهور از امرای بزرگ دربار اکبر بود، که غزنوی تخلص داشت، وی حکمران عالم دوست و ادب پروری بود، که از غزنی برخاست، و علاوه بر مراتب بلند امارت و ریاست دارای طبع شعر بود، و دیوانی از وی بیادگار ماند، غزنوی مدتها در افغانستان و سنبل هند حکمرانی داشت، در جواب این مطلع سعدی که :

دلی که عاشق صابر بود مگر سنگ است
زعشق تا بصـــبوری هزار فرسنگ است

گفت :

دمی که چـهرهٔ سـاقی زباده گلرنگ است
بنوش باده بر آواز نی که دل تنگ است[167]

غلام محمد :

ولد شیرخان قوم موگاخیل گیگیانی ساکن دواوه است، که از انجا بهند رفت و در حدود (۱۱۰۰ هـ) حیات داشت، و بسال (۱۱۱۵ هـ) کتاب (معراجنامه) را بزبان پښتو منظوم کرد[168]، قصهٔ را هم بنام

---

[166] مجمع الفضلاء، ص ۲۷۵.
[167] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۷۸.
[168] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۵۴.

(سیف الملوک) داشت[۱۶۹].

غیوری کابلی :

در کابل از ملازمان شهزاده محمد حکیم بشمار میرفت، بعد از وفاتش بهند رفت و بدربار اکبر رسید و در انجا در یکی از معارک از جهان رفت، شاعر خوبی است ازوست[(۱۷۰)] :

شوق چون ره بران در اندازد
رسم باز آمـــدن بر اندازد
گه ازان طره در دهـد تاری
گـــه بزنار کافـر اندازد

(ف)

فاضل کابلی :

فاضل منشی از کابل است، در انشاء و سیاق ماهر بود، انواع خطوط را نیکو می نوشت، در عهد محمد حکیم میرزا در کابل منصب منشی گری داشت، و بعد از فوت همین شاهزاده به ملازمت جلال الدین اکبر در هند رسید و به منصب واقعه نویسی نامزد شد از اشعار

---

[۱۶۹] پیش از سال هزارم هجری یک سلسلهٔ حکمداران بومی در غرجستان افغانی بنام سیف الملوک حکمرانی داشتند، که از انجمله شاه محمد سیف الملوک بحکم شاه طهماسپ صفوی کشته گردید، و پسرش طاهر سیف الملوک بهند گریخت، و در حدود (۱۰۰۰ هـ) در بنگال حکمرانی داشت، طبقات اکبری، ص ۴۵۴. باین نام سلسله شاهان بومی غرجستان نامیده میشدند، و اکنون در بالاحصار میمنه مزاری بنام سیف الملوک و در شهر کابل هم مسجدی باین نام موسوم است.

[(۱۷۰)] تذکرهٔ هفت اقلیم.

اوست:

دل در تفکر دهنت رفته رفت رفت
جان در تخیل ذقنت رفته رفت رفت
صد آبرو بگرد درت کشته گشته رفت
هوش و خرد در آنجمنت رفته رفت رفت[۱۷۱]

فخری هروی:

سلطان محمد بن محمد امیری متخلص به فخری در حدود (۹۵۰ هـ) در هرات بدربار تیموریان و امرای صفوی پیوستگی داشت، و در سنه (۹٦۲ هـ) در عهد ارغونیان به سند رفت وی مرد عالم و شاعر و مؤرخ باذوقی بود از تألیفات او لطایف نامه ترجمه فارسی تذکرۀ تورکی مجالس النفایس میرعلی شیر و بستان الخیال[۱۷۲] مشتمل بر منتخبات اشعار فارسی تحفة الحبیب، مردف اشعار فارسی و روضة السلاطین تذکرۀ ۷۴ نفر امرای شاعر و جواهر العجائب تذکرۀ شاعرات فارسی و هفت کشور در تاریخ و اخبار و صنایع الحسن در صنایع شعری که بنام شاه حسن ارغون متخلص به سپاهی در سند نوشته است. فخری شاعر متوسط فارسی و تورکی و دانشمند عربی بود ازوست:

بنشین دمی که گوشه نشینان صبح خیز
شد عمرها که بهر همین دم دعا کنند

---

[۱۷۱] مجمع، ص ۳۵۳.

[۱۷۲] تاریخ سند معصومی، ص ۳٦۲.

بنگر بسوی فخری مسکین که عیب نیست
شـــاهان گـــر التفات بحـــال گدا کنند[۱۷۳]

میر فروغی :

از سادات اندخود میمنه است که بعد از تحصیل علوم به هند رفت و با بزرگان آنسرزمین محشور و بشعر و شاعری مشهور گشت. در اصناف شاعری دست داشت و بتاریخ روز چهارم شنبه ۱۹ ذیقعده سنه (۱۰۱۹ هـ) در موضع شاه پر (چتور هند) ازین جهان شتافت، ازوست :

عشقم که مرا با سر و سامان جنگ است
کفرم که مـــرا زدین و ایمان ننـــگ است
نی نی مـــنم آن شـــیشه ئی را که طـــرب
بر هر طرفی که می نهندم سنگ است[۱۷۴]

فصیح هروی :

از شعرای صاحب دیوان است، که اشعارش تا شش هزار بیت میرسد، وی در عصر مغولی بهرات سکونت داشت، ازوست[۱۷۵] :

هزار بار قسم خورده ام که نام ترا
بلب نیاورم امـــا قسم بنام تو بود

فصیحهٔ هروی :

از شاعره های هراتست که در حبالهٔ نکاح حبیب الله نامی بوده و در عصر گورگانی های هند بدانجا رفت، و آنجا مرد، ازوست :

---

(۱۷۳) تحفة الحبیب خطی.
(۱۷۴) مجمع، ص ۳۸۲.
(۱۷۵) تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۳۶۲.

دیگر نه زغم نه از جنون خــواهــم گفت
نی از دل غمدیده بخون خــواهــم گفت
زینگونه به بست نرگست خـــواب مـرا
در گور بحیرتم که چون خواهم خفت[176]

فیاض :

از شعرای پښتو است که در دورهٔ گورگانی های هند حیات خانه بدوش کوچی داشت[(177)] فیاض بزبان پښتو قصهٔ بهرام و گل اندام را منظوم داشت وی از شعرای قصه سرای پښتو است، این کتاب را هیوز انگلیس بسال ۱۸۹۳ هـ در کتاب کلید افغانی طبع و نشر کرد.

فیاض :

از مشاهیر افغانان هراتست که بعد از سال (۱۱۰۰ هـ) بهند رفت، و از شعرای زبان پارسی است، از اشعار اوست :

از تو باشد بزم روشن خـویش را گم کرده ام
تیر گردانی کند چون شعله جواله شمع[(178)]

فیروزه کابلی :

از رجال دربار همایون است، که شخص متدین و پرهیزگاری بود، در اشعار گاهی حنفی تخلص میکرد، و در شهر کابل ماموریت های بلندی داشت، در موسیقی هم ماهر بود، ازوست :

میگفت خروس دوش هــنگام ســحر
کای بوده بخواب غفلت اصناف بشر

---

[176] تذکرة الخواتین، ص ۲۴۲.

[(177)] مقدمهٔ کلید افغانی، و گرامر پښتو.

[(178)] تذکرهٔ روز روشن.

خیزید که صبح حشر خواهد بنمود
چون مهر که از جیب افق بر زده سر[179]

مولانا فیضی :

اصلاً بلخی است که علوم صرف و نحو و عروض و معما را در مشهد خراسان فرا گرفته و در انواع شعر دست داشت، دیوانی مرتب از اکثر انواع سخن ترتیب کرد، و به هند رفت و با ارکان دولت محشور گشت، ازوست :

گرفته ایم بکف دامن ستمگر خویش
بلا بدست خود آورده ایم بر سر خویش[180]

(ق)

قاسم قندهاری :

از علمائی است که بدورۂ اکبری در هند شهرت علمی داشت، و در علوم عقلی استاد و آنرا درس میداد[181].

شیخ قاسم غوریاخیل :

از مشاهیر علمی دورۂ همایون است، که در پشاور سکونت داشت، چون حکمرانان همایون قصد کشتن وی کردند بقندهار و از انجا به حرمین شتافت، و از انجا به دواوه پشاور آمد، و در بین قبائل نفوذ روحانی یافت، اکبر او را به لاهور طلبید و در محبس چنار مرد،

---

[179] تذکرۂ نفایس المآثر.
[180] مجمع، ص ۳۷۷.
[181] طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۶۹.

وی از مؤلفین این دوره است اثر مشهور وی تذکرة الاولیای افغان است، که در آن شرح حال مشاهیر روحانی افغان پرداخته[۱۸۲]، بقول نعمت الله اجداد وی در اشنغر بوده و قاسم در بهار سال (۹۵٦هـ) کنار رود بدنی شرقی پشاور متولد و در (۱۰۱٦هـ) از جهان رفت[۱۸۳].

قاسم کاهی کابلی :

اسمش نجم الدین ابوالقاسم است[۱۸۴] که پدرش معاصر بود با دودمان تیمورلنگ و پسرش را در بلخ بدنیا داد، و در کابل پرورانید، وی از شعرای معروف دورهٔ اکبر است، که بقول نظام الدین هروی بفضائل و کمالات موصوف بود، و در علم موسیقی تصانیف دارد، و در کمال بی تعلقی و آزادی تا مدت صد و بیست سال عمر یافت، دیوان اشعار دارد و جواب بوستان را نگاشته است[۱۸۵].

کاهی در سن پانزده سالگی از کابل به بدخشان رفت، و در انجا حکمران بدخشان میرزا عسکری او را نوازش نمود، بعد ازان از راه بلخ و میمنه بهرات شتافت، و در انجا بخدمت مولانا جامی رسیده و درین وقت عمرش (۱۷) سال بود[۱۸٦]، در هرات به تحصیلات زیاد پرداخت، و کلام و حکمت و منطق و تصوف و علوم ادبیه را آموخت، و ازان پس به تزکیهٔ باطن و زهد و تقوی پرداخت و از محیط هرات استفاده های

---

[۱۸۲] تذکرة الابرار، ص ۱۸۴.

[۱۸۳] مخزن افغانی قلمی، ص ۳۰۸.

[۱۸۴] قاموس الاعلام شمس الدین سامی.

[۱۸۵] طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۸۵.

[۱۸٦] خزانهٔ عامره.

روحی و مادی نمود[۱۸۷] و در هرات به دربار علم دوست سلطان حسین میرزا و وزیر عالم و دانش پرور وی میر علی شیر نوائی راه یافت، کاهی بعد ازان از هرات بهند رفت و در اگره بدربار جلال الدین اکبر رسید، و در اندک مدتی بسبب داشتن هنر و کمال ممدوح ادباء گردید، چنانچه ملک الشعرای دربار اکبر غزالی مشهدی در وصف وی این رباعی را سرود :

کاهی بجهان نکته سرائی چو تو نیست
شیرین سخن و خوش ادائی چو تو نیست
کردی بسخن ربودهٔ خویش مرا
کاهی چو من و کاه ربائی چو تو نیست

باین صورت کاهی کابلی در هند شهرت یافت، و مورد نوازش دربار گردید و در هر بار رفتن بدربار اکبر هزار روپیه پایمزد برایش مقرر شد، ولی کاهی فطرت بلندی داشت، و انزوا گزید و از دربار روی برتافت[۱۸۸]، تا که در اگره بسال (۹۸۸ هـ) بتاریخ دوم ربیع الثانی درگذشت، و در جوار دروازه مدار جای دفن شد.

از آثار قاسم کاهی کابلی دیوان شعر، و جواب بوستان و رسائلی چند است که یکی در عروض و قوافی و دوم در معانی و سوم در نقد الشعر و قرض الشعر و سرقات ادبی است که در قریهٔ تونک بسال (۹۷٦ هـ) از تألیف آن فارغ گردیده است[۱۸۹].

کذلک کاهی در علم تفسیر و کلام و تصوف بهرهٔ تمام داشت، و

---

[۱۸۷] ریاض العارفین.
[۱۸۸] خزانهٔ عامره.
[۱۸۹] مجلهٔ کابل، ج ۱.

در معما و موسیقی و تاریخ و غیر آن بی نظیر روزگار است، و دیوان مشهور شعر دارد، گل افشان نام جواب بوستان، و قصائدی در مدح همایون و دیگر اشعارش زیات است[۱۹۰].

درین بیت مولد و موطن خود را خوب ستوده :

کاهی تو بلبل چمن آرای کابلی !
زاغ و زغن نه ئی که بهندوستان شوی[۱۹۱]

همو راست :

تا کشندت خوب رویان در بغل
همچو شیشه با درون صاف باش

چون سایه همرهیم بهر سو روان شوی
باشد که رفته رفته بما مهربان شوی

قاسم شنوار :

از قوم پاینخیل شنوار بوده و در عصر اکبر مغولی میزیست، وی کتاب فوائد الشریعه را به پښتو در سال (۹۷٦ هـ) نوشت[۱۹۲] سبک نگارش وی نزدیک به خیرالبیان و مخزن است، که مستر راورتی یکحصهٔ آنرا در مجموعهٔ گلشن روه بسال (۱۸٦۰ ع) از هرتفورد طبع و نشر کرد، در این کتاب مسائل شرعیه و اخلاقی را از کتب معتبرهٔ فقه و اخلاق عربی ترجمه و جمع کرد و از دیباچهٔ فوائد الشریعه که به سال

---

[۱۹۰] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۳ – ۱۷۵.

[۱۹۱] مذکر احباب، ص ۳۱۴. تذکرهٔ علمای هند، ص ۱۷٦. ریاض الشعراء، خزانهٔ عامره، نفایس المآثر.

[۱۹۲] دیباچهٔ گرامر پښتو، از راورتی.

(۱۹۳۸ ع) در لاهور طبع شد بر می آید، که قاسم نیز از پیروان درویزه بود، و در بین قبائل یوسفزی می زیست[۱۹۳].

قدری سبزواری:

از شعرای شیرین کلام و معاصر سکندر هرویست، که مدتها در هرات به خوش کلامی شهرت داشت و در حدود (۹۵۰ هـ) در آن شهر میزیست، ازوست:

چون شود گرم جفا غمزهٔ خونخوارهٔ او
جز تحمل که تواند که کند چارهٔ او
ابر رحمت بشهید تو نبارد چه زیان
که شود لاله خاکش جگر پارهٔ او[۱۹۴]

قلندر:

از شعرای پښتو است که پیش از (۱۱۰۰ هـ) حیات داش، و با خوشحال خان معاصر بود، آثار این شاعر دیده نشد، ولی خوشحال خان او را از شعرای خوب پښتو شمرده است[۱۹۵].

قلندر اپریدی:

از وادی های پشاور در حدود (۱۱۰۰ هـ) شخصی برامد که قلندر نام داشت، وی بتصریح مستشرق معروف دارمستتر از قوم اپریدی بود[۱۹۶]. و بر سواحل باره و جمرود که از کوهای اپریدی نبعان میکند میزیست، قلندر با حمید ماشوخیل معاصر است، و در غزل گاهی

---

(۱۹۳) دیباچهٔ فوائد الشریعه.

(۱۹۴) مجمع الفضلاء، ص ۲۵۷ خطی.

(۱۹۵) کلیات خوشحال خان طبع حبیبی از قندهار، ص ۹۸۴.

۱۹۶ د پښتونخوا د شعر هاروبهار، طبع پاریس، ۱۸۸۸ ع.

سبک حمید را پیروی میکند.

قلندر مرشدی بنام میرا داشت، که عشق وی با میرا بدرجهٔ جنون رسیده بود، و در بین مردم داستان اینها معروف بود، و عوام آنرا در محافل خود می سرایند.

اشعاریکه قلندر با درد و سوز تمام سروده عبارت است از اشعار چهار مصراعی، که احساسات سوزان عشق، در لف آن پیچیده است، و در اثرناکی و قدرت بر اظهار جذبات از طراز اولین شعر پښتو بشمار میرود، و خواننده گمان میکند که شاعر پارچه های دل اندوهگین خود را در خلال اشعار خویش پیچیده است، ازوست:

سـهار سـبا شو پتهېږي ستوري
خـبر را نه غی د یار له لـوري
قـاصـده ورشـه خـبر یې راوړه
پسې مي سپین شوه د سترگو توري

د رب دپاره کاغـذه ورشـه
هغه اشـنا ته په نارو سـر شـه
چي تا ویشتلی قلندر پروت دئ
پر ځکندن یې تلقین له ورشه[197]

[197] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۴۴.

(ک)

کاظم خان شیدا:

ولد افضل خان ولد اشرف خان ولد خوشحال خان خټک است، که بسال (۱۱۳۵ هـ) در بزرگترین خاندان های علمی پښتونهای خټک بدنیا آمد، وی برادر علی خان و شاعر ناموری بود، سرنوشت افراد دانشمند این خاندان بود که از وطن دور باشند، شیدا هم محکوم این سرنوشت شوم گردید و مدتی از وطن دور افتاد و در سرهند رامپور می زیست، و تا اواخر دورۀ گورگانی ها (۱۱۹۱ هـ) هم حیاتش یقینی است، و دیوان اشعار خود را بزبان پښتو بعمر (٦۴) سالگی در سنه (۱۱۸۱ هـ) ترتیب و تبویب نمود.

کاظم خان در اشعار پښتو همچون حمید مهمند نازکخیال و موشگاف است و از برازنده ترین ارکان مکتب حمید است، از اشعار اوست:

اعتــماد نشته په کار د اســمان ځــکه
چي له دې اوجه يې لمر وويشت په مځکه

سترګه نه سوزي د خس له نامــردانو
که همه لکه ايرې آتش نسب وي[۱۹۸]

کاشفی بدخشی:

از ادبای بدخشانست، که بسال (۱۰۴۲ هـ) در هند بود، و طبع خوبی داشت ازوست:

---

[۱۹۸] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۵۹.

ببرق طـــور کسی دیده آشـــنا کـــرده است
که گرد خـاک در دوست توتیا کــــرده است
تدارک گـــنه از توبهٔ نصـــوح ای شـــیخ
تو کیستی که کنی رحمت خدا کرده است[199]

میرزا کامل :

از اولاد شیخ احمد است، که از بدخشان بهند رفت و در کشمیر باجد خود می بود، و در انجا به تحصیل علوم و عرفان پرداخت، و کتابی بنام بحر الزمان در چهار جلد نوشت و بسن (۷۷) سالگی در (۲۹) ذیحجه (۱۱۳۱ هـ) از جهان رفت[200].

کامی :

نامش شاه حسین و اصلاً از اوبه هرات بود، اجدادش در فضیلت ممتاز عصر بودند، خودش در شعر و معما و سایر جزئیات ماهر بود، و عمری را به عزلت می گذرانید، در سن ۷۷ بسال ۹۴۰ هـ مرد و در اوبه دفن شد ازوست :

من از مردم نهان مـــیداشتم اشـــک دمـــادم را
و لیـــکن دیدهٔ گـــریان مـــــن پر کرد عـــالم را
شـــود یاران دراز آنروز عـــمر کـــوتهٔ کـامی
که سوی خود کشد از بیخودی آن زلف پرخم را[201]

کمالی :

از ترکمن های صحرانشین شبرغان مربوط بلخ بود، از انجا در

---

(۱۹۹) چراغ انجمن، ص ۱۲۲.
(۲۰۰) چراغ انجمن، ص ۱۲۳.
(۲۰۱) مجمع الفضلاء خطی، ص ۱۳۰.

حدود (۱۰۰۰ هـ) به هند رفت و مدتی با ارکان دولت و اعیان محشور گشت، و بعد ازان به سمرقند رفت. در انواع شعر ماهر بود، و معما می دانست.

حسب حال خود را چنین گفته:

کمالی از خیال خام دایم می پزد سودا
ولی بختش که یاد آمد ازو دلتنگ می ماند
چو شد معلوم کیفیت عجب نبود اگر گویم
خیالات کمالی با خیال بنگ می ماند [۲۰۲]

(گ)

گدایی کابلی:

از شعرای عصر همایون است، که دیگر چیزی ازو بدست نیامد، این بیت ازوست[۲۰۳]:

جائیکه مهوشان خم ابرو نموده اند
مردم بماه عید مقید نبوده اند [۲۰۴]

(ل)

لایق بلخی:

حکیم لایق از شعرای بلخ است، که در حضور امام قلی خان والی

---

[۲۰۲] نفایس المآثر.
[۲۰۳] مجمع الفضلاء خطی، ص ۱۳۰.
[۲۰۴] مجمع، ص ۳۶۵.

توران میزیست ازوست[۲۰۵] :

دل دامــن زلفت بکف آورد بصــد سعی
دانست که در دامن آنشب سحری هست

لعلی بدخشی :

نامش لعل بیگ ولد شاه قلی بدخشی است که در سلک مقربان دربار اکبر جوانی بود شریف و عالم، ازوست :

برهگذار تو چون خاک ره شدم ترسم
که نگذری بمن و بگذری براه دگر[۲۰۶]

(م)

مولانا ماتمی هروی :

از فصحای هرات است که شعر لطیف میگفت و در سنه (۹۷۳ هـ) در هرات از جهان رفت و در مزار خواجه عبدالله انصاری دفن شد. این غزل ازوست:

ایکه افسانهٔ آن زلف دوتا میگوئی   مو بمو شرح گرفتاری ما میگوئی
ای معلم مگر از حرف وفا بیخبری   که بخوبان همه تعلیم جفا میگوئی
گفتمش چشم ترا عین بلا می بینم   چشم برهم زده گفتا چه بلا میگوئی

گفتــمش ماتمی غمزد را خواهی کشت
لب بلب خنده زبان گفت چرا میگوئی[۲۰۷]

---

[۲۰۵] تذکرهٔ نصرابادی، ص ۷۴۲. تذکرهٔ حسینی، ص ۳۷۱.
[۲۰۶] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۰، شمع انجمن.
[۲۰۷] مجمع الفضلاء، ص ۱۵۴.

مدحی بدخشی :

از بدخشانست، که بگفتن اشعار همت می گماشت و طلب علم می نمود در آخر حیات از بدخشان بهند رفت و در آنجا در حدود (۱۰۰۰ هـ) درگذشت ازوست :

تا رگ جـــان زد بگـــرد ناوک دلدار پیچ
خانهٔ دل راست تیرا و ستون مار پیچ[۲۰۸]

شیخ متی :

از مشاهیر عرفاء و علمای دورهٔ اکبر است از قوم کاسی افغان که در پنجاب سکونت داشت، و شخص منزوی بود و به پای تخت اکبر حسب خواهش وی آمده و از حضور دربار معافی خواست[۲۰۹].

طوریکه نعمت الله هروی می نویسد : شیخ متی کاسی در سخاوت و انفاق فقراء شهرت داشت، و همواره در مهانخانهٔ وی الوان نعمت هائی که در خور خوان شاهی است حاضر می بود، باوجودیکه خودش نان جوین خوردی و در وقت خفتن خشتی زیر سر مینهادی، وی بسال (۱۰۱۰ هـ) از جهان رفت[۲۱۰].

محمدبدیع قاضی :

فرزند قاضی اختیارالدین هروی و از سادات عریضی است که مدت مدید در هرات قاضی بود، و در معقول و منقول تألیفات دارد، و انشایش بی نظیر بود، و قصائد نیکو میگفت، و بدربار سلاطین زمان

---

[۲۰۸] مجمع، ص ۳۷۴.
[۲۰۹] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۸۶.
[۲۱۰] مخزن افغانی قلمی، ص ۲۵۱.

راه داشت و بعد از هرات در شهر سبز قاضی بود[۲۱۱].

از مؤلفات او کتاب اقتباسات مختارالابرار و مثنوی در پنج هزار بیت است، در حکمت و طب شهرت داشت، ازوست:

درد ما را چشم مست یار میداند که چیست
حالت بیمار را بیمار میداند که چیست[۲۱۲]

محمدرفیع سودا:

یکی از مشاهیر ادبی است که پسر میرزا محمدشفیع تاجر کابلی بود و پدرش از کابل بدهلی رفت، و پسرش را در دهلی بسال (**۱۱۲۵** هـ) بدنیا داد، محمدرفیع متخلص به سودا از شعرای بزرگ زبان اردو در هند گردید، که بزبان اردو و پارسی اشعار زیادی دارد، و بسی از آثار نافع را نگاشت که از آن جمله یکی تذکرهٔ شعرای اردوست، سودا بزبان بسیار سلیس و شیرینی که از کلمات پارسی مخلوط بود اشعار اردو را سرود، و یکی از ارکان ادب اردو گردید، و بخطاب ملک الشعراء نائل آمد و بسال (**۱۱۹۵** هـ) از جهان رفت[۲۱۳].

میر محمدزاهد هروی:

فرزند قاضی محمداسلم مشهور هرویست، که پدرش در هرات و کابل سکونت داشت، وی در هند متولد شد، و در انجا نشو و نما یافت و یکی از مشاهیر علمی و محققین بار آمد و نزد بزرگترین علمای هند درس خواند، در عصر شاه جهان بسال (**۱۰۶۴** هـ) به تحریر وقایع کابل مامور و تا مدت زیادی بدین ماموریت ماند و در عصر عالمگیر بسال

---

[۲۱۱] مذکر احباب، ص ۲۴۸ خطی.

[۲۱۲] مجمع الفضلاء خطی، ص **۲۷۵**.

[۲۱۳] تذکرهٔ آبحیات، تاریخ ادب اردو، ص ۱۳۷.

(۱۰۷۷ هـ) به احتساب عسکری در هند مامور شد، و بعد ازین بصدارت کابل از دربار گماشته گردید و مدت ها درین شهر بشغل تدریس گذرانید و در سال (۱۱۱۱ هـ) از جهان رفت و در کابل مدفون شد، این عالم دانشمند تألیفات زیادی دارد، که از انجمله حاشیهٔ شرح مواقف و شرح تهذیب علامه دوانی و حاشیه تصور و تصدیق قطب الدین رازی، و حاشیهٔ شرح الهیاکل، و زواید ثلاثه است، میر زاهد با وصف مراتب بلند علمی شاعر خوبی است، از اشعار اوست[۲۱۴] :

مژهٔ شوخ کسی بر سر جنگست اینجا
شانهٔ مو به تنم زخم خدنگست اینجا
بی صدا نالهٔ ما چون جرس تصویر است
سرمه گون چشم کسی در دل تنگست اینجا

قاضی محمداسلم هروی :

از احفاد خواجه کوهی است که در هرات متولد گردیده، و در کابل نشو و نما یافت، و پس از سفر بخارا در عصر اکبر بطلب علم بلاهور رفت و از بزرگترین علمای آن عصر شیخ بهلول استفاده کرد، و پس از تحصیلات بلند علمی بدربار جهانگیر رسید، و به قضای کابل مقرر شد، درین ماموریت بصلاح و تقوی شهرت یافت و جهانگیر او را خواسته و در هند به قضای عسکری ارتقاء جست، بعد از جلوس شاه جهان برهمین ماموریت باقی مانده و به منصب هزاری نائل آمد، و تا سی سال قاضی بود، و همواره مورد نوازش دربار میگشت و وظیفهٔ امامت شاه جهان را هم داشت، حتی که در سال (۱۰۵۲ هـ) به مقصد

---

[۲۱۴] تذکرهٔ آبحیات، تاریخ ادب اردو، ص ۱۲۷.

نوازش بامر شاه جهان به وزن خودش شش هزار و پنجصد طلا به وی بخشیده شد، پس ازین قاضی از شاه جهان رخصت وطن خواست و به اقطاعی که عائدات آن ده هزار روپیه باشد در کابل نواخته گردید، و بسال (۱۰٦۱ هـ) از جهان رفت، و در لاهور مدفون شد، و از مشاهیر بزرگ علمی این عصر است[۲۱۵].

شیخ محمدامین :

اصلاً از بدخشان است و اولاً در مسلک مامورین سلطنت مغولیه در لاهور داخل بود ولی ترک ملازمت گفت بکشمیر رفت و در انجا مرجع عموم گردید، به تقوی و زهد شهرت یافت و بسن (۷۰) سالگی در (۱۱) رمضان (۱۰۹۸ هـ) وفات و در کشمیر دفن شد، از آثار ادبی وی (قطرات در) و رسالۀ ضروریه است[۲۱٦].

محمدیوسف کابلی :

پسر شاه بیگ خان کابلی است که در کابل متولد و در هند پرورش یافت، بسال (۹۸۰ هـ) در سورت کشته گردید از اشعار اوست :

خوش وقت آنکه جای به میخانه ساخته
در پای خم بساغر و پیمانه ساخته
آنکس که داده شیوۀ مستی بچشم یار
مستم ازان دو نرگس مستانه ساخته
گفتم که جا بدیدۀ من کن بناز گفت
در رهگذار سیل کسی خانه ساخته؟

---

[۲۱۵] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۴۳. علمای هند، ص ۱۷۸.

[۲۱٦] خزینة الاصفیاء.

زلف تو کرد شانه پریشان شکسته باد
دستی که بهر زلف تو آن شانه ساخته[۲۱۷]

محمدصالح فارغی :

پدر وی کابلی و کتابدار همایون بود، و محمدصالح از صغر سن در ملازمت اکبر داخل و در اواخر در کابل وظیفه داشت و عمری بفراغت مگیذرانید، و فارغی تخلص داشت[۲۱۸] :

زسودای سرزلفش بپا افگند زنجیرم
درین سودا بغیر از جان سپردن نیست تدبیرم

شیخ صالح محمد الکوزی :

از علماء و شعرای پښتو است که در جلدک شمال شرقی قندهار سکونت داشت و با شاه بیگ خان کابلی که در حدود (۱۰۱۴ هـ) صوبه دار قندهار بود معاصر است.

محمدهوتک شرح حال این عالم سخنگوی افغان را بحواله (تحفۀ صالح) نگاشته که این کتاب را هم یکی از شاگردان وی ملا الله یار در شرح حال شیخ نوشته بود. او گوید : که محمدصالح به تدریس و ارشاد مردم می پرداخت و شخص عابد و بزرگواری بود، شاه بیگ خان او را به کابل خواست ولی شیخ تمکین نکرد و چنین گفت : که من حنای قناعت بپای بسته ام، و نمی خواهم برای تحصیل ثروت در بدر گردم، و عقب متاع دنیوی بدوم، بلکی می خواهیم دنیا پیش من آید و ازان من

---

[۲۱۷] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۰. نگارستان سخن.
[۲۱۸] طبقات اکبری، ج ۲، ص ۵۱۰.

باشد، این مطلب را شیخ در غزلی بزبان پښتو نوشت، و به شاه بیگ فرستاد، که آنرا محمد در خزینهٔ خود ضبط کرده است[۲۱۹].

مولانا محمدصالح بدخشی :

متخلص به مخلصی از علماء و شعراء بدخشان است که در جوانی بطلب علم بماوراء النهر رفت و بعد از تحصیل علم به تدریس پرداخت و شهرت یافت، و در آخر عمر به زیارت بیت الله شتافت و در اصناف شعر دست داشت، از اشعار اوست :

هنوز ایدل گلی نشگفته از باغ بهار او
چنان بیرون رود از سینه من خار خار او
مگو از لعل ناب ای مخلصی حرف طمع دیگر
که من حرف طمع دارم ز لعل آبدار او[۲۲۰]

محمدصالح ندائی :

از شاگردان مولانا مشفقی است، در علوم متداوله دستی داشت و نستعلیق را خوب می نوشت، در معما و تذهیب دارای مهارتی بود. صرف بهائی را نظم کرد و مثنوی در تبع خسرو و شیرین بنام خواجه حسن خالدار گفت و آنرا در کابل به نظر وی عرضه داشت. و بعد از وفات شهزاده محمد حکیم از کابل به بدخشان بحضور میرزا شاهرخ آمد و چون عبدالله خان بر بدخشان تصرف کرد در مدح امیر کبیر قل بابا کوکلتاش قصیدهٔ گفت و بعد از سن پنجاه در سنه (۱۰۱۱ هـ) بعزم هند بر امد و گفت :

---

[۲۱۹] پټه خزانه، ص ۹۸.

[۲۲۰] مجمع الفضلاء، ص ۳۰۱.

آخر خیال هندوی خان بتان مرا
برد از دیار خویش به هندوستان مرا

بالاخر از راه سورت بزیارت حرمین شتافت و در اواخر عمر در سلک صوفیه درامد، ازوست:

گر چنین آنشوخ بد خو کینه جو خواهد شدن
آخر این رسوای عالم کوبکو خواهد شدن
بارخت آئینه را لاف نکو روئی نماند
باورت گر نیست از ما روبرو خواهد شدن[221]

محمد تقی تالقانی:

متخلص به غافلا از تالقان شمالی افغانستان و از شعرائی است که در دورۀ مغولی حیات داشت و بعد از (۱۰۵۰ هـ) وفات یافت ازوست:

ماند از حجاب حسن تو در سینه آه ما
چون مردمک بدیده گره شد نگاه ما[222]

ملا محمد هروی:

از علمای دورۀ اکبر است که در علوم عقلیه سرامد اقران بود و علم تاریخ را نیکو دانستی، بسال (۹۸۴ هـ) از هرات بهند رفت، و در دربار اکبر بنظر احترام دیده میشد، و بسال (۹۹۰ هـ) از جهان رفت[223].

محمدهاشم قندهاری:

در قندهار در عصر حکمرانی بیرم خان مشهور بود، در عصر

---

[221] مجمع الفضلاء، ص ۳۴۰.
[222] تذکرۀ نصرآبادی، ص ۴۳۲.
[223] تذکرۀ علمای هند، ص ۲۱۹.

همایون میزیست، از مصاحبان وی بود، طبع بلندی داشت ازوست:

ای نکو رو مشنو در حق من قول بدان
که شنیدن سخن بد صفت نیکو نیست[(۲۲۴)]

محمدفاضل:

مولدش بدخشان است که در کابل از ملا صادق حلوائی تلمذ نمود بعد ازان بتوران رفت و با ملا میرزا جان شیرازی محشور گردید و تفسیر و اصول را از ملا جمال لاهوری خواند و در عهد جهانگیری بمنصب عدالت اردو مقرر شد، در عصر شاه جهان تا هشت سال بهمان منصب بود[(۲۲۵)].

محمدامین فوشنجی:

ولد امیر قنبر علي فوشنجی است که از امرای بزرگ دربار شیبانیان بود و فرزندش محمدامین هم معتبر و مربی فضلاء بود و در فن معما مهارت داشت و در آخر عمر در حدود سال هزارم هجری بهند رفت از اشعار اوست:

مرغی دیدم نشسته اندر تبریز
بنهاده به پیش استخوان پرویز
میگفت به آواز حزین هان برخیز
کو تاج مرصع و کجا شد شبدیز[۲۲۶]

محمدطاهر انصاری:

از اولاد شیخ عبدالله انصاری پیر هرات و شخص فاضلی بود، در

---

(۲۲۴) پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳٦۴. طبقات اکبری، ج ۲، ص ۵۰۰.
(۲۲۵) پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۴۰.
۲۲٦ مذکر احباب، ص ۲۷٦.

حدود سال هزارم هجری بهند رفت و بر پشت کتاب دوستی نوشت :

نوشـــتم بر کتاب تو خــط خود از وفـــاداری
که شاید از من مسکین باین تقریب یاد آری[۲۲۷]

محمدی :

ولد میان عمر قوم چمکنی از صاحب زاده گان پشاور است که پدرش مقام روحانی داشت وی از معاصرین کاظم خان شیدا و در شعر پښتو از پیروان مکتب حمید است، که دارای دیوان نفیس شعر بوده، و از اشخاص فاضل و ادیب بشمار میرفت، و بعد از سال هزارم هجری متولد و در حدود (۱۱۵۰ هـ) علم سخنوری افراخت[۲۲۸].

محمدیوسف اتکی :

محمدیوسف بن شیخ رحمت الله اتکی از مردمان کنار اباسین بوده که در سنه (۱۰۵٦ هـ) کتابی بنام منتخب التواریخ نوشت و نسخهٔ خطی آن در کتب خانه کیمبرج انگلستان موجود است[۲۲۹].

محمود ابن ابراهیم :

در عصر سلطان ابراهیم شاهنشاه آخرین لودی در هند زندگانی داشت، و شرح وقایع سلطنت آن شهنشاه افغان را بنام (تاریخ ابراهیم شاهی) نگاشت که این تاریخ از مراجع نعمت الله هروی در تحریر مخزن بوده است[۲۳۰].

---

[۲۲۷] مذکیر احباب، ص ۲۷۹.

[۲۲۸] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۷۱.

[۲۲۹] فهرست کتب خطی کیمبرج، برون ۱۸٦۹.

[۲۳۰] دیباچه مخزن افغانی قلمی.

مخلص :

نامش علی محمد و از اتباع و معاصرین پیر روشن است که در حدود (۹۵۰ هـ) حیات داشت و شعرای معاصرش چون دولت و میرزا او را ستوده اند. مخلص از برادران ارزانی شاعر و نویسندهٔ پښتو است که ذکرش گذشت، و در شعرای قدیم پښتو نامی دارد و دیوان وی مفقود است[۲۳۱].

مدامی بدخشی :

از شعرای عصر اکبر است که با میرزا عزیز کوکه محشور بود و اشعار خوبی دارد، از اوست :

دلا صد فتنه بر پا زان قد و بالاست میگوئی
ازان بالا بسیار دیدم راست میگوئی[۲۳۲]

ملا مست زمند :

طوریکه در مبحث حرکات ملی گذشت ملا مست قوم زمند از پیروان اخوند چالاک شخص مشهوریست که در حدود سال (۱۰۵۰ هـ) در حواشی کوهسار سمت مشرقی افغانستان قیام داشت، و محرم نهضتهای ملی بر خلاف حکومت مغول میشد، ملا مست بزبان پښتو کتابی را بنام (سلوک الغزاة) نگاشت و در آن بجهاد پښتونها را تشویق کرد، و اشعاری را هم بزبان ملی در مدح مجاهدین و مضامین اخلاقی سرود، از اشعار ملا مست بر می آید که وی در علوم فقه و تفسیر و عقاید و اخلاق دستی داشت از اشعار اوست که بیاد شهداء

---

[۲۳۱] تذکرة الابرار، ص ۱۴۹. تاریخچهٔ سبکهای شعر پښتو.
[۲۳۲] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۳۴.

سروده :

زه چي ياد کـــړم شهـــيدان د لـمتې
پر فـراق اوښي بهـــيږي په غــــوټې
آه سرد مي لکه دود تر خوله روان شي
د غـم اور مي يشوي لـکه جاټې[۲۳۳]

مستفید جگدلکی :

اصلاً از جگدلک بود در بلخ می زیست بعد ازان در بخارا بحضور عبدالعزیز خان رفت، و در دربار نفوذ یافت، در حدود (۹۰۰ هـ) زنده بود از اشعار اوست :

هرکرا شوکت قوی حسرت فزونتر بعد مرگ
شاه را جزآه نبود حاصـــلی بعد از سـرش

ما را بجـــلال خـــویش دانائی ده
لایق بجــمال خـــویش بینائی ده
یا محمل تکلـیف زدوشـم برادر
یا درخور این بار توانائی ده[۲۳۴]

مسعود :

ولد عبدالله از شعراء و نویسندگان پښتو است که بعد از (۱۰۰۰ هـ) در حوزه های اباسین میزیست، وی قصهٔ آدم خان و درخانۍ را نگاشت و اشعار خوبی بزبان پښتو سرود[۲۳۵].

---

[۲۳۳] سلوک الغزاة قلمی.

[۲۳۴] تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۶۴۰.

[۲۳۵] قصهٔ آدم خان و درخانۍ پښتو قلمی.

مولانا مسیحی :

اصلاً از بلخ و شاگرد مولانا کوکبی است بسن ۸۰ سالگی در سنه (۹۷۶ هـ) وفات یافت و در خواجه روشنائی بلخ مدفون است، ازوست:

مهست روی تو یا آفتاب ازین دو کدام است؟
شب است زلف تو یا مشک ناب، ازین دو کدام است؟
زبس که سوختم از آتش فراق مسیحی
دلست در بر من یا کباب، ازین دو کدام است؟[۲۳۶]

مصطفی خان خبشی :

یکی از دانشمندان و اعیان دربار اورنگزیب بود، که مشاور ملکی و نظامی و مدارالمهام شهزاده محمدعظیم بشمار میرفت، و نظم امور عسکری را بصورت خوبی نمود، چون نفوذ وی در دربار بحضور شهزاده زیاد گردید و مردم به علم و فضل و دانشمندی وی گرویدند، بنا بران اورنگزیب که همواره مخالف متنفذین افغان بود به لطایف الحیل او را از شهزاده جدا کرده و بزیارت حرمین فرستاد، چون اورنگزیب از نفوذ و اقتدار افغانان می ترسید بقول صمصام الدوله صاحب اختیاری وی بحضور شهزاده علاوه بد مظنگی گردید، مصطفی خان شخصی فاضل و عالم و ادیبی بود، در سال (۱۱۰۷ هـ) چون از حرمین پس گشت کتابی موسوم به (امارت الکلم) برای تسهیل استخراج آیات قرآنی نوشت[(۲۳۷)]، خافی خان گوید که مصطفی خان در

---

[۲۳۶] مجمع الفضلاء، ص ۱۹۲.

[(۲۳۷)] مآثر الامراء، ج ۳، ص ۶۳۷.

میان افغانان از جملهٔ مستعدان و صاحب کمالان روزگار و در همت و سفره و تدبیر و رأی صائب که ضمیمهٔ شجاعت ذاتی داشت شهرت تام بر آورده بود[۲۳۸].

مصطفی محمد :

بن نورمحمد بن عبدالکریم پسر درویزه است، که آثار اجداد خود را در سال (۱۱۱۲ هـ) فراهم آورده و بکتاب مخزن الحاق کرده است، و یکی از نویسندگان پښتو دران عصر شمرده می شود[۲۳۹].

مولانا مطلعی :

از شهزاده های بدخشان و قاضی زادهای آنجاست، که در حدود (۹۵۰ هـ) زندگی داشت، بامزاج تند و سخت گوئی بطلب علم میکوشید، ازوست :

مرا حال از تو زار و حال زار من نمی پرسی
زهجرت جان سپردم هیچ کار من نمی پرسی[۲۴۰]

مظفرالدین بدخشی :

از ادبای بدخشان و در هند در سلک ملا زمین محمد عزیز کوکه داخل و با قاسم کاهی کابلی معاصر بود، و در سال (۹۸۷ هـ) تاریخ وفات کاهی را درین بیت گفت :

ازان "خوش طبع" شد تاریخ فوتش
که چون او در جهان خوش طبع نگذشت[۲۴۱]

---

[۲۳۸] منتخب اللباب، ج ۲، ص ۴۳۹.

[۲۳۹] مخزن افغانی قلمی.

[۲۴۰] مجمع الفضلاء، ص ۲۹۹.

[۲۴۱] نفایس المآثر.

میر معصوم نامی :

از مؤرخین و شعرای نامی دورهٔ گورگانی وطن ماست، که نامش سید نظام الدین محمد معصوم و متخلص به نامی است، پدرش صفائی ولد میر مرتضی از ساداتی است که به بابا حسن ابدال مشهور به باباولی قندهاری منسوب بوده، و در دوشنبه ۷ رمضان ۹۴۴ هـ در بکر سند بدنیا امده است، پدرش سید صفائی از قندهار به بکر رفت و در سال (۹۷۷ هـ) از طرف سلطان محمود پادشاه آنجا به منصب شیخ الاسلامی مقرر و در ذیقعده (۹۹۱ هـ) در انجا از جهان گذشت، میر معصوم در ایام شباب به تحصیل علم پرداخت و شخص عالم و ادیب و شاعر بار آمد، و از بکر به گجرات رفت و از انجا در سال (۹۹۸ هـ) به معیت خواجه نظام الدین بخشی هروی (مؤلف طبقات اکبری) در لاهور بدربار اکبر شتافت و در سلک مامورین عسکری درامد، و در جملهٔ کومکیان گوجرات بشمار رفت، و در سال (۱۰۰۳ هـ) بمنصب دو صد و پنجاهی از طرف اکبر ترفیع یافت، و در سلک کومکیان ولایت قندهار به آنجا فرستاده شد، میر معصوم تا سال (۱۰۰۷ هـ) در قندهار کومکی نظامی بود، و بعد ازان بهند رفت و در سال (۱۰۱۲ هـ) از حضور اکبرشاه به سفارت دربار صفوی ایران از راه قندهار رفت و درین سفر میر بزرگ پسرش کتیبهٔ را در کوه شوراب دلارام فراه نوشت، و میر معصوم در سال (۱۰۱۳ هـ) از سفارت ایران پس بهند آمد و بعد از وفات اکبر از طرف جهانگیر در سال (۱۰۱۵ هـ) بعنوان امین الملکی به بهکر رفت و بعد از چهار ماه روز جمعه ٦ ذیحجه (۱۰۱۹ هـ) برحمت حق پیوست، و مزارش در بکر نزد منارهٔ که باسمش مشهور است واقع

است. میر معصوم ادیب و عالم و متقی و در عین زمان شخص سلحشوری بود و از مؤلفات وی طب نامی، و مفردات معصومی (در طب) و دیوان اشعار و تاریخ سند است که در سنهٔ (۱۰۰۹ هـ) نوشته شده، مثنوی ها بنام معدن الافکار و حسن و ناز و اکبرنامه نیز دارد[۲۴۲].

میر معصوم همواره بافضلاء محشور بوده و مؤرخین آن دوره چون نظام الدین هروی و صاحب مآثرالامراء و غیره به فضل وی مقراند، و کتیبه های تاریخی وی در قندهار زیاد است، که در مبحث عمرانات درین کتاب شرح داده شد، این اشعار در کتیبهٔ کوه سپیروان کنار ارغنداب قندهار بر مزار سید شیرقلندر جد خود کنده است[۲۴۳]:

درین آرامگاه بی ره و رو — اگر مردی منه دل یکسر مو
ازین منزل که یاران در رحیل اند — ترا آن جمله در رفتن و کیل اند
ترا گر آسمان منزل نشین است — هم آخر جای تو زیر زمین است

بیا نامی بکار خود بگرئیم
زمانی بر مزار خود بگرئیم

از مثنویات اوست:

خداوندا دلی ده شعله افروز — درو جانی زبرق عشق در سوز
بدل ده شعلهٔ آتش گدازم — بریزان از مژه اشک نیازم
به خاشاکی تنم در آتش پرداز — که دوزخ گردد ازوی شعله پرداز
چنان کن موج زن اشکم سوی اوج — که گردون چون خسی باشد بران موج
چنان ده در درون سینه سوزم — که در وی خرمن هستی بسوزم

---

(۲۴۲) دیباچهٔ تاریخ سند معصومی.
(۲۴۳) مأخوذ از اصل کتیبه کوه.

چنان زان آتشم دل زنده گردان که از غیرت بسوزد آب حیوان
دلی ده سر بسر شایستهٔ درد درونم چون جراحت خستهٔ درد

دلی کـــو زخم از مرهــم نداند
متاع خوشدلی از غم نداند[244]

معزی هروی :

از سادات هرات است که در ایام طفلی با میرزا کامران ولد همایون هم سبق و قریب (۵۰) سال در هند بود، و هم در آنجا بسال (۹۸۲ هـ) از جهان رفت بیاد وطن گفت :

چند داری ای فلکم چون ذره سرگردان مرا
تابکی داری بغربت بی سر و ســامــان مرا

گفــتم به آه درد دل خـــود برون کنم
دردم به آه کم نشود آه چون کنم[245]

معجز کابلی :

اسمش نظام الدین خان یا محمد نظام و از سکنهٔ کابل است، که در عصر عالمگیر در کابل بسر می برد و بعد از ان بهند رفت، و در شاه جهان آباد بسال (۱۱۶۰ هـ) از جهان درگذشت و در اواخر عمر بزوال بصارت مبتلا گردید و از شعرای خوب این دوره است، ازوست[246] :

در گریه نالها که بکوی تو میکشم
فــریاد میکـنم که مــرا آب می برد

---

[244] مثنوی حسن و ناز نسخهٔ نادر قلمی و منحصر بفرد هاشم شایق مرحوم.
[245] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۷.
[246] روز روشن، ص ۶۳۴. نگارستان سخن.

مفید بلخی :

مفید بلخی از علماء و شعرای دربار عبدالعزیز خان شاه بخارا است، که در حدود سنه (۱۰۵۰ هـ) میزیست از وست :

خار خار طمع از هیچکس نیست مرا
مرغ تصویرم و در دل هوسی نیست مرا
همچو نی سربسر افتاده گره در کارم
جز لب لعل تو فریاد رسی نیست مرا[۲۴۷]

مقصود هروی :

یکی از رجال دربار همایون بود، خط رقاع و نستعلیق خوب می نوشت، وی شخص صنعتگر و هنروری بود، اسطرلاب و کره و مسطری چند چنان برساخت که بینندگان به شگفت درآورد، و در دورهٔ اکبر در فن خود یکتا بود[۲۴۸].

ممنون :

نامش تاج خان و از افغانان هند است، که در شهر مئو ساکن و بافضلای بلگرام محشور بود، و در شعر ممنون تخلص میکرد، و در سال های بعد از (۱۱۰۰ هـ) میزیست، و بسال (۱۱۵۰ هـ) از جهان رفت از اشعار اوست[۲۴۹] :

به پیش آتش حسنت چه تاب آینه را
اگر پناه نمی بود آب آینه را

---

[۲۴۷] تذکرهٔ نصرآبادی، ص ٦۴۴.
[۲۴۸] آئین اکبری، ج ۱، ص ۳۱.
[۲۴۹] ید بیضا، روز روشن، نگارستان سخن.

موجی بدخشی :

نامش قاسم خان و از امرای دربار همایون بود، که در فنون ادب دستی داشت، و در شش هزار بیت به طبع یوسف و زلیخای جامی و همچنان قصه لیلی و مجنون را منظوم داشت، و در آخر عمر از ماموریت استعفا داد و بسال، (۹۸۹ هـ) در آگره درگذشت، این رباعی ازوست :

ای باد خـــبر زکـــوی جـانان برســان
با این تن مــــرده مژدهٔ جـــان برسان
دشـــــوار بود مــرا رســیدن آنجا
لطفی کن و خویش را تو آسان برسان[۲۵۰]

مهری هروی :

از شاعره های هرات است، که در عصر جهانگیر در هند میزیست و بدربار ملکه نور جهان راهی داشت، و در حبالهٔ نکاح خواجه حکیم و دارای طبع خوبی بود، این غزل وی قیمت یک دیوان دارد :

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود
آزمودیم بیک قطرهٔ می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می
در هر کس که زدم بی خود و لا یقعل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم باشمع
داشت او خود بزبان آنچه مرا در دل بود

---

[۲۵۰] منتخب اللباب، ج ۳، ص ۳۲۶. شمع انجمن.

در چمن صبحدم از گریه و از زاری من
لالهٔ سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند
سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را
حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود[٢٥١]

میر کلان هروی :

از بزرگترین علمای دورهٔ همایون و جهانگیر است که صیت(؟) شهرت وی دنیای علم را فرا گرفته بود، وی از اسباط خواجه کوهی است که علوم و احادیث را از میرکشاه شیرازی خواند و از اساتید ملا علی قاری است، که در مرقاة شرح مشکوة او را منبع العرفان مولانا الشهیر بمیر کلان می ستاید، این عالم دانشور بعد از تحصیل علوم بایران و عربستان رفت و از انجا بهند آمد، و در دربار اکبر به احترام دیده می شد، و اخیراً به استادی و معلمی شهزاده جهانگیر گماشته شد و در هند بسی از علماء علم حدیث را از وی خواندند، و بسال (٩٨٣ هـ) بعمر صد سالگی از جهان رفت و در اکبر آباد مدفون شد[٢٥٢].

میرک بلخی :

ملا میرک خان متخلص به فکری از بلخ بود، که در عهد شاه

---

[٢٥١] مرآة الخیال، ص ٣٣٥.

[٢٥٢] سبحة المرجان، ص ٦٧.

عباس صفوی بایران رفت، و در انجا بدربار صفوی قرب یافت، و از فضلای مشهور آن عصر بشمار رفت، و مخصوصاً در نحو و صرف عدیل نداشت. (۴۰) سال در اصفهان بود و بسال (۱۰۶۱ هـ) درگذشت، و عمری بصلاح و تقوی بسر برد، طبع خوبی داشت، ازوست:

نه دیده قطرهٔ خون از جگر بر آورده
بدیدن تو دل از دیده سر بر آورده
بدور دیده نه مژگان بود که خار غمت
بپاخلیده و از دیده سر بر آورده
زقد و چشم تو حیران صنع بیچونم
که چون زسرو تو بادام تر بر آورده
پی نثار درت "میرکی" زدیدهٔ دل
هزار دانه لعل و گهر بر آورده[۲۵۳]

میرک هروی:

در عهد شباب از هرات بهند رفت و از عبدالسلام عالم لاهور کسب علوم کرد و بزیارت حرمین شتافت، بعد از سفر حج معلم شهزاده داراشکوه و مرادبخش بود و خدمت عرض مکه بدو تعلق داشت، پس ازان به رتبهٔ دیوانی حرم و منصب سه هزاری رسید، و در سال دوم عهد اورنگزیب خدمت صدارت کل به وی مفوض شد و بسال (۱۰۷۱ هـ) در هند مرد[۲۵۴].

---

[۲۵۳] تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۲۴۲. آتشکده، ص ۳۲۵.
[۲۵۴] مآثر الامراء، ج ۳، ص ۵۱۹.

میر حسین هروی :

از سادات هراتست که در تربت خراسان تولد یافت، و از انجا به هند رفت و در سلک شعرای شهزاده دانیال شامل گشت از رباعیات اوست :

گنجـم که بکیسهٔ کریم افـتادم
عـطرم که بدامـن نسیم افتادم
نی نی غلطم که بخت مظلومانم
کز روز ازل سیه گلیم افتادم[(۲۵۵)]

میر دوست کابلی :

یکی از خطاطان دورهٔ اکبری است که در خط رقاع و نستعلیق شهرت خوب و در عیارشناسی دستی داشت[۲۵۶].

میرزاخان :

طوریکه در مبحث حرکات ملیه در شرح دودمان روشانیان گذشت میرزا خان ولد نورالدین از اشخاص مهم آن دودمان وطن پرور است، که علاوه بر مآثر حربی دارای علم و ادب نیز بود و دیوانی بزبان پښتو از وی بیادگار مانده، میرزا شاعر متصوفی بود و عقاید جد خود را بزبان شعر بسرود.

شعرای مابعد چون دولت و خوشحال خان به فضل و مرتب ادبی وی مقراند[(۲۵۷)].

[(۲۵۵)] مجمع الفضلاء، ص ۳۱۴.

[۲۵۶] آئین اکبری، ج ۱، ص ۳۱.

[(۲۵۷)] تاریخچهٔ سبکهای شعر پښتو.

میر آلهی :

از شعرای بدخشان است که در حدود (۹۵۰ هـ) زندگی داشت، وقتی که ندیم بیگ مولانا خرابی را قاضی کولاب مقرر کرد، بدین تقریب گفت :

غلچه چو بگرفت جهـان را تمام
نغـــمه سرائی به ربابی رســـید
ملک چو در دست ندیم او فــتاد
کار شریعت به خرابی رسید[۲۵۸]

میرا :

وی مرشد قلندر اپریدی و شاعر پښتو است، که در حدود (۱۱۰۰ هـ) می زیست، قصهٔ سوزان عشق وی و قلندر مشهور است، و اشعار دل انگیزی از هر دو تقریباً بیادگار مانده، از اشعار میرا است.

در فراق محبوب :

خـــدایه دا مځـــکه پاره پـاره کې
پر دېس لالی زما راته ښـــکاره کې
په بېلتانه کې الوی مـــکوټ سوم
یو واریې دید بیا راسره وکې[۲۵۹]

میرعلی هروی :

از اساتید هنروران هراتست که از مشاهیر خطاطان بشمار میرود، و شاگرد سلطانعلی خطاط مشهور بود، که در فترت ازبک او

---

[۲۵۸] مذکر احباب، ص ۳۲۳.
[۲۵۹] پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۵۳.

را از هرات به بخارا بردند و در انجا رنج بسیار کشید، چون در شعر طبع خوبی داشت، گفت:

عمری از مشق دوتا گشت قدم همچون چنگ
تـا که خط من سرگشـته باین قـانون شد
طالب من هـمه شـاهـان جهـانند و مرا
در بخارا جـگرا ز بهر معـیشت خون شد[260]

میلی هروی:

میرزا قلی متخلص به میلی هروی از شعرای صاحب دیوان است، که در دورهٔ اکبری از هرات بهند رفت، و سالها در خدمت نورنگ خان بود و اخیراً مسموم گردید و در مالوه بسال (۹۸۳ هـ) در گذشت ازوست:

دانسـته‌ئی که مـهر تو با جان نمی رود
کز خاک کشتگان گذری سرگردان هنوز

مـیرم و برزندگانم رشـک می آید کـه تو
خوب‌آن بیدادها داری که بامن کرده‌ئی[261]

ن

ناظم هروی:

از مشاهیر هراتست که در حدود (۱۰۷۰ هـ) زنده بود، ازوست:

---

[260] تذکرهٔ نصرابادی، ص ۵۲۵.

[261] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۹. آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۷۳.

نام از خویش در جهان بگذار
زندگانی برای مردن نیست[262]

میر نصیر الدین هروی :

یکی از علماء و صلحای عصر عالمگیر است که در جوانی بدربار عالمگیر راه داشت، و یکی از عمائد بشمار میرفت، بعد ازان ترک مشاغل دنیوی نموده بتقوی و ریاضت پرداخت، و یکی از زهاد و خدا پرستان بزرگ گردید وی شخص راست گوئی بود، که به امراء و بزرگان وعظ میکرد و خطایا و مظالم آنها را علناً میگفت، و به یکدست قرآن عظیم می نوشت و ازان اعاشه می فرمود، و هدایا و تیول اعطای دربار عالمگیر را هم قبول نکرد، و در عصر عالمگیر بمنزل اخروی آرمید[263].

قاضی نظام غازی خان بدخشی :

یکی از مشاهیر علمی و نظامی دورهٔ مغولیهٔ هند است که نامش قاضی نظام و از شاگردان ملا عصام بود، و در دانش عقلی و نقلی یکتای روزگار در ابتداء بدربار میرزا سلیمان حکمران بدخشان منسوب و از عمائد دربار وی بود، و در اغلب جنگهای سلیمان حضور داشت، بعد ازان بدربار محمد حکیم بکابل آمد، و ازینجا در سال (۹۸۲ هـ) در هند بدربار اکبر رفت و بمنصب پروانچی گری مقرر شد، چون در اغلب معارک اظهار رشادت کرد به خطاب قاضی خان و پس ازان به غازی خان مخاطب گردید، و بسال (۹۹۲ هـ) بسن (۷۰) سالگی در اوده هند از جهان رفت و دارای تصانیف معتبره است، ابو الفضل

---

[262] تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۴۸۳.

[263] منتخب اللباب، ج ۲، ص ۵۵۸.

گوید که وی شمشیر را باقلم همراه ساخت، او مرد میدان و دانش بود، بعد ازو میر حسام الدین پسرش نیز یکی از اعیان دربار و مشاهیر علمی دورۂ اکبر گردید و بسال (۱۰۴۳ هـ) از دنیا رفت و شخص متورع و پارسائی بود[۲۶۴]. از تصانیف قاضی نظام رساله در اثبات کلام و بیان ایمان تحقیق و تصدیق و حاشیه است بر شرح عقاید و در تصوف رسائل متعدد دارد[۲۶۵].

خواجه نظام الدین احمد هروی :

خواجه نظام الدین احمد ولد محمدمقیم هروی از مشاهیر مؤرخین و رجال دورۂ اکبری است که پدرش محمد مقیم هروی در عصر بابر از ملازمان نزدیک بوده، و بخدمت دیوانی بیوتات نامزد بود، و بعدها از اعیان دربار همایون گردید، و در جلوس این پادشاه بتخت شاهی دستی داشت و پس از چندی به وزارت دربار میرزا عسکری رسید[۲۶۶].

اما پسرش خواجه نظام الدین احمد در دورۂ اکبر بخشی دربار و همواره رفیق رکاب پادشاه بود[۲۶۷]، و یکی از فضلاء و مؤرخین آن دربار بشمار میرفت، نظام الدین (طبقات اکبری) در سه جلد ضخیم نوشت و این عبارت از تاریخ مفصل هند است، که تمام سلسله های پادشاهان را بعد از سبکتگین ذکر کرده و شرح وقایع دورۂ مغولی را از بابر تا سال (۱۰۰۲ هـ) دورۂ اکبر مفصلاً می نگارد، و مخصوصاً اقوالش در شرح

---

[۲۶۴] مآثرالامراء، ج ۳، ص ۸۵۷. مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۹.

[۲۶۵] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۱۵۳. تذکرۂ علماء ص ۲۴۲.

[۲۶۶] طبقات اکبری، ج ۲، ص ۲۸ – ۳۷.

[۲۶۷] منتخب اللباب، ج ۱، ص ۲۳۷.

حال اکبر مهم است، زیرا در اغلب وقایع ناظر و حاضر بوده است، نظام الدین احمد هروی در سال (۱۰۰۳ هـ) از جهان رفته و اثر جاویدش (طبقات اکبری) یکی از کتب مهمه دورهٔ اکبری است.

نظمی بلخی :

از قریهٔ فلور بلخ برخاسته و سالها در خدمت نذرمحمد خان بوده و در بلخ از جهان رفت و دورهٔ حیاتش در حدود (۱۱۰۰ هـ) است، نظمی دیوان اشعار و قصائدی دارد ازوست :

به سکه رخــنه شد از بس گریستم بی تو
زسنگ سخت ترم من که زیستم بیتو[۲۶۸]

نعمت الله هروی :

پسر خواجه حبیب الله نورزئی هروی و از افغانان هراتست، که در حدود سال هزارم هجری حیات داشت و شخص سیاح و جهان گردی بود، نعمت الله از مؤرخین افغان است که کتاب خیلی قیمت داری را بنام (مخزن افغانی) در تاریخ رجال و انساب پښتون در سال (۱۰۱۸ هـ) در عصر جهانگیر نوشت، مشار الیه از ملازمین خان جهان لودی مشهوریست که در عصر جهانگیر حکمرانی صوبه های جنوبی هند داشت و نعمت الله را امر نمود که انساب افغانی را بنویسد، و برای تحقیقات این مسائل هیبت خان کاکړ و غیره ملازمین خود را به پښتونخوا فرستاد و همان معلومات را نعمت الله در کتاب مخزن فراهم آورد[۲۶۹]. این کتاب از قدیمترین نسخ تاریخی انساب پښتون است که

---

[۲۶۸] تذکرهٔ نصرابادی، ص ۶۴۲.

[۲۶۹] دیباچهٔ مخزن افغانی قلمی، و دیباچهٔ گرامر پښتو.

شرح شهنشاهی افغانان در هند و هکذا تفصیل انساب و شرح حال رجال مشهور روحانی افغان را داراست، و نسخ قلمی آن دیده میشود. این کتاب را پروفیسور دورن در سال ۱۸۳٦ به انگلیسی ترجمه و از لندن نشر کرد.

نعمت الله :

وی پسر ملا رکن الدین و برادر عبدالله شاعر پښتوست، که در عصر اکبر پیش از سال هزارم هجری در کوهسار پښتونخوا حیات داشت و شخص دانشمندی بود، و رسائلی را در مسائل تصوف نگاشت که از آنجمله یک رسالهٔ وی در تعریف ذکر و فکر بقول درویزه شهرت داشت[۲۷۰].

نمکین هروی :

نامش محمد و مشهور به نمکین هرویست، مردی صاحب فضیلت بود و در حدود (۹۵۰ هـ) در هرات میزیست و در رباعی گوئی شهرتی داشت، این رباعی ازوست:

در رقص چو آستین بسر بر میکرد
صد عشوه شمایلش بهم در میکرد
می آمد و آرزوش در پا میریخت
میرفت و امید خاک بر سر میکرد[۲۷۱]

نیکبخته :

از شاعرات پښتو و دختر شیخ الله داد مموزی است، که در اشنغر

[۲۷۰] تذکرة الابرار، ص ۱۷۰.

[۲۷۱] مجمع الفضلاء، ص ۲۵۷ خطی.

پدر و جدش رهنمایان ممن زیها بودند، محمد هوتک از کتاب اولیای افغان نقل میکند، که این خانم افغانی از عارفات دهر بوده و در علوم دینیه بصارتی داشت، و عمری را بریاضت و خداپرستی سپری کرد.

وی بسال (۹۵۱ هـ) در حباله شیخ قدم متی زی در آمد و بسال (۹۵۶ هـ) از بطن وی یکی از عرفاء و مؤلفین معروف افغان شیخ قاسم متی زی در بدنی پشاور بدنیا آمد.

این عارفهٔ افغان کتابی بنامی (ارشاد الفقراء) نظم کرده و بسال (۹۶۹ هـ) بپایان رسانیده، که پدر محمد هوتک آنرا در سفر بنون دیده بود و این تذکره نگار افغان بیتی چند از ان کتاب بروایت پدر خود در پټه خزانه نقل و ضبط کرده است[۲۷۲].

نیکی کابلی:

از شعرای کابل است که در عهد حکمرانی میرزا ابراهیم بن سلیمان میرزا به بدخشان رفت و در آنجا نشو و نما یافت از اشعار اوست:

طـــور من نیـــکی و رسم آن گل رعـــنا بدیست
راست میگویند در عالم که نیکی را بدیست[۲۷۳]

نگاهی کابلی:

در حدود (۹۵۰ هـ) زندگی داشت و از کسبه بود، که به تحصیل علم نیز می پرداخت، از اشعار اوست:

خال تو فتنه خط بدر آمد یکی دو شد   آفت بگرد فتنه بر آمد یکی دو شد
افتاده بود فتنهٔ زلف تو در جهان   ناگاه کاکلت بسر آمد یکی دو شد

---

[۲۷۲] پټه خزانه، ص ۱۸۳.

[۲۷۳] مجمع الفضلاء، ص ۲۶۳ خطی.

دیشب گرفته بود سر راه من سگی ناگه رقیب در گذر آمد یکی دو شد
دیشب افـــگـــنده بود نگاهی نظـر بماه
روی تو اش که در نظر آمد یکی دو شد[(۲۷۴)]

(و)

واصف قندهاری :

از شعرای قندهار است که در فن موسیقی مهارت و پیش از (۱۰۵۰هـ) حیات داشت و به ایران رفت و در اصفهان فوت شد ازوست :

در کـــام اهـــل ذائقه شیرین نمـــیشوی
تا نشکنی بسان عسل شان خویش را[(۲۷۵)]

واصل :

از شعرای پښتو است که بعد از (۹۰۰هـ) حیات داشت و اشعار وی دیده نشده، فقط از تذکار خوشحال خان و غیره او را می شناسیم[۲۷۶].

واصلی کابلی :

از شعرای کابل است که شخص مجذوبی بود و بسال (۹٦۸هـ) از جهان رفت ازوست :

زدل پیـکان زنگ آلود آن مــهوش برون آید
بسان شعلهٔ سبزی که از آتش برون آید[(۲۷۷)]

---

(۲۷۴) مجمع الفضلاء، ص ۳۰۳.
(۲۷۵) نصر آبادی، ص ۴۹۳.
۲۷۶ تاریخچهٔ سبکهای شعر پښتو.
(۲۷۷) روز روشن، ص ۷۳۳. ید بیضا.

واقعی هروی :

نامش ابن علی و در ملازمت اکبرشاه بود از اشعار اوست :

سر زلفش بران رخ از نسیم آه ما لرزد
چو دود شمع کز آمد شد باد صبا لرزد[۲۷۸]

والای قطغنی :

ضیاء الدین حسین وزیر اعظم متخلص به (والا) معروف باسلام خان از سادات خوست قطغن و در عصر شاه جهان به همت خان و اسلام خان مخاطب گردید، و مدتی صوبه داری کشمیر داشت و در سال ششم دورهٔ مذکور بمنصب بزرگ و صوبه داری اکبرآباد مقرر شد، و در سال (۱۰۷۴ هـ) مرد، وی طبع خوبی داشت از اشعار اوست :

وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش
لشکر آه من از دل خیمه بیرون میزند[۲۷۹]

مولانا والهی :

از شعرای بلخ است که شاگرد مولانا واصلی بود، دیوان اشعار داشت و در کبر سن بسال (۹۷۷ هـ) در بلخ از جهان رفت، ازوست :

گرفتاری چو من در کنج محنت مبتلا اولی
بکوی عاشقی افتاده پامال جفا اولی
بطوف کوی خوبان خواهم از سر پا کنم هر دم
که در کوی پری رویای بسر رفتن زپا اولی[۲۸۰]

---

[۲۷۸] منتخب التواریخ، ص ۳۸۲.
[۲۷۹] چراغ انجمن، ص ۱۱۳.
[۲۸۰] مجمع الفضلاء، ص ۱۹۸.

وداعی هروی :

از شعرای عصر اکبریست که در آن عهد بهند رفت و آنجا درگذشت و در فراق وطن از هند چنین شکوه دارد :

سواد هند که پر ظلمت است چون شب هجران
کسی که آمـــده این جا بحسرتست و ندامت
زملـــک هند وداعی مجــو غنیمت و بگذر
غنیمت است اگر جان بری زهند سلامت[۲۸۱]

وصالی بلخی :

میرک وصالی از طغای بوغه مضافات نهر سمانه بلخ و سادات آنجاست بحدت طبع سلیم و سرعت فهم معروف بود ، نستعلیق را خوب می نوشت، در مدح عبدالله خان قصائد مدحیه گفت، از شاگردان مولانا مشفقی است، در سنه (۹۸۳ هـ) بقائی مؤلف مجمع الفضلاء با او ملاقاد کرده بود ، ازوست :

صــبح که بهر بزم می سوی چــمن شتافتم
نرگس می پرست را دست بکاسه یافتم[۲۸۲]

وفای هروی :

از شعرای کهن سال هرات است که مدتی در حدود (۱۰۵۰ هـ) در هند بوده و باصفهان رفت و در انجا درگذشت از اشعار اوست :

از ما مپوش چهره که ما بی ادب نه ایم
کــوته تر است از مژهٔ ما نگاه مــا[۲۸۳]

---

[۲۸۱] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۸۲.
[۲۸۲] مجمع، ص ۳۳۳.
[۲۸۳] نصرآبادی، ص ۴۹۴.

وقوفی هروی :

از علمای عصر اکبر است که در بدخشان سکونت داشت، و به میر واعظ مشهور بود از اشعار اوست :

گـــر سرم خـــاک رهت گـــردد و برباد رود
نیست ممکن که خیال رخت از یاد رود[۲۸۴]

ویسی هروی :

از شعرای صاحب دیوان است که به کاتبی مشهور بود ، و بمعیت ساغری هروی به حرمین شتافت، ویسی یک تذکرۀ مذکر احباب را بسال (۹۸۳ هـ) بقلم خود نوشته که این نسخه در کتب خانۀ برلین موجود است از اشعار اوست :

رفتم بسیر باغ و طواف بنفشه زار
آمد زهر بنفشه مرا بوی زلف یار

مدام چـــهره ام از خون دیده رنگـــین است
گلی که چـــیده ام از باغ عـــاشقی این است
مـــگو بنظم تو تحســـین نکـــرد ویسی یار
که یک تبسم او صد هزار تحسین است[۲۸۵]

---

[۲۸۴] منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۸۵.

[۲۸۵] خزینۀ گنج الهی بحواله سپرنگر مستشرق. لطایف نامه فخری، طبع لاهور، ص ۶۰ – ۶۱.

(هـ)

هاشم قندهاری :

قندهاری بود که در لاهور تولد یافت، در نجوم و رمل شهرت داشت و بدربار جلال الدین اکبر دارای قرب تمام بود، شعر نیکو میگفت، در قصیده ایکه در تولد شهزاده خسرو بن سلیم گفت از مصراع اخیرش تاریخ تولد بر می آید و مصدر است باین ابیات:

از قران مهر و ماه و نجم این چرخ کبود
گلبدن مهر و مهی آمد به بستان وجود
گوهر مقصود از کان همایون شد پدید
انجم مسعود طالع شد زبرج عز وجود
سالها گردون بگرد مه بهر سو میدوید
زان چنین دری بچنگ آورده زین بحر سعود[۲۸۶]

هدایت بدخشی :

نامش خواجه محمدصدیق و متخلص به هدایت از اکابر مصاحبین حضرت مجدد است، که در جوانی از کشم بدخشان به هند رفت و در حضور عبدالرحیم خان خانان راه یافت، و اشعار نغز می سرود، و بر وزن مثنوی مولانای بلخی و خسرو و شیرین مثنویاتی را منظوم کرد و در دهلی در شوال (۱۰۵۰هـ) از جهان رفت ازوست :

---

[۲۸۶] مجمع، ص ۳۸۰.

زمرگ خویش شنیدم بنای عیش آمد
زهی خدا که کند مرگ را پیمبر من[287]

همت خان :

نامش میر محمد عیسی و مشهور است به همت خان، که خلف اسلام خان قطغنی و از امرای بزرگ دربار شاه جهان بود، مدتها صوبه داری الله‌آباد و اکبرآباد و اجمیر داشت و بمنصب امیرالامرائی ارتقاء جست و بسال (۱۰۹۲ هـ) در اجمیر از جهان گذشت، وی یکنفر افغان ادیب و علمپروری محسوب می شود و شعر نغز میگفت ازوست :

بجز خاریکه مجنون داشت در دل
بیابان جنون خاری ندارد[288]

همت سیستانی :

پسر ملک حمزه است که از سیستان بهندوستان رفت و در انجا بدربار شاه جهان تقرب جست و شخصی بود عالم و ادیب از اشعار اوست :

روشندلان بهند نگردند روشناس
در شب چراغ آئینه خاموش می شود

نسبت فخر زنقص گهر و کم خردی است
چون نگین چند توان زیست بنام دگران[289]

---

[287] چراغ انجمن، ص ۱۳۳.
[288] چراغ انجمن، ص ۱۳۴.
[289] نصرآبادی، ص ۵۳.

(ی)

یاری هروی :

از شعرای هرات است که در حدود (۹۵۰ هـ) می زیست، و مدتی در بخارا بود، و دیوان شعر از وی بیادگار مانده، این مطلع ازوست :

چون زمعـــنی نیست خالی عاشق صــورت پرست
پی بمعنی می برد عاشق بهر صورت که هست[۲۹۰]

یحیای سبزواری :

از سبزوار هرات بود و در نظم قدرتی داشت در اوائل منشی تورم خان اوزبک بود، بعد ازان بعراق و حرمین شتافت، در مکه معظمه بسال (۱۰۳۵هـ) وفات یافت ازوست :

چــنان بهار چــمن زاتش رخ گل ســوخت
که تا نسیم خبر یافت جان سنبل سوخت[۲۹۱]

یکتای بلخی :

از شعرای بلخ است که در حدود (۱۰۰۰هـ) زنده بود و در ماوراء النهر بخدمت امام قلی خان پادشاه آنجا میزیست از اشعار اوست :

جـذبهٔ شوقم که جا در بزم نازم داده اند
پیر عشقم مسلک ناز و نیازم داده اند

---

[۲۹۰] مذکر احباب، ص ۳۰۹.

[۲۹۱] نصرابادی، ص ۳۸۹.

ریزهٔ الماس دردم همزبان تیغ عشق
عمرها در بوتهٔ جوهر گدازم داده اند (۲۹۲)

یگانهٔ بلخی :

ملایگانهٔ بلخی از شعرائی است که در بلخ بخدمت امام قلی خان در حدود سال هزارم هجری می زیست، از اشعار اوست :

عرق هر گه کزان رخسار آتشناک می افتد
گل خورشید میروید اگر بر خاک می افتد (۲۹۳)

یونس :

یونس از شعرای پښتو است که در حدود سال هزارم هجری می زیست و از شاگردان و پیروان سبک رحمان باباست، و دیوان نفیس اشعار از وی بیادگار مانده که او را در شعرای درجهٔ اول این زبان جای میدهد ، از اشعار اوست :

په یو خال که یو په لس شي عجب نه دئ
که په دوه خاله شمېره شي لس په صد (۲۹۴)

---

(۲۹۲) نصرآبادی، ص ٦۴۴.

(۲۹۳) نصرآبادی، ص ٦۴۳.

(۲۹۴) پښتانه شعراء، ج ۱، ص ۲۰۲.

فصل دوم

رجال حربی و اداری

رجال حربی و اداری افغان در هند بدورهٔ مغولیه بسیار و عبارت از اشخاصی اند که در انجا بحیث رئیس و شاه بوده، و مدتها حکمداری کرده اند و شرح حال شان وظیفهٔ تاریخ افغان در هندوستان بوده، از وظیفهٔ مبحث ما خارج است، بنا بران درین فصل فقط بذکر رجال و اشخاصی می پردازیم که در امپراطوری مغولیه در هند ماموریت داشتند، و اصلاً از خاک وطن ما هستند، تا این پهلوی تاریک تاریخ ما درین دوره نیز روشن گردد :

احداد مهمند :

از صاحب منصبان عصر شاه جهان است که منصب هزاری و پانصد سوار داشت و در حواشی کوهسار پشاور ماموربود[1].

احمد بیگ کابلی :

از رجال اداری عصر شاه جهانست که با شاهزاده محمد شجاع بوده و بسال (۱۰۴۰ هـ) در ماه شوال به فوجداری ملتان مقرر گردید، و تا یک سال بعد حکمران آنجا بود وی به اتکه مشهور است[2].

---

[1] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۱۰.

[2] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۰۴ – ۳۷۲ – ۴۲۱.

احمد خان نیازی :

ولد محمد خان و بسال (۱۰۳۹ هـ) منصب هزار و پانصد داشت، و بسال (۱۰۴۲ هـ) در جنگهای دولت آباد دکن شرکت جست و از صاحب منصبان مشهور این عصر است[۳].

اسد خان کابلی :

پسر معصوم خان کابلی و نامش شجاع است، در رجب (۱۰۴۲ هـ) از طرف شاه جهان بنمصب هزار و پانصد سوار مقرر و بخطاب اسد خان و تهانه داری غزنی نائل شد[۴].

افتخار خان کابلی :

ولد احمد بیگ اتکه است، که در سال (۱۰۳۷ هـ) به خطاب مخلص الدوله افتخار خان مخاطب و در رجب (۱۰۳۸ هـ) به فوجداری جمون باضافه هزار سوار بنمصب دوهزاری نائل گردید و بسال (۱۰۳۹ هـ) به منصب هفت هزار و پانصد ارتقاء جست[۵].

بابوخان کرانی :

از رجال دربار شاه جهان است که در حین جلوس این پادشاه به اضافه پانصدی سه صد سوار، و خلعت خنجر مرصع مقرر و بعد ازان به منصب دوهزاری پانصد سوار نایل و در سال سوم دورهٔ شاه جهان (۱۰۴۰ هـ) از جهان رفت[۶].

---

[۳] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۲۹۶ – ۵۰۹.

[۴] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۴۵۱.

[۵] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۱۹۸ – ۲۵۸ – ۲۹۹. عمل صالح، ج ۱، ص ۲۸۷.

[۶] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۱۲۱.

باز بهادر افغان :

از اشخاصی است که در هند به تشکیل سلطنت مستقل پرداخت، و در عصر اکبر در مالوه حکومت مستقل داشت و تا مدت (۴) سال خطبه و سکه بنامش جاری بود بعد از انحلال دورهٔ پادشاهی بدربار اکبر رسید و در سلک امرای دو هزاری داخل بود[۷].

بهادر خان روهیله :

در حین جلوس شاه جهان منصب چهار هزار سواری داشت، وبه تیولداری کالپی مقرر شد، در ۴ جمادی الاولی (۱۰۳۸ هـ) قلعهٔ ایرج را کشود و در جنگهای دکن در ۱۰۴۰ شرکت داشت، و همدرین جنگهای در بیجاپور بدست دشمن افتاد، و بسال (۱۰۴۱ هـ) از دست آنها رها شد[۸].

بهلول بدخشی :

درعصر بابر یکی از عمائد دربار و عمدة الوزراء بود[۹].

بهلول میانه :

در سال (۱۰۳۷ هـ) ماه رجب از طرف شاه جهان بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار مقرر گشت و در ربیع الثانی (۱۰۳۹ هـ) جاگیر دار بالاپور بود، و در نهضت خان جهان لودی مشهور به تحریک احساسات ملی پیش وی رفت و بر خلاف حکومت مغول داخل جهد گردید[۱۰].

---

[۷] طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۴۲.

[۸] پادشاه نامه، ج ۲، ص ۱۱۷ – ۲۴۷ – ۴۲۴. عمل صالح، ج ۱.

[۹] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۵۴.

[۱۰] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۱۸۲ – ۲۸۹.

پردل خان :

نامش پیرا و پسر دلاور خان بڑیخ بود که در (۱۰۴۱ هـ) ۲۱ شوال به خطاب پردل خان بمنصب هزاری و چهار صد سوار مقرر و در (۱۰۴۳ هـ) به رتبۀ هزاری هزار سوار ترفیع شد[۱۱].

پیر خانه میانه :

در عصر شاه جهان منصب هزاری هشتصد سوار داشت و بسال (۱۰۴۴ هـ) در احمد آباد هند وفات یافت[۱۲].

ترخان میانه :

بعد از جلوس شاه جهان بمنصب هزاری و شش صد سوار مقرر گردید[۱۳].

جلال کاکړ :

ولد دلاور خان کاکړ و برادر جمال خان بود، که در سال (۱۰۳۷ هـ) باضافه پانصد سوار ترفیع و در سال (۱۰۳۹ هـ) هر دو برادر با سعید خان در پشاور ماموریت عسکری داشتند[۱۴].

جمال نوهانی :

از قوم (لوانی) افغان و در عصر جهانگیر و شاه جهان منصب هزار و پانصدی، پانصد سوار داشت[۱۵].

---

(۱۱) پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۸۴ – ۵۴۱.

(۱۲) پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۰۸.

(۱۳) پادشاه نامه، ج ۱، ص ۱۱۹.

(۱۴) پادشاه نامه، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۱۵) پادشاه نامه، ج ۱، ص ۷۹.

جهان خان کاکر :

در عصر شاه جهان رتبهٔ هزاری و چهارصد سوار داشت[16].

حیات ترین :

پسر علی خان ترین است که از مشاهیر رجال دربار جهانگیر بوده و در تته مقتول گشت، پسرش حیات خان در (۱۰۳۷ هـ) از طرف شاه جهان بمنصب هزار و پانصدی نائل و در دکن به ماموریت نظامی رسید، و بسال (۱۰۴۸ هـ) باسعید خان کابلی در قضایای قندهار شرکت داشته و قلعهٔ بست را کشود، و بعد ازان در جنگهای بلخ و بدخشان نامزد گردید و تهانه داری خان آباد به وی تفویض و بخطاب شمشیر خان و ترفیع رتبه نائل و بعد ازان بحراست بلخ مامور گردید.

در سال (۱۰٦۰ هـ) بهمراهی اورنگزیب بقندهار رفت و به نگاهبانی کلات گماشته شد، بعد ازان بمنصب دو هزار و پانصدی تهانه دار غزنی بود، و در سال (۱۰٦۸ هـ) از طرف اورنگزیب بنمصب سه هزاری به حکمرانی کابل نائل آمد و بعد از چندی تهانه دار اوهند کنار اباسین بود[(17)].

حسن بیټنی :

در زمرهٔ امرای هزاری دربار اکبر بود و در سوات و باجور درگذشت[(18)].

خواجه جهان امینای هروی :

در عصر اکبر از امرای هزاری بشمار میرفت و ماموریت های

---

[16] عمل صالح، ج ۱.

[(17)] مآثر الامراء، ج ۲، ص ٦۷۹. عمل صالح، ج ۱، ص ۱۱۹ – ۱۲۴.

[(18)] طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۴۵.

نظامی داشت[۱۹].

دریاخان روهیله :

قوماً داودزی پښتون و در عصر شاه زادگی شاه جهان باوی محشور بود و در جنگ بنگال جوهر خود را نشان داد و شاه جهان به انعام یک لک روپیه و چند فیل او را نواخت، و بعد از جلوش شاه جهان به منصب چهار هزاری ارتقاء جست و در صوبهٔ بنگال تیول یافت، ولی وقتیکه خان جهان لودی مشهور در مقابل شاه جهان نهضت فرمود دریاخان بپاس مراتب هم قومی و دوستی ملی به وی پیوست، و از بزرگترین همراهان آن رادمرد بزرگ گردید و برای تجدید عظمت دیرین افغان در هند کارنامه های دلاورانه نمود تا که عاقبت دران راه سر خود را داد، و طوریکه در شرح نهضتهای ملی درین کتاب میخوانید، در سال (۱۰۴۰ هـ) با پسرانش کشته گردید[۲۰].

دلاور خان بړیڅ :

از امرای دربار شاه جهان بود که منصب چارهزاری چارهزار سوار داشت، و جونپور از تیول وی بود، و در سال (۱۰۴۴ هـ) از جهان رفت[۲۱].

دلاور خان کاکړ :

نامش ابراهیم بود، در ابتداء با میرزا یوسف رضوی میگذرانید و در کتهره بحضور جهانگیر بمنصب بلندی رسید، در اوائل جلوس

---

(۱۹) آئین اکبری، ج ۱، ص ۱۶۱.

(۲۰) مآثرالامراء، ج ۲، ص ۱۹ – ۲۰. عمل صالح، ج ۱، ص ۴۰۱. پادشاه نامه، ج ۱، ص ۲۹۶.

(۲۱) پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۸۳ – ۲۹۷ – ۳۹۸.

جهانگیر صوبه دار لاهور بود و در حین محاصرهٔ آنشهر دلاوری نمایانی نشان داد، بعد ازان بهمراهی شهزاده شاه جهان در جنگهای رانا شمولیت داشت و در (۱۰۲۷ هـ) صوبه دار کشمیر مقرر و آنجا را تا کشتوار ٦۰ کروهی کشمیر فتح کرد، و بمنصب چها هزار و یکساله محصول کشمیر نواخته شد[۲۲]. و در اوائل جلوس آن پادشاه در گجرات بود[۲۳] و دو نفر فرزندانش جمال و جلال نیز شهرت بسزائی دارند.

دلیر خان روهیله:

نامش جلال خان و قوماً داودزی و برادر خورد بهادر خان مشهور است، که در جنگهای صفحات شمال افغانستان در عصر شاه جهان ماموریت نظامی داشت و بعد از ان در کالپی هند فوجدار بود و ازان پس بدکن مقرر گردید، و در سال (۱۰٦۷ هـ) در سلطنت شاه جهان از حضورش به ترقی رتبه و نقاره نوازش یافت، و بعد از جنگ بنارس که با شهزاده شجاع نمود بمنصب سه هزاری ارتقاء جست، و پس ازان بسبب دلیری هائی که در شاه جهان پور بهمراهی اقوام خود نمود بمنصب پنجهزاری رسید و در جنگ اجمیر در مقابل توپ خانهٔ دشمن که هیچ یکی از امرای نظامی جرئت یورش نداشت هجوم برد، و همچنان در جنگهای بنگال چنان نام کشید که دلاوری های وی بقول صمصام الدوله ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است[۲۴] و بعد ازین در عصر اورنگزیب و در اغلب نبردهای خونین بیاری همت و فطرت سلیم افغانی فیروزمند گردیده است. دلیر خان در حدود سال (۱۰٦۸ هـ) از

---

[۲۲] مآثر الامراء، ج ۲، ص ۱۰ – ۱۴.

[۲۳] پادشاه نامه، ج ۱.

[۲۴] مآثر الامراء، ج ۲، ص ۴٦.

حضور عالمگیر بصوبه داری ملتان مقرر شد، و یکسال بعد بدکن رفت و ناظم آن صوبه بود و بقول صمصام الدوله دلیرخان بر اولوس خود بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب او میشد، بنا بران اورنگزیب همواره از وی متوهم بود، وقتیکه با شهزاده شاه عالم در دکن در آویخت و از انجا بحضور عالمگیر آمد، شهزاده بحضور پدر عرض شوی نمکود که این افغان پر شر و شور غبار طغیان می انگیخت، بوصول این عرائض پادشاه را غریب اضطرابی در گرفت و گفت مرا فکر شاه عالم نیست، مشکل آنست که مبادا اگر باهم ساخته می بودند و فوجی که سردارش دلیر خان باشد، در مقابل او غیر از خود دیگری را نمی بینم، پس هرگاه مرا با او سروکاری افتد جنگ دو سر دارد(۲۵).

بالجمله دلیرخان شخص دلیر و بزرگی بود، که به تقاضای علوهمت افغانی خویش با امپراطوری مثل عالمگیر همسری میکرد، ولی این رادمرد دلیر باوجود خدمات و جان فشانی هائی که بدودمان مغول نمود عاقبت سرنوشت شوم اسلاف افغانی خود را دید، و بسال (۱۰۹۴ هـ) بسببکه عالمگیر از وی می ترسید به امرش مسموم گردیده و در اورنگ آباد جهان را پدرود گفت[۲۶].

دولت خان لودی :

از قوم شاهوخیل لودی است که در عصر اکبر یکی از نامورترین مردان شجاع افغان بشمار میرفت و با خان اعظم میرزا عزیز کوکه ملازمت داشت و بعد از ان با عبدالرحیم خان خانان محشور بود، در

---

(۲۵) مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۵ – ۵۴.

[۲۶] مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۵ – ۵۴.

اغلب جنگها دلاوری نشان داد چون در سال (۱۰۰۹ هـ) در احمدنگر به مرض قولنج درگذشت اکبر گفت که شیرشاه سوری دیگر از عالم رفت، بهر صورت دولت خان بقول صمصام الدوله از ابطال رجال و سرامد شجعان روزگار بود، اکبر شاه همواره از جسارت و جرأت او توهم داشت[۲۷].

زین خان و سیف خان کوکه و دودمان شان :

این دودمان از ارکان سلطنت گورگانی است که سیف خان و زین خان پسران خواجه مقصود هروی مشاهیر آنند، مقصود علی در خانهٔ همایون راه داشت و ملازم مادر جلال الدین اکبر بود، که بعد ازان دختر خواجه حسن برادر مقصود در عقد ازدواج شهزاده سلیم آمد و بدین سبب جزو دودمان شاهی اکبر گردیدند، و زین خان در اوائل دورهٔ اکبر بمنصب دوهزار و پنجصدی در مهمات صفحات افغانستان ماموریت های نظامی داشت، و بسال (۹۹۵ هـ) حکومت زابلستان به وی تفویض شد و سالها در کوهسار افغانستان به زد و خورد گذرانید، و در سال (۱۰۰۳ هـ) بمنصب پنجهزاری رسید و در سال (۱۰۱۰ هـ) حینیکه در لاهور حکمران بود از جهان رفت[۲۸]، وی در علم موسیقی دستی داشت، و گاهی شعر هم میگفت، ازوست :

آرام من نمی دهد این چرخ کج خرام
تا رشتهٔ مـراد بسوزن درآوردم[۲۹]

برادر دیگر زین خان سیف خان کوکه است که در اوائل جلوس

---

(۲۷) مآثر الامراء، ج ص۲، ص٦. تذکرة الخواتین.

(۲۸) مآثر الامراء، ج ۲، ص ۳٦۲. آئین اکبری، ج ۱، ص ۱٦۰.

(۲۹) منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۳۵.

اکبر برتبهٔ چارهزاری رسید و بدلاوری و شجاعت نام کشید تا که بسال (۹۸۰ هـ) در جنگ احمد آباد جان داد، پسرانش شیرافگن و امان الله نیز مناصب عمدهٔ داشتند، زاهد خان کوکه هم از منصبداران دو هزاری بود، و در سال (۱۰۵۵ هـ) مرد[۳۰].

سعادت علی بدخشی :

از امرای هزاری دربار اکبر است که بعد از (۹۵۰ هـ) میزیست[۳۱].

سلیم خان کاکر :

در حدود (۹۵۰ هـ) زنده بود، و در هند بدربار اکبر منصب هزاری داشت[۳۲].

شاه محمد خان کلاتی :

از مشاهیر رجال دورهٔ همایون و اکبر است که با بیرم خان در قندهار بود و در وقتکیه همایون بر هند می تاخت شاه محمد حکمران قندهار بود و طوریکه در شرح حال اکبر گذشت، در حراست آن قلعه بسیار کوشید و باقوای صفوی مقابله کرد، و سالها حکمران مستقل قندهار شمرده میشد، و در سال (۹٦۵ هـ) در هند بدربار اکبر رسید، و بمنصب دو هزاری به حفظ کوت و حکومت آنجا گماشته آمد، و بعد از ان به ماموریت های دیگری هم رسید، و بعد از (۹۸۰ هـ) در گذشت پسرانش عادل خان و قیام خان نیز از صاحب منصبان دورهٔ اکبر و جهانگیری اند[۳۳].

---

[۳۰] آئین اکبری، ج ۱، ص ۱٦۰. مآثرالامراء، ج ۲، ص ۳۷۳ – ۳۷۰.

[۳۱] آئین اکبری، ج ۱، ص ۱٦۱.

[۳۲] آئین اکبری، ج ۱، ص ۱٦۱.

[۳۳] مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۴۵. آئین اکبری، ج ۱، ص ۱٦۱.

شاه بیگ خان کابلی :

از مشاهیر دربار شهزاده محمد حکیم حکمران کابل بود ، و بعد از فوت میرزا بدربار اکبر شتافت و در سلک امرای سه هزاری مقرر شد ، و این شخص در عصر اکبر مدتی حکمران قندهار بود[۳۴] .

شجاع خان کابلی :

ولد معصوم خان کابلی است که در عصر شاه جهان رتبهٔ هزاری و ششصد سوار داشت[۳۵] .

شمس الدین خان خویشکی :

پسر کلان نظر بهادر خویشکی است که بسال (۱۰۵۷ هـ) از طرف شاه جهان در کانگره فوجدار بود ، در سال (۱۰٦۴ هـ) به تیولداری جوناگده ترقی کرد و بعد ازان در جنگهای دکن با شهزاده اورنگزیب همراه بود ، و کارنامه های درخشانی نمود ، و درازای آن بمنصب سه هزاری دو هزار سوار ترفیع یافت، و از کومکیان دکن بود که قلعه چاکنه را ذاتاً مفتوح ساخت[۳٦] .

شمس الدین اتکه :

پسر میریار محمد غزنوی است که در ابتداء ملازم میرزا کامران بوده، و بعد ازان بدربار همایون در هند رسید ، و در دودمان شاهی راه یافت. شمس الدین تا دم آخر با همایون رفیق بود ، و زوجه اش به شهزاده محمد اکبر شیر داد ، و در قندهار باوی بود ، بعد از فتح دوبارهٔ هند شمس الدین بحکومت سرکار حصار که جاگیر شهزاده اکبر بود ، به

---

(۳۴) طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۴۰. تاریخ سند معصومی.

(۳۵) پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۰۸.

۳٦ مآثر الامراء، ج ۲، ص ٦٧٦.

خطاب خان اعظم مقرر گردید، و بعد ازان یکی از بزرگان دربار اکبر بشمار رفت، و به مهمات امور سلطنت و وکالت می پرداخت تا که در رمضان سال (۹۶۹ هـ) در دربار اکبر از دست ادهم خان کشته گردید، بعد از وی دودمان شمس الدین خان به اتکه خیل مشهور و همه از اعیان سلطنت اکبری بودند، که کمتر از چهار هزاری رتبه نداشتند[۳۷].

شمشیر خان ترین :

نامش حسین خان و در برهانپور در عصر عالمگیر ماموریت داشت. بعد ازان فوجدار جمون گردید و پس از خدماتیکه در بیجاپور نمود بخطاب شمشیر خان و درجهٔ امارت رسید، و با شهزاده محمداعظم محشور بود، بعد از وفاتش پسران وی محمدعمر و محمدعثمان در دربار مغول راه داشتند[۳۸].

شهباز خان روهیله :

معروف به شیرخان از صاحب منصبان سه هزاری دو هزار سوار دورهٔ شاه جهان است که در سال (۱۰۴۱ هـ) در دکن وفات شد[۳۹].

شهداد خان خویشکی :

نامش عبدالرحیم است که بعد از خدمات جنگ تته در عهد شهزاده محمداعظم پسر عالمگیر به خطاب شهداد خان نائل شد و در صفحات جمون ماموریت عسکری یافت و در عهد محمدشاه حکمران هانسی بود. و بقول صمصام الدوله قسمی نقش او نشست، و رعب او در دلها جای کرد که در سوالف ایام کمتر نشان دهند.

---

[۳۷] مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۳۱. طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۲۷.

[۳۸] مآثر الامراء، ج ۲، ص ۶۸۴.

[۳۹] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۲۹۸.

بعد از ضبط و ربط آنجا که مرکز شورشیان بود از طرف محمدشاه به رتبهٔ شش هزاری و اعزازات زیاد نایل آمد، و در جنگها نادرشاه کشته گردید، بعد از وی پسرانش در هند دارای تیول و جاگیر بودند[۴۰].

شیرخان ترین :

یکی از مشاهیر قندهار است که در سال (۱۰۳۱ هـ) در پشین علم ریاست ملی افراخت، و شخصی بود که مهابت ظاهری و عقل متین و ادراک رسا داشت و به ریاست موروثی فائز گشته در ان سرزمین علم استقلال بر افراشت، و از مترددین عراق و هندوستان زرهای خاطر خواه بطور راهداری میگرفت، بعد از ان بشرحیکه در مبحث وقایع عصره شاه جهان گذشت، باعلی مردان خان حکمران قندهار درآویخت و از انجا به دربار هند رفت و طور نفی البلد بمنصب دو هزاری و تنخواه و جاگیر زیاد در پنجاب می زیست، چون شیرخان و جاهت ملی داشت و در اقوام خود دارای نفوذ و اقتداری بود بنا بران شاه جهان او را در اکبر آباد نظربند نگهداشت، و اولاد و احفادش نیز در محبس مغول بودند، همان بود که این رادمرد غیور افغان بجرم وطنخواهی در محبس اکبرآباد مریض و مدفون گردیده و در ریعان جوانی از جهان درگذشت[۴۱].

صادق محمد خان هروی :

پسر محمدباقر هروی است که وزیر قراخان ترکمان حکمران

---

[۴۰] مآثر الامراء، ج ۲، ص ۷۱۱.

[۴۱] مآثر الامرا، ج۲، ص ۶۵۸.

خراسان بود، از انجا بهند رفت و با بیرام خان محشور و در سلک امرای دربار مغول درآمد، صادق محمد نشیب و فراز حیات را در هند دید و در اغلب جنگها شرکت جست و به دلاوری و ادارهٔ درست نام بر آورد و در پتنه هند دارای اقطاع بود تا که در سال (۱۰۰۴ هـ) از طرف اکبر بمنصب پنجهزاری رسید و در دهولپور بیست کروهی آگره عمارت و مقبره و قرای زیات ساخت و در همان جا بسال (۱۰۰۵ هـ) از جهان رفت، پسرانش زاهد خان و دوست محمد و یارمحمد از عهد اکبری تا عصر شاه جهان مناصب عمده داشتند[۴۲]، که از انجمله محمدعزیز کوکلتاش فرزند وی بخطاب خان اعظم و منصب پنجهزاری مقرر و یکی از اعیان و علمای دربار اکبر بود[۴۳].

عبدالرحمن ترنابی :

از اعیان کابل و در جملهٔ معتمدان دربار شاه جهان بود که در حوادث کابل دستی داشت و همواره مدار امور مهمهٔ اینولا بود[۴۴].

عبدالرحمن روهیله :

از امرای هزاری دربار شاه جهان و از مشاهیر افغان است در هند[۴۵].

عبدالرؤف میانه :

ولد عبدالحکیم بهلول خان قوم میانه افغان است این شخص در عهد شاه جهان در بیجاپور سردار و مختار کل بوده و بعد ازو

---

[۴۲] مآثرالامراء، ج ۲، ص ۷۲۴.

[۴۳] طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۲۸.

[۴۴] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۴۰۹.

[۴۵] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۰۸.

عبدالروف پسرش در سال (۱۰۹۷ هـ) بفتح بیجاپور موفق آمد و بمنصب شش هزاری و خطاب دلیر خان رسید، و در سال (۱۱۱٦ هـ) از طرف اورنگزیب بمنصب هفت هزاری نائل و بعد از فوت اورنگزیب در بنکاپور بیجاپور فوجداری و جاگیر داشت و تا اواخیریکه انگلیس ها بر هند تسلط می جستند، احفادش دران حدود امارت و سمت ریاست داشتند[۴٦].

عثمان روهیله :

از مشاهیر افغانان هند و عم بهادر خان روهیله است، که در عصر شاه جهان منصب هزاری هفتصد سوار داشت[(۴۷)].

علاول ترین :

ولد ابابکر ترین و اصلاً از وادی پشین قندهار است، که در عصر شاه جهان (۱۰۴۲ هـ) رتبه هزاری داشت[(۴۸)].

علی قلی اندرابی :

از امرای دربار اکبر است که بمنصب هزاری ماموریت های نظامی داشت[(۴۹)].

فتو افغان :

اولاً یکی از صاحب منصبان دربار سلیم شاه سوری بود، که بعد ازان بدربار اکبر بمنصب دو هزاری رسید و از مشاهیر جنگی آن عصر

---

[۴٦] مآثر الامراء، ج ۲، ص ۵۵ – ۵۴.

[(۴۷)] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۳۰۸.

[(۴۸)] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۴۷٦.

[(۴۹)] آئین اکبری، ج ۱، ص ۱٦۱.

است[۵۰].

کاکړ خان چشتی :

از رجال حربی دربار اکبر و در سلک امرای دو هزاری داخل بود[۵۱].

مبارز خان افغان :

در سال (۱۰۳۷ هـ) از دربار شاه جهان بمنصب سه هزاری مقرر و درین سال با سعید خان در کابل بوده و در جنگهای صفحات شمال شرکت جست، و در حدود (۱۰۴۱ هـ) میوات به وی طور تیول داده شد، و در سال (۱۰۴۲ هـ) در سلک مامورین نظامی در جنگهای دولت آباد دکن شمولیت ورزید[۵۲].

مبارک خان نیازی :

پسر مظفر خان ولد محمد خان قوم نیازی است که در حد اثت سن در سلک ملازمین جهانگیر داخل و در عصر شاه جهان (۱۰۳۹ هـ) به منصب هزاری و هفت هزاری و هفتصد سوار نائل آمد، در سال (۱۰۴۱ هـ) در مقابل خدمات شایسته به منصب دو هزاری و دو هزار سوال مرتقی گشت، و مدتی در کومکیان صوبۀ کابل داخل بود، و بسال (۱۰٦۴ هـ) به تهانه داری و تیولداری کوهسار سرحد افغانستان (بنگبس) گماشته شد، وی در هند قصبۀ آشتی را تعمیر کرد[۵۳].

---

[۵۰] طبقات اکبری، ج ۲، ص ۴۴۰.

[۵۱] آئین اکبری، ج ۱، ص ۱٦۱.

[۵۲] پادشاه نامه، ج ۱، ص ۵۲۱.

[۵۳] مآثر الامراء، ج ۳، ص ۵۱۳. پادشاه نامه، ج ۱، ص ۲۹۸ – ۳۰۷ – ۳۹۹.

متهور خان خویشکی :

نامش رحمت خان و قومش حسین زی خویشکی است، که با شهزاده عالمگیر محشور بوده، و در جنگهای زیاد مردانگی نشان داد، و بخطاب جان باز خان مخاطب شد و مراتب مختلفی را دیده و در بسی از حصص هند ماموریت های نظامی داشت، و بعد از فوت عالمگیر که پسرانش بسر و روی یکدیگر میزدند به متهور خان مخاطب شد و در غره ربیع الثانی (١١٥٦ هـ) بعمر (٦٠) سالگی از جهان رفت، به علم و صنعت شوق غریبی داشت و شخص نویسنده و عالمی بود[٥٤].

نظر بهادر خویشکی:

از صاحب منصبان مشهور عصر شاه جهان است که در قسور پنجاب نشو و نما یافت و در رجب (١٠٣٧ هـ) بمنصب هزار و پانصدی رسید و در میدانهای متعدد دلاوری های خارق العاده نشان داد و در سال (١٠٥٦ هـ) برتبۀ سه هزاری ارتقاء یافت، وی در قشون کشی های شاه جهان به بلخ و بدخشان و قندهار شرکت داشت، و در سال (١٠٦٠ هـ) رتبه اش به چهار هزاری ترقی کرد و شخص متدین و منصفی بود، که بسال (١٠٦٢ هـ) در لاهور از جهان گذشت[٥٥].

نصیب خان شیرانی :

بعد از جلوس شاه جهان به خلعت و منصب هزاری و هفتصد سوار نائل آمد و از رجال حربی آن دوره است[٥٦].

---

[٥٤] مآثر الامراء، ج ٣، ص ٧٨٠ – ٧٩٢.

[٥٥] عمل صالح، ج ١، مآثر الامراء، ج ٣، ص ٨٢٠.

[٥٦] پادشاه نامه، ج ١، ص ١١٩.

استدراک

در مبحث تشکیلات بعد از صفحه ۱۹۹ عایدات مالی ولایات شرقی افغانستان یعنی قندهار و غزنه و کابل و بنگش را از روی مأخذ هندی دوره آل بابر شرح داده ایم.

اما آنچه درین عصر از ولایات غربی افغانستان موقتاً به سلطهٔ اجنبی صفویان پارش تعلق داشتند، شرح مالیات آن در کتاب تذکرة الملوک (تألیف حدود ۱۱۳۷ هـ) وارد است.

این کتاب بسیار مفید و جامع که دارای احصائیه های رسمی و تشکیلات دورهٔ هوتکیان افغانی در اصفهان است، از طرف مؤلف نامعلومی بحضور اعلیحضرت شاه اشرف هوتک تقدیم شده، که نویسنده آن بر اسناد رسمی دفاتر سلطنتی هوتکی در اصفهان در دسترس داشت، و تمام احصائیه های مداخل و عواید سلطنت هوتکی و اواخر دورهٔ صفوی را به تفصیل در تحت تشکیلات اداری هر ولایت، درین کتاب ضبط کرده است.

این کتاب مفید و نفیس را استاد مینارسکی از روی یک نسخهٔ خطی نمبر ۹۴۹۶ کتب شرقی موزهٔ بریتانیا در سال ۱۹۴۳ در سلسلهٔ نشرات گیب میموریل بطبع عکسی با ترجمه و تعلیقات و تفسیر بسیار مفید و جامع از لندن نشر کرده است، که اینک ملعومات ذیل درباره

تکمیل موضوع متن این کتاب از آن اقتباس میشود :

ولایت هرات:

در تحت اداره بیگلربیگی، مداخل آن:

۱۵۲۷۷ تومان و ۶۰۳۴ دینار و ۲۶۷۲ نفر ملازم.

حکومت های مربوطۀ هرات:

حاکم مامروچاق: ۳۲۶۷ تومان و ۵۵۳۱ دینار و ۹۷ نفر ملازم.

حاکم فراه: ۴۷۸۹ تومان و ۶۸۷۳ دینار و ۶۰۳ نفر ملازم.

حاکم خواف: ۱۴۳۴ تومان و ۲۶۲۴ دینار و ۲۷۱ نفر ملازم.

حاکم جام: ۱۶۸۰ تومان و ۲۲ دینار و ۵۰۰ نفر ملازم.

حاکم بالامرغاب: ۸۸۳ تومان و ۳۴۶۶ دینار و ۱۰۰ نفر ملازم.

حاکم پنجده: ۹۵۸ تومان و ۴۶۷۳ دینار و ۱۵۰ نفر ملازم.

حاکم بادغیس: ۱۰۹ توامن و ۶۱۵۱ دینار و ۳۰ نفر ملازم.

حاکم کرج: ۴۴۲ تومان و ۳۷۳۷ دینار و ۱۹۹ نفر ملازم.

حاکم اورمی: ۴۵۰ تومان، و ۷۰۹۱ دینار و ۵۰۰ نفر ملازم.

حاکم غور: ۱۰۲ تومان و ۱۶۰۰ دینار و ۳۰ نفر ملازم.

حاکم تون: ۱۲۹۰ تومان و ۳۱۰۰ دینار و ۳۰۰ نفر ملازم.

(از ورق ۱۱۳ – ۱۱۴ نسخۀ عکسی)

باین تفصیل ولایت هرات مشتمل بر (۱۱) حکومتی مربوطۀ آن بوده و مالیات نقدی و ملازمان انسانی آن ضبط شده است.

اما در تفسیر و تعلیق مینارسکی عواید مالی تمام ولایات شمال شرقی دولت صوفی و هوتکی که مصادف باعصر آل بابر هند شد.

باین تفصیل از موارد مختلف کتاب تذکرة الملوک تلخیص گردیده است:

هرات:	۱۱۰۰ دینار	۸۸۹، ۳۰ تومان	۵۴۶۲ ملازم
مشهد:	۲۱۸ دینار	۱۰۶، ۲۵ تومان	۵۴۴۰ ملازم
قندهار:	۹۲۲۶ دینار	۸۹۲، ۳ تومان	۱۷۸۵ ملازم
مرو:	۶۱۴۰ دینار	۱۹۳، ۷ تومان	۲۳۵۲ ملازم
سیستان:	۴۹۸۰ دینار	۳۹۱، ۱ تومان	۱۰۰۰ ملازم
جمع کل:	۲۱۶۶۴ دینار	۶۸۳۷۱ تومان	۱۶۰۳۹ ملازم

قراریکه در مجلۀ آینده (سال ۲ شماره ۲ – ۴) در مقالۀ ارزش تومان و دینار توضیح شده، ارزش هر تومان ده هزار دینار بوده، و چون مؤلف کتاب تذکرة الملوک هر مسکوک یک مثال نقره ئی آنوقت را مساوی ده دینار شمرده است (ورق ۳۸ ب) بنا بر آن سرجمع عواید مالی ولایت خراسان را از قرار ضبط فوق مینارسکی بحساب کنونی تخميناً چنین تسعیر باید کرد:

(۶۸۳۷۱) تومان که هر تومان ده هزار دینار گردد، جمله (۶۸۳۷۱۰۰۰۰) دینار است که بحساب هر ده دینار مساوی یک مثال نقره (۶۸۳۷۱۰۰۰) مثال نقره می شود و اگر قیمت هر مثقال نقر را اکنون (۵) افغانی بشماریم، پس سرجمع تمام عواید مالی خراسان در حدود سه صد و چهل ملیون افغانی می شود که علاوه ازین در حدود شانزده هزار نفر ملازم انسانی را هم ازین سرزمین بطور مالیه گرفته اند.

مأخذو مدارک

کتابهائیکه در تحریر این کتاب از آن استفاده شده[1]:

۱. پادشاه نامه ملا عبدالحمید لاهوری متوفی ۱۱۶۵ ه، طبع کلکته ۱۸۶۷ ع.

۲. عمل صالح موسوم به شاه جهان نامه - محمدصالح کنبو لاهوری تألیف در حوالی ۱۰۷۰ تا ۱۰۸۰ ه، دو جلد، طبع کلکته ۱۹۲۷ ع.

۳. تاریخ هند تألیف دولافوز، ایم، اې اکسفورد طبع تهران، ۱۳۱۶ ش.

۴. بابر مؤسس امپراطوری هند، از فرنارد گرو ناد فرانسوی، ترجمۀ جناب کهزاد.

۵. اقبالنامۀ جهانگیری از معتمد خان بخشی، طبع کلکته ۱۸۸۵ ع.

۶. اکبرنامه، سه جلد از ابو الفضل علامی، طبع کلکته ۱۸۸۶

۷. تزک جهانگیری، طبع میرزا هادی در لکهنو.

۸. منتخب اللباب خافی خان، طبع کلکته، ۱۸۹۶ ع.

۹. عالمگیرنامه از منشی محمد کاظم بن محمد امین، ۲ جلد، طبع ۱۸۶۸ ع.

[1] در هر موضوع و موردیکه درین کتاب از مأخذی استفاده کرده ام، در پایان صفحات، عدد صفحه و جلد کتابرا نشان داده ام.

۱۰. مآثر رحیمی، ۳ جلد، از ملا عبدالباقی نهاوندی، تألیف ۱۰۳۵ھ طبع کلکته، ۱۹۲۵ع.
۱۱. طبقات اکبری ۳ جلد، خواجه نظام الدین احمد هروی، طبع کلکته، ۱۹۳۱ع.
۱۲. ریاض السلاطین غلام حسین سلیم، طبع کلکته، ۱۸۹۰ع.
۱۳. دول اسلامیه، خلیل ادهم طبع استانبول، ۱۹۲۷ع.
۱۴. آئین اکبری – ابو الفضل علامی – طبع لکهنو، ۱۳۱۰ق.
۱۵. رثقعات عالمگیر از نشرات دار المصنفین اعظم گده هند.
۱۶. مآثر الامراء – نوام صمصام الدوله، طبع کلکته ۱۳۰۹ھ.
۱۷. منتخب التواریخ عبدالقادر بن ملوکشاه بدوانی، طبع کلکته – ۱۸٦۹ع.
۱۸. مذکر احباب – تالیف ۹۷۴ھ از حسن خواجه نقیب الاشراف بخاری، عکس از نسخهٔ خطی کتب خانهٔ برلین، متعلق بمرحوم هاشم شایق افندی مشاور وزارت معارف.
۱۹. تزک بابر – طبع هند ۱۳۰۸ھ ترجمهٔ عبدالرحیم خان خانان.
۲۰. تاریخ فرشته – طبع لکهنو – ۱۳۲۱ق.
۲۱. زینة الزمان فی تاریخ هندوستان – ملک الکتاب شیرازی – طبع بمبئی ۱۳۱۰ق.
۲۲. تاریخ مختصر هند – سید ابوظفر ندوی – طبع اعظم گده ۱۳۵۵ق
۲۳. مجمع السلاطین نواب محمد غوث خان افغان – طبع بمبئی ۱۲۷۹ق

۲۴. تاریخ هند جلد ۲ – ای مارسدن – طبع کلکته ۱۹۲۷ ع.
۲۵. سجة المرجان سید غلام علی بلگرامی طبع بمبئی ۱۳۰۳ ق.
۲۶. نفایس المآثر – علاء الدوله قزوینی طبع هند.
۲۷. تذکرة الخواتین – عبد الباری آسی طبع لکهنو.
۲۸. چراغ انجمن – عبد الحکیم رستاقی – طبع دهلی ۱۳۰۹ ش.
۲۹. آتشکدۀ آذر – طبع بمبئی.
۳۰. تاریخ ایران – عبد الله رازی – طبع تهران ۱۳۱۶.
۳۱. تاریخ ادب اردو – رام بابو – طبع لکهنو ۱۹۲۹ ع.
۳۲. تذکرۀ هفت اقلیم – میرزا امین رازی طبع هند.
۳۳. تذکرۀ مجمع النفایس – تألیف ۱۱۶۱ هـ
۳۴. تذکرۀ شمع انجمن – سید صدیق حسن خان – طبع بهوپال – ۱۲۹۲ ق.
۳۵. کیمبرج هستری آف اندیا – ج ۴، طبع کیمبرج.
۳۶. مطلع السعدین – نسخۀ خطی کتابخانۀ پبنتو تهولنه.
۳۷. دائرة المعارف اسلامی برطانیا – ج ۱، طبع لندن.
۳۸. سیر المتأخرین – غلام حسین طبع لکهنو.
۳۹. روضة الصفا – میر خواند – طبع لکهنو.
۴۰. تاریخ معصومی یا تاریخ سند – نسخۀ قلمی و طبع بمبئی ۱۹۳۸ ع.
۴۱. مفتاح التواریخ – جان ولیم بیل انگلیس طبع لکهنو.
۴۲. لب التواریخ – یحیی بن عبد اللطیف قزوینی طبع تهران – ۱۳۱۴ ش.

۴۳. ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه با تعلیقات بیورج – طبع لندن ۱۹۲۲ع.
۴۴. تاریخ هند – ارسکن – طبع لندن ۱۸۵۴ع.
۴۵. مخزن افغانی – نعمت الله هروی نسخهٔ قلمی لاهور – ۱۸۹۳ ع.
۴۶. حیات افغانی – طبع لاهور – ۱۸۶۷ع.
۴۷. خورشید جهان شیرمحمد گنداپوری – طبع لاهور – ۱۸۹۳ ع.
۴۸. آغرنامه (تاریخ منظوم جنگهای آغر با افغانان).
۴۹. جهانگشای نادری – طبع بمبئی.
۵۰. نادرنامه منظوم – نسخهٔ قملی متعلق به نگارنده.
۵۱. تاریخ نظامی ایران – طبع تهران.
۵۲. تاریخ گزیده – طبع براون – لندن ۱۹۱۰هـ
۵۳. تذکرة الابرار والاشرار – اخوند درویزه طبع پشاور ۱۳۰۸ ق.
۵۴. مخزن اسلام قلمی پښتو از اخوند درویزه و اولادش.
۵۵. دبستان مذاهب – طبع بمبئی – ۱۲۹۲ق.
۵۶. مجلهٔ کاوه – طبع برلین.
۵۷. دیوان قلمی دولت نسخهٔ نادر پښتو.
۵۸. خان جهان لودی از اکبر شاه خان نجیب آبادی – طبع هند.
۵۹. سلوک الغزاة از ملا مست زمند نسخهٔ قلمی نادر.
۶۰. تاریخ مرصع – افضل خان خټک از نشرات راورتی در

هرتفورد –طبع ۱۸٦۰ ع.

٦١. اشعار قرن ١٧ – سی. ای بیدولف انگلیس Biddulph – طبع هرتفرد ۱۸۹۰ ع.

٦٢. کلیات خوشحال خان – طبع و تصحیح از حبیبی از قندهار – ۱۳۱۷ ش.

٦٣. تاریخ هند – سمتهه.

٦۴. کتیبه های کوه چهل زینه و غیره در قندهار.

٦۵. تذکرهٔ نصرآبادی تألیف ۱۰۸۳ تحریر ۱۱۰۵ ق نسخهٔ قلمی. متعلق بمرحوم هاشم شایق افندی مشاور وزارت معارف.

٦٦. ذکر مجدد – طبع هند.

٦٧. تذکرهٔ علمای هند از رحمان علی خان – طبع لکهنو – ۱۲۹۲ ق.

٦٨. مقدمهٔ گرامر پښتو از راورتی مستشرق انگلیس، طبع کلکته ۱۸۵٦ ع.

٦٩. د پښتو نخوا د شعر هار او بهار از جمډار مستشرق فرانسوی – طبع پاریس ۱۸۸۸ ع.

٧٠. تذکره روز روشن علاء الدین بسمل – طبع هند.

٧١. دیوان قلمی کاظم خان شیدا متعلق به نگارنده.

٧٢. پښتانه شعراء – ج ۱ طبع کابل – نگارش حبیبی.

٧٣. تاریخ افغانی از شیخ امام الدین متی زی نسخهٔ قلمی نادر.

٧۴. شکرستان افغانی میر احمدشاه رضوانی – طبع هند ۱۹۰۵ ع.

۷۵. بهارستان افغانی میر احمد شاه رضوانی – طبع ۱۹۰۵ ع.
۷٦. مکتوبات حضرت مجددی ج ۱ طبع هند.
۷۷. قاموس الاعلام شمس الدین سامی طبع استانبول.
۷۸. سکینة الفضلاء از عبد الحکیم رستاقی طبع هند ۱۳۵۰ ق
۷۹. حجة الاورنگشاهیه تاش محمد القندوزی نسخۀ قلمی.
۸۰. گلشن روه راورتی طبع هرتفورد (۱۸٦۰ ع).
۸۱. مقدمۀ کلید افغانی پادری هیوز – طبع لاهور.
۸۲. تذکرۀ حسینی محمد حسین سنبهلی – طبع لکهنو ۱۲۹۲ ق.
۸۳. مجلۀ آثار عتیقۀ هند – طبع بمبئی ج ۱۱.
۸۴. خزینة گنج آلهی.
۸۵. سرو آزاد غلام علی بلگرامی طبع هند.
۸٦. تاریخچۀ شعر پښتو نگارش حبیبی.
۸۷. کشف الظنون حاجی خلیفه طبع مصر.
۸۸. تذکرۀ سلطانی طبع هند.
۸۹. ریاض الشعراء واله داغستانی.
۹۰. تذکرۀ مرآة الخیال امیر علي شیر لودی طبع هند.
۹۱. رویداد مجلس معارف اسلامیه لاهور.
۹۲. خزینة الاصفیاء مفتی غلام سرور لاهوری طبع هند.
۹۳. دیوان عبد القادر خان خټک طبع قندهار، از حبیبی ۱۳۱۷ ش.
۹۴. تاریخ کشمیر، طبع هند.
۹۵. خزانة عامره غلام علی آزاد طبع هند.
۹٦. ریاض العارفین طبع هند.

۹۷. مجلهٔ کابل.
۹۸. فوائد الشریعه اخوند قاسم پاپنخیل طبع لاهور.
۹۹. تذکرهٔ آبحیات محمد حسین آزاد طبع هند.
۱۰۰. نگارستان سخن از نور الحسن طبع هند.
۱۰۱. قصهٔ آدم خان و درخانی نسخهٔ قلمی متعلق به نگارنده.
۱۰۲. مثنوی حسن و ناز میر معصوم نامی نسخهٔ قلمی نادر.
۱۰۳. ید بیضا، آزاد بلگرامی طبع هند.
۱۰۴. تاریخچهٔ سبکهای شعر پښتو نگارش حبیبی در سالنامه کابل ۱۳۱۹.
۱۰۵. لطایف نامهٔ فخری طبع لاهور.
۱۰۶. تمدن هند گوستاولوبون ترجمهٔ دوکتور السید علی بلگرامی طبع آگره ۱۹۱۳ ع.
۱۰۷. تذکرة الخواتین.
۱۰۸. جامی، نگارش علی اصغر حکمت طبع تهران — ۱۳۲۰.
۱۰۹. پټه خزانه — محمد هوتک — طبع کابل — ۱۳۲۳.
۱۱۰. لنگوستک سروې آف اندیا — ج ۱۰.
۱۱۱. مجمع الفضلاء (خطی) تذکرهٔ محمد عارف بقائی اندجانی (حدود ۱۰۳۷ هـ).